ذکر

(روش شناسی قرآن در خلق جدید انسان)

*****

Rememberance

استاد علی اکبر خانجانی

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

عنوان کتاب : **ذکر**

مؤلف : **استاد علی اکبر خانجانی**

تاریخ تألیف : **تیر ماه** 1392 **ه .ش**

تعداد صفحه : 67

بسم اللّه الرحمن الرحيم

۱- در سرآغاز اين كتاب دچار اين انديشه و حسرت هستم كه اي كاش اين اوّلين كتابي مي بود كه نوشته بودم. و شايد هم اين كتاب به مثابه سرآغاز نگارش و حقيقت نويني باشد كه كل مجموعه آثارم همچون سياه مشق و مقدمه آن محسوب گردد. اين نيز از كرامات ذكر است كه انسان همواره خودش را در آغاز راه مي يابد زيرا ذكر احياگري جاويد است.

۲- اگر هر راهي را روشي باشد دين خدا هم به عنوان راه از انسان تا خدا، روشي جز ذكر ندارد تا آنجا كه بدون ذكر اصلاً راهي هم معلوم و معين نمي شود. يعني ذكر روشي است كه خود راه خدا را هم معين مي سازد و اين همان روشي است كه انبياي الهي پديد آورده كه آخرين پيامبرش هم به كمالش رسانيده است زيرا به محضر او رسيده است و راه دين را به تمام و كمال پيموده است و نه تنها دين بلكه ذكر را هم كامل نموده است كه قرآن تبيين كمال ذكر است كه خود محصول ذكر محمدي است.

۳- قرآن، بيان راه طي شده از انسان تا خداست ولي اين بيان محصول ذكر است. اينست كه خداوند در كتابش اسرار وحي و قرآن را حواله مي دهد به اهل ذكر! اينست كه قرآن كتاب ذكر است و ذكر كارخانه تبيين قرآن و اسرار آن است.

٤- از آنجا كه مجموعه آثارم كه چيزي جز كشف و تأويل آيات قرآني در زندگي انسان نيست تماماً محصول ذكر است، اين حسرت در من پديد آمد كه اي كاش اولين كتابم درباره معنا و ماهيت و اسرار ذكر مي بود. ولي اين امري محال است زيرا به تازگي ذكر كامل شده و حقش را به تمام و كمال عيان نموده است.

٥- هر كه قرآن بخواند درمي يابد كه خداوند ذكر را شرط لازم و كافي براي امر هدايت و سير و سلوك الي الله و درك ايمان و علم و فقه و حكمت و عرفانش قرار داده است و امر اوّل پس از ايمان جز ذكر نيست كه همه مجاهدتها و عبادات و احكام شرع هم بدون ذكر بي حاصل و ريائي خواهد بود. در حقيقت ذكر همان باطن شريعت و طريقت است و حقيقت هر امر ديني را آشكار مي كند. و در يك كلام، غير ذاكران را كافران و جاهلان و غافلان خوانده است. و امّا ذكر چيست؟

٦- ذكر در لغت بمعناي «به ياد آوردن» است. به ياد آوردن خدا در خويشتن! و بدينگونه ذكر روشي است كه راه از خود تا خداي ذات طي مي شود و ذاكر به اسماء و كلمات الهي نهاده شده در خلقتش مي رسد و متخلّق به اسماءالله مي شود كه همان واقعه خلق جديد انسان است كه از حيواني دو پا، خليفه خدا مي سازد و انسان كامل! «خداي رحمان آفريد انسان را و تعليمش نمود قرآن و بيان را»- سوره رحمٰن-

۷- يعني خلقت انساني بشر در قرآن ممكن مي شود و بيانش كه بواسطه ذكر است. همانطور كه فرموده «ذكر را به همراه بيّنات و كتابهائي بر تو نازل كرديم تا بيان كني از براي مردم آنچه را كه بر آنان نازل شده است» قرآن- يعني بواسطه ذكر است كه بينات و حجت ها و آيات الهي و كتابهاي آسماني قابل تبيين و تأويل و تعيّن به زندگاني مردم مي شوند. يعني اهل ذكر، رابط و واسط و مترجم اسرار الهي و كتب آسماني براي مردمان هستند و مسائل زندگيشان را طبق قوانين الهي تبيين مي كنند و در واقع حضور حق را در زندگي خلق به نمايش مي گذارند. اهل ذكر بيانگر باطن امورند!

۸- پس بايد گفت كه اهل ذكر به مثابه اولياء و اوصياي پيامبران مرسل در نزد خلق هستند يا رسولان انبياي صاحب كتاب بسوي مردم مي باشند كه باطن دين و آيات و احكام را براي مردم شرح مي كنند و زندگيشان را ديني و الهي مي سازند. پس اهل ذكر عين ظهور باطن پيامبران هستند. و اين عين توصيفي است كه درباره علي ع و ائمه اطهار نسبت به پيامبر اسلام شده است. پس ذاكران جهان اسلام كه دين كامل آخرالزمان است جز امامان معصوم ع و خاصه امام دوازدهم عج نيستند كه در دوره غيبت، عده اي از شيعيان خالص حضرت درجاتي از نور ذكرش را مي يابند و بدينگونه به تبيين آخرالزماني دين و دنياي خلق مي پردازند و اينان عارفان هستند.

۹- ولي همانطور که شيخ اکبر ابن عربي مي فرمايد ذاکران، گروهي ويژه از عارفان هستند که نه تنها برخوردار از ذکر هستند بلکه داراي علم ذکر هم مي باشند که ابن عربي اين عارفان را به لحاظ مقامات معنوي برترين اولياي خدا خوانده است.

۱۰- اگر روش نباشد راهي هم طي نمي شود تا معلوم شود. پس ذکر به عنوان روش طي طريق الي الله، کاشف راه (دين) هم هست. از اين منظر بهتر مي توان دريافت که علت اين همه تکرار درباره اهميت ذکر در قرآن کريم از چه روست زيرا ذکر همان نوري است که قرآن را مفهوم و قابل دريافت مي سازد. «قرآن را براي اهل ذکر، آسان ساختيم. آيا هيچ اهل ذکري هست» قرآن- اين آيه که بارها در قرآن تکرار شده نشان مي دهد که اسرار قرآني جز براي اهل ذکر کشف نمي شوند و بلکه همه آيات بدون ذکر درك شدني نيستند. پس فقط تعابير و تأويل و تفاسير ذاکران از قرآن داراي اعتباري قرآني است زيرا قرآن هم خود ذکر تبيين شده است و علم ذکر جز قرآن نيست و علوم قرآني هم جز به نور ذکر قابل حصول نيست. رابطه قرآن و ذکر همچون رابطه مرغ و تخم مرغ است که علت و معلولي متقابلند.

۱۱- ذکر چيست که فقط بواسطه آن مي توان قرآن يعني کلام خدا را دريافت و فهميد و به سويش حرکت کرد و به او رسيد و خليفه اش گرديد؟ پس معلوم است که ذکر موجب حيات روحاني چشم و گوش و دل و هوش آدمي مي شود که کلام الله را که کلام وحي و روح القدس مي باشد درك مي کند. و اين سخن قرآن جز اين انسانها را مخاطب نمي سازد که: «به شما چشم و گوش و دل داديم آيا شکر مي کنيد؟» و اين آيه پس از نزول و نفخه روح در بشر است که در سوره سجده آمده است. يعني اهل ذکر همانا انسانهائي هستند که مشمول روح شده اند در امر خلق جديد! و اين انسانهاي روحاني به قدرت روح است که مي توانند خداي را بواسطه اسماي ذات خويش به ياد آورند از وجه صفات گوناگونش همچون خالق، رزاق، حکيم، غفور، توّاب، حبيب، لطيف، حافظ، نور، قدوس و غيره! زيرا فقط بواسطه روح خود خدا مي توان او را در دل و جان به ياد آورد. و بلکه خود اين روح است که حامل اسماي او نيز مي باشد پس روح او در آدمي به ياد آورنده او از جنبه اسماي اوست زيرا اسمايش کانون صفات اوست و هر صفتي از او مظهري از ذات وحداني اوست. پس به تعداد اسمايش و به تعداد درجات موجود در صفاتش مي توان او را به ياد آورد و اين ياد همان ذکر است که انواع و درجات و کيفيات کثيري دارد که اين ياد از جنبه اسم الظاهر و الشاهد و مشهود و جليل و جميل منجر به ديدارش نيز مي شود و از جنبه اسم واحد و وحيد منجر به فناي در ذاتش مي گردد که مقام خلافت مطلق است. پس همه درجات و مقامات معنوي و الهي در انسان حاصل ذکر است.

۱۲- و اصلاً خود اين روح است که صاحب خود يعني خداوند را در انسان به انسان معرفي مي کند و انسان را به يادش مي آورد پس اين يادي صرفاً ذهني و حافظه اي و خطوري نيست هرچند که هريك از اين يادها و ديدارها مي تواند بعدها منجر به يادها و ذکرهاي ديگري شود که اين ذکر ذکر است که موجب تبيين و تأويل کلام الله است و قلمرو پيدايش حکمت و عرفان!

۱۳- و امّا آن اذکاري را که امام يا عارفي صاحب روح به يکي از مريدان و مؤمنان خود مي دهد که طبعاً يکي از اسماي الهي است در صورتي نجواي اين اذکار در قلوب مريدان مؤثر است که از اولياي خود روحي دريافت کرده باشند که در اينصورت اين ذکر زباني به تدريج ذهني و قلبي شده و صفات اين اسماء را احياء و فعال و خلاق مي سازد و بدين طريق واقعه ذکر رخ ميدهد که همان ياد خدا در جان است بواسطه روحي که از صاحب روحي يافته است. به زبان دقيق تر بايد گفت که در اينجا وردي در دل ذاکر مريد، تبديل به ذکر يعني ياد خدا مي شود. و اگر بطور مثال مريدي روح يافته از ولي خود مشغول ورد يا رحمان و رحيم است به تدريج نور رحمت الهي در وجودش جاري و ساري مي گردد و اين واقعه همان ياد خداست که البته رنگ و بوي مرادش را داراست.

۱۴- اينست که در قران کريم آمده که صلوة را براي ذکر برپا داريد و بدانيد که ذکر برتر از صلوة است. زيرا صلوة هم جز ورد اسماء و کلام الهي نيست که قرار است در نمازگزارش تبديل به ذکر يعني ياد قلبي خدا شود و رحمت و نعمت و هدايتش را در جان زنده و جاري نمايد. بشرط آنکه نمازگزار داراي روحي از جانب خدا يا ولي خدا باشد وگرنه اين صلوة سهوي و ريائي مي شود و چه بسا موجب شيطان زدگي و گمراهي گردد. اينست که در تشيع انسان بي امام را صلوة نيست. يعني انسان فاقد روح را صلوة نيست. و بقول رسول خدا، اگر نماز موجب ذکر و تقرب الي الله نشود موجب تقرب به شيطان مي شود.

۱۵- بدان که ذکر يا ياد خدا در جان آدم صاحب روحي، موجب مستي روح است که از بابت خلاق و جاري شدن يکي از اسماء و صفات خدا در جان است. و نماز هم بايستي به حکم خدا به نيت ذکر باشد. و کسي که روحي ندارد ذکري نمي تواند داشت زيرا گوهره اين اسماء را در خويشتن فاقد است. پس آدمي يا بايستي از جانب خود خداوند روحي

يافته باشد و يا از جانب يك انسان صاحب روحي به مثابه امام! وگرنه نمازش جز به ضلالت و شيطنت و نفاقش نمي افزايد.

۱۶- پس در واقع مجموعه آثار ما به مثابه ذكرِ ذكر است. و خود ذكر همان وقايع نزول روح در سالهاي ۷۵-۷۲ شمسي بود كه در به ياد آوردن مجددشان اين معارف و حكمت ها و تأويلات قرآني رخ نموده است.

۱۷- در قرآن كريم بوضوح درك مي كنيم كه ذكر هم چون روح يا وحي، نازل مي شود و به لحاظي اين نزولي واحد است در درجات! زيرا بدون روح، ذكر حاصل نمي شود و بدون ذكر هم وحي و كلام الهي درك و تبيين نمي گردد و قرآن فهم نمي شود به حقايقش!

۱۸- «و آنان كه به ذكري كه به سويشان آمده بود كافر شدند در حاليكه حقيقتاً كتابي بس عزيز است و از پس و پيش (قبل و بعد) هيچ باطلي به آن راه ندارد» احزاب- در اينجا سخن از ذكري ويژه است كه به سوي غير مؤمنان مي آيد كه عموماً يك انسان صاحب روحي است كه چون به سوي مردم مي رود براي نخستين بار در قلوبشان خداوند به ياد مي آيد و بدين طريق صاحب روح و ذكري مي شوند ولي چه بسا آن را انكار مي كنند از طريق مني كردن آن و انكار صاحب ذكر و روح. يعني مي گويند: «اين از خود من بوده است و من انسان عارفي هستم» و البته تلاش فراوان مي كنند تا به خود تلقين كنند كه قبلاً هم داراي چنين وضعيت روحاني بوده اند و زان پس نيز از طريق تلقينات سعي مي كنند تا آن احساس روحاني را پس از انكارش در خود و به نام خود توليد كنند ولي طبق كلام خدا در آيه مذكور هرگز موفق نمي شوند، زيرا از پس و پيش هيچ باطلي به آن راه ندارد. از مصاديق آيه مذكور تعداد كثيري را در رابطه با خود اينجانب در طي زندگيم شاهد بوده ام. شايد بتوان اين آدمها را دزدان روح ناميد كه معمولاً در به در در وسوسه و سوداي عارف شدن هستند تا بتوانند در بازار مكاره كفر براي خود هويتي دست و پا كنند. اين واقعه از مصاديق مكر با خدا نيز مي باشد كه: «با خدا مكر كردند و خدا نيز با آنان مكر كرد!» قرآن-

۱۹- پس اگر ذكر در معناي حقيقي و كاملش همان به ياد آوردن خدا در دل و جان خويش است كه اين ياد منجر به انواع و درجات مستي جان مي شود، پس هر چيزي كه آدمي را به چنين وضعيتي برساند مصداق ذكري است كه به سويش آمده است كه اولياي صاحب روح كه داراي دم مسيحائي هستند كاملترين و بزرگترين اين ذكرها محسوب مي شوند كه به قول آيه مذكور كتابي زنده هستند (كتابي عزيز) و به درجه اي يك قرآن ناطق محسوب مي شوند زيرا اين ذكر و ياد خدا قرار است كه دريابنده اش را اهل حكمت و عرفان و علوم الهي كند زيرا ذات احدي خداوند همان علم اوست كه همه بزرگان معرفت بر اين امر اعتراف دارند. پس ياد خدا شاهراه علم و اسرار وجود است و خود اين ذكر حاوي كتاب الله است. همانطور كه آن ذكري كه بر محمد ص به همراه روح نازل شد حامل قرآن بود كه در طي بيست سال تا پايان عمرشان از طريق به ياد آوردن آن ذكر اين قرآن عربي به نطق آمد و تبيين شد.

۲۰- از اين منظر هر پديده اي در جهان هستي كه يك آيه محسوب مي شود مي تواند براي انسان صاحب روح باعث ذكري نو باشد تا آنجا كه منجر به لقاء وجه رب شود، همچون علي ع كه در هر چيزي پروردگارش را مي ديد كه او ذاكر كامل و اكمل ذاكران بود و به همين دليل حتي نام او در قلوب شيعيان مؤمن برپاكننده ذكر است يعني ياد خدا از درب هريك از اسماء. زيرا امام كامل جامع اسماء الله است در صفات و افعال و تجليات و امر آفرينش. زيرا علي همانطور كه خود فرموده به قدرت اسم الخالق و المبدي موفق به آفرينش هفتاد هزار جهان برتر شده است و اين همه از قدرت ذكر است. پس بدان كه واژه و معنائي قدرتمندتر و جادوئي تر از ذكر در معرفت اسلامي و قرآني نيست.

۲۱- پس درمي يابيم كه خلقت عرفاني و خلق جديد عرفاني تماماً به قدرت ذكر است و فهم ديني و معرفت توحيدي نيز بدون ذكر ممكن نيست و شريعت محمدي نيز بدون سمت و سوي ذاكرانه حاصلي به بار نمي آورد و جز بر نفاق نمي افزايد و اصلاً همه احكام شرع اگر صادقانه و نيازمندانه اجرا شود جز مولد ذكر نيستند و هدفي جز ذكر ندارند. في المثل آن مستي ماه رمضان به وقت افطار و به عيد فطر چيزي جز ذكر نيست كه صفتي از اسماء الله را در جان روزه دار زنده مي كند يعني جان را الهي مي سازد.

۲۲- «بدانيد كه دلها به ياد خدا آرام و قرار مي گيرد» قرآن- چرا؟ زيرا اين خداست كه آرام و برقرار است. زيرا خودش است. و اصلاً ياد خدا به معناي ذاكرانه اش كه توصيف شد موجب اتكاء به ذات شده و انسان را مقيم در خويشتن مي سازد و اينست معناي آرام و قرار گرفتن كه مبرمترين و اضطراري ترين نياز انسان مدرن است كه به كلي از خود بيگانه و در صنعت و تكنولوژي گم شده است. از اين منظر تلاش براي رجعت به خويشتن خويش و درك علل از خودبيگانگي و آنچه كه معرفت نفس ناميده مي شود تماماً تلاشي ذاكرانه است زيرا اين روح ازلي

انسان است كه در دنيا و اشياء گم شده است كه اگر بواسطه معرفت نفس به تن بازگردد اين همان وقوع ذكر و مبدأ خلق جديد است كه اين روح حاكم بر مجموعه آثار ماست.

۲۳- پس در حقيقت معرفت نفس بشري ترين و جهاني ترين و فرامذهبي ترين شاهراه ذكر است كه فرمود: به تحقيق هر كه خود را شناخت خداي را شناخت و رستگار شد و همه مشكلاتش حل گرديد. زيرا همه مشكلات بشري حاصل اين بي روحي و بي ذكري و بي خدائيست و خداوند به ما اين توفيق را عنايت فرمود تا به زبان عامه بشري روح معرفت نفس را در كالبد بي روح بشر مدرن بدميم. زيرا به ياد آوردن خود، سرآغاز به ياد آوردن خداست.

۲۴- از اين روست كه رسول اكرم مي فرمايد: هر كه در اين انديشه باشد كه كيست و از كجا آمده و به كجا مي رود مشمول رحمت خداست. چرا كه همانطور كه در آغاز سوره رحمٰن آمده اين خداي رحمان است، يعني رحمت خداست كه بشر را بواسطه ذكر و قرآن و بيان تبديل به انسان مي كند و انسان يعني بشر صاحب ذكر. يعني هر كه جداً با اين مسئله روبرو شود كه: «من كيستم و چرا چنين هستم» ذكرش آغاز شده و در نزد خداي رحمان است و اين كمترين كاريست كه مجموعه آثار ما با هر خواننده اي انجام مي دهد. و اين كمترين شرط لازم براي دستيابي به قرآن است. زيرا جز اهل ذكر آن را نمي يابند و خداي را سپاس كه بسياري از خوانندگان آثار ما اقرار مي كنند كه براي نخستين بار قرآن را درك مي كنند.

۲۵- پس در حقيقت مي توان گفت آنكس كه حداقل درد خودشناسي ندارد هيچ نشاني از انسان ندارد و هيچ راهي در دين و قرآن ندارد حتي اگر علامه دهر و مفسر قرآن باشد. زيرا به قول رسول خدا ص كمال معرفت، حيرت است. پس آدمي هرگز از اين سؤال رهايي ندارد در هر مقامي كه باشد.

۲۶- هر چيزي كه آدمي را به ياد خدا اندازد يعني موجب ذكر شود يك «مذكِّر» است يعني يك يادآور! پس بايد گفت كه همه موجودات عالم و بلكه همه حوادث مذكِّرند و كل جهان هستي نيز! تا انسان را به ياد خدا اندازد. ولي چرا عموماً حاصلي وارونه دارد، يعني انسان را مدهوش ساخته تا آنجا كه حتي خودش را از ياد برده است: «دوره اي بود كه آدمي هيچ چيزي را به ياد نمي آورد» سوره دهر- قبلاً نشان داده ايم كه انسان در سيطره دهر (زمان) است كه مدهوش شده و خوابش برده است و چون بميرد بيدار شود. زيرا از اسارت زمان خارج مي شود ولي آدمي به قدرت ذكر مي تواند از اين خواب مرگ بيدار شود و از خود دهر زدايي كند و از اسارت زمان برهد به ياري امام زمان كه تنها انسان مطلقاً رها شده از زمان است و لذا زمانيت و تاريخ را رهبري مي كند. پس جز در اتصال با او نمي توان داراي روح ذكر شد و نجات يافت.

۲۷- همه انسانها پروردگارشان را ديدار كرده اند و مستمراً ديدار مي كنند زيرا جز در حضور او نيستند پس جهان هستي و موجوداتش فقط يادآور خدا (مذكِّر) نيستند، بلكه شنوا كننده گوش انسان به صداي خدا و بينا كننده چشم انسان به سيماي اويند. و نهايتاً اصلاً خود اويند. و اينها درجات ذكر است. كه يكي او را به ياد مي آورد، ديگري او را مي شنود و آن يكي او را ديدار مي كند در همين جهان، منتهي با چشم و گوش خود او. ولي از آنجا كه آدمي در آن لحظه كه او را مي شنود و مي بيند خودش نيست و اوست پس نيازمند ذكر است يعني آنگاه كه باز خود مخلوق مي شود، آنچه را شنيده و ديده شده را به ياد مي آورد و اين همان جريان پيدايش كلام الله است و اينست كه انسان ذاكر به درجه اي قرآن ناطق مي شود.

۲۸- پس در واقع همه در محضر اوست كه مدهوشند و در زير نگاه اوست كه مرده اند كه در پايان جهان با صور اسرافيل به هوش مي آيند و با او روبرو مي شوند، آنگاه كه ديگر نه اين زمين آن زمين قديم است و نه اين آسمان و اين همه براي اهل ذكر پيشاپيش ممكن است كه با ظهور امام زمان نيز براي مدتي در همين جهان براي بازماندگان ممكن مي شود. اينست كه مي گوئيم جامعه امام زماني درجه اي از ظهور جنّات نعيم است كه بر خرابات كامل اين تمدن و مدرنيزم و تكنولوژي پديد مي آيد كه يك بهشت زميني قبل از قيامت كبراست.

۲۹- «بر اهل تقوا هيچ حسابي جز ذكر نيست» انعام-۶۹- اين بدان معناست كه متقين حقيقي همان اهل ذكرند و اهل ذكر هم از حساب دنيا مبرّا و پاك شده اند. زيرا همانگونه كه رسول اكرم ص مي فرمايد: آنكه در ياد خداست همنشين با خداست، يعني با خدا زندگي مي كند و از نزد او روزي مي برد. اين معنا در آخرالزمان كه هيچ رزق پاك و حلال و سالمي يافت نمي شود دو صد چندان مفهوم تر است همانطور كه در حديثي از پيامبر اسلام آمده كه دوراني فرا مي رسد كه رزق پاك يافت نمي شود و مؤمنان با ياد خدا سير مي شوند. و آيه ديگري در قرآن مي فرمايد: هر آنچه بر آن ياد خدا نباشد فسق است. از مجموعه اين آيات و احاديث درمي يابيم كه در عصر ما ذكر تنها راه بقا و حيات ديني است و حيات و رزق ذاكرانه بي ترديد حيات و رزقي در جنات نعيم است هرچند كه اين جنات هنوز به عينه

آشکار نشده باشد. «براستي كه متقين در جنات نعيم زندگي مي كنند» قرآن- و اين به قدرت ذكر است كه تنها راه ادامه حيات ايماني در عصر ماست. «و در آنروز جز خدا هيچ پناه و ياوري نيست» قرآن- پس درب نجات اين دوران ذكر است و بس.

۳۰- نخستين اهل ذكر انبياء الهي بودند كه بواسطه نزول روح مذكور حق واقع شدند و اسماي الهي از قلوبشان بر زبانشان جاري و تبيين گرديد كه انگشت شماري از آنان كه انبياي مرسل و صاحب كتاب هستند از مقام مذكوريت به ذاكريت رسيدند كه مقام امامت است كه كاملشان پيامبر اسلام است. و اصلاً كتابهاي آسماني موجود در دست بشر آشكارترين سند ذاكريت آنهاست كه كاملترينش قرآن است. پس انبياي الهي نردبان نزول و عروج ذكرند كه نزول ذكر عرصه مذكور بودن قلوب است و عروج ذكر هم قلمرو ذاكر بودن قلوب مي باشد. و بدان كه قلمرو دوم است كه به خلق جديد مي انجامد و لقاء الله. پس هر انسان اهل ذكري يا در عرصه مذكوريت است و يا ذاكريت كه هريك نيز درجات دارد. كه هر انسان مذكوري كه مخاطب خداوند قرار گرفته در جايگاه يكي از انبياء الهي قرار دارد. از آدم تا خاتم. و نيز هر انسان ذاكري در عرصه عروج ذكر كه همان عروج روح است نيز در مقام يكي از اولياء و امامان قرار دارد . و اين بدان معناست كه در هر مرحله اي از عروج و نزول ذكر و روح با يكي از انبياء يا اولياء و امامان محشور است و با آنان باطناً زندگي مي كند. اين همان حقيقتي است كه در آثار ابن عربي به بياني بس پيچيده و شبهه انگيز آمده است. كه مثلاً مي گويد فلان عارف در قلب ابراهيم يا موسي است كه اين شبهه حلول و تجسد است كه براي خود اينجانب همه مراتب مذكوريت و ذاكريت در مراحل زندگيم با تمام وجود تجربه و درك شده است. كه آخرين حشر و همزيستي من در عرصه عروج و ذاكريت با امام زمان عج و امام حسين ع بوده است.

۳۱- اصلاً آنچه كه ايمان خوانده مي شود كه مقام صاحبانش را در قرآن به محبت با خدا مي رساند حاصل ذكر و ياد خدا در دل و جان است از درب يكي از اسماء و صفاتش كه البته كاملترين مقامش ذكر كلمة الله است كه هويت احدي خداوند را در جان مؤمن برپا مي دارد كه اين ايمان اولياي واصل و كامل و امامان معصوم است.

۳۲- از اين منظر ايمانها يا رحيمي هستند يا كريمي يا عزيزي يا لطيفي، يا حفيظي يا حقيقي يا حبيبي و امثالهم كه حاصل احياي اسم رحيم و كريم و عزيز و لطيف و حفيظ و حق و حبيب و امثالهم مي باشد كه نامهاي پروردگارند. در حقيقت اسم «المؤمن» از اسماي مادر و مبدأ مي باشد كه منشأ ايمان و درك و تجربه وجودي يك يا چند اسم است و فقط انسان كامل حاوي ايمان به همه اسماي الهي است زيرا مظهر هويت حق مي باشد زيرا منِ خود را فناي در هوي ذاتش كرده است و اين مقام مخلصيني در قرآن است كه مظهر اراده و فعل پروردگارند و مَسئول اعمال خود نمي باشند زيرا خود را به او فروخته اند بقول قرآن- و لذا اجرشان در نزد خدا وراي حساب و غير ممنون است زيرا اعمالشان غير مني است و اين ايمان كامل است.

۳۳- ولي بدان كه نور ايمان كه دل را زنده به حق مي سازد حاصل دريافت روحي ذاكرانه از جانب يكي از اولياي روحاني است. يعني ايمان چيزي جز شعاع نور ذكر حق نيست كه در دل مقيم مي شود و دل بلاانقطاع به ياد خداست و اين مقام دائم الصلوة بودن است كه مقصود از صلوة است. و خود اين نور ذكر كه در دل فردي تبديل به ايمان مي شود حاصل صلوة يك ولي خدا بر انسان ديگر است. زيرا همانطور كه قرآن مي فرمايد: اين خداست كه بر اولياي خود صلوة مي كند و اولياي او هم بر متقين صلوة مي كنند و اين سلسله مراتب نزول ذكر است از آسمان بر زمين!

۳۴- «اگر خداي را ياد كنيد او هم شما را ياد مي كند» قرآن- ياد اوّل ذاكريت است و ياد دوم هم مذكوريت است كه دل اهل ذكر را مخاطب نداي الهي مي سازد و دل مي شنود و مست مي گردد و اين واقعه سماع عارفان است كه از شنوائي دل است كه جان و تن را مست نموده و به ركوع و سجود به هر سمتي مي كشاند «آنان كه خداوند را در خواب و بيداري، نشسته و ايستاده و به پهلو و پس و پيش ياد مي كنند» قرآن- اين بياني از سماع عارفان است كه برخاسته از مقام مذكوريت است كه اجر ذاكريت است به مثابه گفت و شنود و ديالوگي بين خدا و بنده مي باشد. و بنده چون مورد خطاب الهي قرار مي گيرد و دلش شنوا مي شود مست مي گردد و گاه همچون علي ع مدهوش گشته و حتّي قالب تهي مي نمايد. بوده اند عارفاني كه در حين سماع از دنيا رفته اند زيرا مذكوريت موجب پرواز و عروج روح بسويش مي گردد.

۳۵- و بدان كه اولياي الهي و امامان كامل در مقام مذكوريت دائم بسر مي برند يعني بلاوقفه مشمول صلوة خدا بر خويشند. «خداست كه بهمراه ملائك بر شما صلوة مي كند» قرآن- و مقام عصمت برخاسته از اين وضعيت است زيرا قلوبشان خانه خداست و وجودشان عرش و كرسي اوست.

۳۶- و بدان که به ياد آوردن مكرر مذكوريت و حالات و مشاهدات حاصل از آن اساس «بيان» و پيدايش حكمت و معرفت و حقايق قرآني است. يعني عرصه تبيين سراسر محصول ذكرِ ذكر است و قرآن عربي كه در نزد ماست نيز حاصل اين واقعه در طي حدود بيست سال زندگاني رسول خداست.

۳۷- وقتي از ذكر سخن مي گوئيم از خلق جديد سخن گفته ايم زيرا بطور كلي، حيات و هستي روحاني و الهي بشر حاصل به ياد آوردن خلقت قديم است. اين بازيافت همان توشه آخرت و حيات جاويد و قلمرو كمال و خلافت الهي مي باشد! «هر كه خود را نشناخت نابود است» علي ع - يعني خلقت قديم و مادرزادي بشر بدون بازيافت و ذكر اين هستي قديم محكوم به هلاكت و نابودي مي باشد. ولي براي اكثر بشري اين واقعه با مرگ آغاز مي شود كه بايستي عرصه هاي برزخ و دوزخ را طي كنند. براي همين است كه خلق جديد عرفاني كه سراسر خلق قرآني بشر است با موت هاي اراده همراه است. «تا چهار موت را در نيابي دين تو خالص نمي شود» علي ع- براي همين است كه اهل ذكر را «السابقون» ناميده است يعني سبقت گيرندگان بر مرگ و تاريخ و جبر زمان!

۳۸- اگر دهر و جبر زمان بر جان آدمي نمي بود ذكر معنائي نمي داشت و همه در محضر خداوند و بلاوقفه در مقام شهود مي بودند. پس ذكر سلاحي بر عليه جبر زمان يا دهر و عصر است كه بين انسان و خداوند حائل است و يا بين انسان و ذاتش حجاب شده است. و اين راز از خود بيگانگي بشر است كه برخي عرفا آنرا چشم زخم ابليس به آدم ناميده اند. در اين باب در كتاب «عرفان تاريخ» به تفصيل سخن گفته ايم!

۳۹- اين بدان آثار و كتابهائي كه تبيين ذكر الهي بدست انبياء و اولياء الهي هستند نيز فقط بواسطه كساني درك و دريافت مي شوند كه خود اهل ذكرند. همه كتب آسماني و احاديث قدسي و متون اصيل عرفاني و حكمت الهي از اين جمله اند كه قرآن در رأس آن قرار دارد كه اكمل ذكر است.

۴۰- اصل و اساس تعليم و تربيت حقيقي و اسلامي هم ذكر است يعني به ياد آوردن فطرت الهي خويشتن در قلمرو معرفت نفس! و اصلاً فكر حاصل ذكر است و انسان فاقد ذكر از تفكر حقيقي بيگانه است. «ذكر را بهمراه بينات و كتابها بر تو نازل كرديم تا براي مردم بيان كني آنچه را كه بر آنان نازل شده است تا شايد فكر كنند» قرآن- يعني تفكر حاصل تبيين ذكر و گوش فرادادن و انديشيدن درباره معارف و حقايقي است كه از ذكر آمده است. يعني قرآن بزرگترين كارخانه و محرك تفكر براي كساني است كه يا خود اهل ذكرند و يا به سخنان اهل ذكر گوش ميدهند و تصديق مي كنند.

۴۱- ذكر به معناي به ياد آوردن حقايق وجودي است و فكر هم تلاش براي تبيين و درك و فهم اين حقايق در زندگي است. پس تفكر موجب مي شود كه ذكر از آسمان وجود بر زمين جاي گيرد و جاري شود. مجموعه آثار ما چيزي جز فكري كردن ذكر نيست يعني فيزيكي كردن امور متافيزيكي و ديني كردن دنيا و محسوس ساختن امور غيبي! علم كلام و فقه جلوه اي از اين امر است كه البته در صدر اسلام پديد آمده است ولي بندرت در تاريخ جريان يافته است و لذا امروزه مسلمانان دچار قحطي علوم قرآني و احكام الهي در جهان مدرن مي باشند زيرا فقه هزار سال پيش ديگر پاسخگوي مسائل انسان آخرالزمان نيست مگر اينكه بقدرت ذكر، تأويل گردد. بحران فقاهت و مدنيت و فرهنگ اسلامي در عصر ما بمعناي فقدان ذكر در علماي دين است. ذكر بمعناي به روز نمودن خدا و رسول و دين و شريعت و فضيلت است يعني الساعه كردن قرآن كه همان كشف ذاكرانه قرآن است. زيرا قرآن همواره در حال نزول است و قلوب ذاكران آنرا در هر عصري در مي يابد و مي خواند و تبيين مي كند.

۴۲- ذكر را نمي توان تبديل به علوم و فنون علّيتي نمود. چنين تلاشي در تاريخ زمينه پيدايش خرافات و جنون و انحرافات عظيمي بوده است. از جمله اين خرافات تبديل ذكر به ورد است كه موجب جنون و شيطان زدگي بسياري بوده است بخصوص كه اين وردها به نيّت امور دنيوي باشد.

۴۳- عاميانه ترين و جهاني ترين تجربه بشري از ذكر همان به ياد آوردن خاطرات گذشته زندگي است كه عموماً با احساس حسرت و بر باد رفتگي توأم است و لذا بسياري اصلاً ميلي به ذكر خاطرات خود ندارند و تلاش مي كنند گذشته خود را از ياد ببرند. و آنهائي هم كه خاطراتي از خود را به كرات مرور مي كنند و به ياد مي آورند و نقل مي كنند گزينه هائي سانسور شده و گاه تبديل و تحريف شده از وقايع گذشته است. ولي ياد آوري حتي شادترين و موفق ترين تجربيات گذشته هم بدون احساس حسرت و بر باد رفتگي و اندوه نيست. ياد گذشته عين ياد فناست و لذا اندوه از عناصر ثابت اين نوع ذكر است. گريز اكثر انسانها از ياد گذشته عين گريزشان از فنا و بر باد رفتگي است و فرارشان از اندوه! ولي ذكر بمعناي قرآني و عرفاني آن داراي ماهيتي كاملاً معكوس است يعني ماهيتي حيات بخش و مبارك و مستي زا دارد و عنصر حزن و اندوهش ناشي از فراق مشاهداتي است كه هرگز قابل تكرار نيست.

۴۴- ولي به ياد آوردن خاطرات گذشته به نيّت صدق و احياي عدل و معرفت و خودشناسي و خداشناسي و فهم زندگي مي تواند زمينه ذكر الهي شود و در همين گذشته بر باد رفته و سراسر ستم و جهل و معصيت، خداوند و حضور رحمتش كشف شود و تا به اكنونيت و الساعه برسد كه قلمرو ذكر قلبي و بيداري وجدان است و آستانه رجعت الي الله و درك حضور خدا در حال! اين نوع ذكر به معرفت نفس اماره مي انجامد و قلمرو پيدايش تفكّر و معرفت ديني است. ولي معمولاً بدون داشتن دوست مؤمن و صديق و عارفي نمي توان از اين راه بر بيداري قلبي و ذاكرانه رسيد زيرا انسان بواسطه غرور و خود- فريبي غريزي خود امكان خودشناسي حقيقي ندارد و فقط خود را مي فريبد و به ناحق تقديس و تمجيد مي كند و همواره خود را ايثارگر و مظلوم و برحق و ديگران را ناحق و ظالم مي خواند.

۴۵- اگر انسان گذشته خود را صادقانه و جسورانه آنگونه كه بوده به ياد آورد خداوند را هم در سراسر زندگيش حاضر و ناظر و حافظ و هادي خود مي يابد. هر كه خود را به ياد آورد خدا را هم به ياد مي آورد. اين ذكري عام است كه براي هر كافر و مؤمني ممكن است كه بدون يك آئينه ممكن نيست.

۴۶- منظور از آئينه انسان مقيم الساعه و اكنونيت وجود است كه از جبر زمان خارج است پس در حضور خداست و چشم و گوش اوست و از اين چشم و گوش و هوش، زندگي فرد آنگونه كه بوده رخ مي نمايد و حضور خدا هم آشكار مي شود در اين معرفت نفس!

۴۷- امام زمان تنها انساني است كه در زمان نيست و لذا هر كه به او متصل است از سيطره زمان و جبر تاريخ و ظلمت دهر خارج است. و اين همان معناي نجات در قلمرو غيبت است كه بمعناي خروج از عرصه غفلت است بمعناي قرآني آن! و آنكه در زمان و اسير زمانه و تاريخ است در جرگه «غافلون» است يعني از واقعيت وجودي خود غافل و غايب است.

۴۸- علاوه بر اين روش هاي ذكر، رحمت عامه خداوند گاه بي مقدمه و حساب و كتابي بر آدمي فرود آمده و براي لحظاتي او را از ظلمت زمان خارج نموده و مقيم الساعه و بدعت مي سازد. اينجاست كه بناگاه و بي هيچ مقدمه و علّتي يك فكر بكر، يك اثر هنري بديع يا يك قطعه موسيقي و يا عملي حماسي و حيرت آور رخ مي نمايد. كه جمله اينها آثار ذكر و مولّد ذكر در سائرين هستند. همه شاهكارهاي جاودان ادبي، علمي، فلسفي، هنري و اقدامات بكر اجتماعي و معنوي در جرگه ذكر هستند كه خود خداوند طبق قولش از آنها محافظت مي كند و در تاريخ مي مانند. اين آثار بينات الهي محسوب مي شوند كه براي عامه بشري مولّد بيداري دل و وجدان است همچون شاهنامه فردوسي، مثنوي مولوي، هاملت، برخي آثار موسيقيائي بتهوون و سائر هنرمندان بزرگ و يا برخي تابلوهاي نقاشي و يا اشعار و غزليات حافظ.

۴۹- به زباني ديگر بايد گفت هر عمل بداهه اي مي تواند ذاكرانه باشد يعني مهد نزول ذكر قرار گيرد، آنگاه كه انسان به آني از زمان و زمانه و ابتلائات دنيوي جدا مي شود و در حال قرار مي گيرد. زيرا حال مقام حضور دل است به شرطي كه دل زنده باشد وگرنه به هيچ روشي از جمله مسكرات و روانگردانها نمي توان به اكنونيت وجود رسيد و بلكه همان شعور دنيوي هم زايل شده و فرد دچار اجنه و شياطين مي گردد و آنچه از وي بروز مي كند نه الهي كه شيطاني است كه اكثر دعوي هاي عرفاني در بازار اينگونه اند و لذا براي استمرارشان نيازمند روانگردانهاي قدرتمندتر هستند تا بتوانند براي لحظاتي روان خود را از اسارت مشكلات مادّي رها كنند كه به دام شيطان مي افتند.

۵۰- اينجانب چند تجربه خلّاق با آثار ذاكرانه هنرمنداني داشته ام كه در تحول معنوي ام اثري شگرف داشته اند از جمله در مشاهده چند تابلو نقاشي از وانگوگ در يك موزه آلماني و شنيدن چند اثر ذاكرانه موسيقيائي از يكي از هنرمندان صوفي مشرب هندي به نام استاد علي اكبر خان و نيز برخي از دو بيتي هاي مولانا و باباطاهر و نمايشنامه هاملت اثر شكسپير.

۵۱- انساني كه اهل ذكر است همه وقايع مادي و معنوي و طبيعي و اجتماعي براي او منابع نزول ذكر محسوب مي شوند و او را به ياد خدا آورده و به خدايش ملحق مي سازند. از تماشاي مناظر طبيعي تا شنيدن موسيقي و رابطه با مردم و بلكه هر دم و بازدمي و از همه مهمتر آنگاه كه در آئينه خود را نظاره مي كند، زيرا وجود آدمي و بخصوص صورتش عصاره امّ الكتاب است و نيز مهبط بلاانقطاع نزول ذكر است. درست به همين دليل عشق جمالي قدرتمند ترين مذكِّر (ياد آور) است. و انسان عاشق اگر حقّاً عاشق باشد و نه مبتلا و فاسق، يك انسان كاملاً ذاكر است و نيز

مذكور. يعني هم در هر چيزي خدا را به ياد مي آورد و هم جمال محبوبش دمادم در دلش القاء ذكر مي كند و اينست كه رسول خدا انسان عاشق را اگر بر عصمت باشد شهيد مي خواند، يعني كسي كه به مقام شهود مي رسد كه اين شهادت حاصل غايت ياد جمال محبوب در فراق است. از اين رو بهتر مي توان ارزش ادبيات عاشقانه را در عرفان اسلامي درك نمود.

۵۲- پس همانطور كه امام صادق ع مي فرمايد كه جمال آدمي عصاره امّ الكتاب است، كسي كه عاشق بر جمالي مي شود صورتي از ام الكتاب را نقش دل و جان خويش ساخته است يعني با دل و جانش بر كتاب خدا وارد شده است پس در وادي ذكر قرار گرفته است تا اين كتاب را در فطرتش به ياد آورد و بخواند و آنچه كه مي خواند و بيان مي كند جز حقيقت قرآن نيست و لذا سراسر حكمت و علم توحيد و عرفان حق است. پس هر انسان حقاً عاشقي كه فراق عصمت گزيند در مقام يك پيامبر مرسل قرار گرفته است اگر بداند. و اگر جهل ورزد و فسق نمايد به همين قدرت دچار ابطال و ضلالت و شيطنت مي شود. پس عشق جمالي صراط المستقيم ذكر است. پس مي بينيم كه خداوند رحمان اين بزرگترين گوهره هدايتش را به همه انسانها يكسان عنايت فرموده است ولي دريغ از جهل آدمي.

۵۳- از اين منظر بنگر كه عشق و صلوة بر جمال محمد و آل او كه خود مظاهر نوري جمال پروردگارند چه بركت و كرامت و هدايتي به همراه دارد. و همچنين ديدار جمال اولياي الهي و هر مؤمني. و اينست كه در ديدار دو مؤمن خداوند ديدار مي شود كه اين حاصل كمال ذكر است، آنگاه كه دو تجلّي از ام الكتاب كه حامل نور ذكرند در مقابل يكديگر قرار مي گيرند فقط خداوند به ياد نمي آيد بلكه آشكار مي شود. براي همين است كه در قرآن كريم اينهمه بر شوق لقاء رب اصرار شده است. زيرا ديدار با اربابان معرفت موجب جوشش ذكر است و فرد را از ظلمت زمانيت بر آستانه السّاعه مي كشاند و روحش را منور مي كند.

۵۴- بدان كه اصلاً عاشق بر جمال كسي شدن خود واقعه نزول ذكر است بر دل. زيرا در همان نخستين ديدار اين خود خداوند است كه به ياد دل مي آيد و لذا عشق حاصل مي شود و اما آنچه كه در عرصه فراق رخ مي دهد ذكرِ ذكر است كه مولد حكمت و معرفت است كه از دل بر ذهن و سپس بر زبان جاري مي شود. اينست كه همه سخنگويان و نويسندگان بزرگ و هنرمندان خلاق و نيز فعالان عرصه عدالت و حريّت جمله در فراق محبوب به سر مي برند يعني در عرصه ذكرِ ذكر قرار دارند كه كلام الهي و نقوش غيبي و فعل رحماني از آنان صادر مي شود. مرحله نخست را نزول ذكر گويند و مرحله دوم را صعود يا عروج ذكر مي گويند.

۵۵- بدان كه انبياء و اولياي الهي و همه انسانهاي الهي از هر مقام و درجه اي كاري جز ذكر ندارند. يعني اينكه خداوند را در خود به ياد آورند و اين ياد را به ديگران نيز القاء كنند و اين كل جريان تعليم و تربيت است. «پس به ياد آور و به راستي كه تو نيستي جز به ياد آورنده» غاشيه۲۱-

۵۶- «و سوگند به القاء كنندگان ذكر» مرسلات -۵- «پس واي بر تكذيب كنندگان در چنين روزي» مرسلات آيات ۲۸-۲۴-۱۵- ۳۴- ۳۷- ۴۰- ۴۵- ۴۷ و ۴۹- كه اينهمه فرياد خداوند بر سر تكذيب كنندگان ذكر است كه چون آن را از جانب اولياي الهي يافتند يعني خداي را قلباً به ياد آوردند اين ياد را انكار مي كنند و خداوند هم پس از اتمام حجت و مهلت بر چنين دلهايي مهر باطل مي زند تا ديگر نه چيزي را به ياد آورند و نه بفهمند و نه دوست بدارند كه اين هلاكت قبل از مرگ است. يعني اين تكذيب كنندگان در قيامت نمي توانند ادعا كنند كه خداي را نشناختند و كسي نبود كه به آنان بشناساند تا قلباً به او ايمان آورند. زيرا خدا را قلباً احساس كردند و بلكه ديدند و ايمان آوردند و انكار كردند.

۵۷- «و ياد كن اسم پروردگارت را و وارد شو» قرآن- بي ترديد ياد كردن خداوند با جاري كردن يكي از نامهايش بر زبان آغاز مي شود و سپس ورود بر وادي ذكر. ولي اين فقط كليد درب شهر ذكر است. پس مپندار كه ذاكر شدن به خدا خدا كردن ختم مي شود بلكه انسان ذاكر به مذكوريت مي رسد و از خود فنا مي گردد. در اين وادي چه بسا الفاظ اسماي الهي حجاب راهند. همانطور كه بايزيد بسطامي كه در ذكر بندرت كسي به مقامش رسيده است مي گويد چهل سال خدا خدا گفتم و عاقبت ديدم كه اذكارم حجاب من بوده است.

۵۸- هر يك از اسماي الهي جهاني هستند به وسعت كل هفت زمين و آسمان. جهان رحيم، جهان كريم، جهان عظيم، جهان عزيز، جهان حبيب، جهان غفار و... كه هريك از اسمايش كليد دروازه يكي از اين جهانهاست و اهل ذكر كسي است كه مقيم اين جهانهاست.

۵۹- بدان كه ذكر يعني ياد كردن خدا در دل، همان درك حضورش در خويشتن است. پس ذكر انواع و درجات احساسات الهي است بسته به اينكه از درب كدامين اسمش وارد شده باشي. پس اگر از درب رحمان و رحيمش وارد شده باشي (اسم پروردگارت را بگو و وارد شو) كل وجودت در درياي رحمتش شناور مي گردد و كل جهان بيرون را سيماي رحمتش مي يابي. تجربه ذاكرانه اينجانب در هيچ يك از اسماي الهي به اندازه اسم علي و حَي، خلاق و منقلب كننده و مستي زا نبوده است.

۶۰- آدمي يا بر اساس نيازهايش خداي را به ياد مي آورد، يا به نيت شكر و يا بر اساس محبتش. ولي در همه حال مستحق ترين انسانها به ذكرش همان مستضعفترين انسانهايند. يعني در مرحله نخست هر يك از اسماء الهي درب يكي از نيازهاي بشر است و آنكه به غير او رجوع نمي كند اسمي از اسمايش را با تمام وجود صدا مي زند. پس بزرگترين دشمن ذكر در انسان شركهاي اوست. يعني اگر در هر امري فقط او را بخواني، او را در دلت حاضر مي يابي و اين يعني ذكر.

۶۱- خداوند در كتابش به مؤمنان امر فرموده كه نماز را به قصد ذكرش اقامه كنند، يعني اينكه در نماز حضور خداوند در دل پديد مي آيد كه غايت اين حضور به شهود مي رسد. ولي آيا براستي چند درصد اهل نماز به اين قصد اقامه صلوة مي كنند؟ زيرا صلوة همان آستانه ورود است. يعني ورود بر حضرت. و اصلاً لغت صلوة به معناي ورود است.

۶۲- و اما بدان كه بزرگترين ذكر و ذاكر و مذكور و مُذكِّر وجود امام است و اصلاً امام از اسماء خداست كه امام آشكار كه مبين و بيانگر اذكار الهي نيز هست، طبق قول قرآن كانون عالم هستي است. يعني كل كائنات ذاكر به او هستند. يعني او محل نزول و عروج ذكر است. پس ياد او از هر ذكري قدرتمندتر است و ذكري مبرا از هر شرك است و اينست كه گفته شده است كه بي امام را نماز نيست زيرا بي امام انساني مشرك است. پس نمازش به ذكر نمي انجامد و هدف از نماز هم جز ذكر نيست. پس بدان كه اهل ذكر بر روي زمين جمله متصل به وجود امام زمان هستند با واسطه و يا بي واسطه. سرآغاز ذكر در خود اين بنده نيز با ديدار آن حضرت بوده است.

۶۳- هر كه دلت را به ياد خدا بلرزاند و گرم كند و قرار بخشد ذاكر است و بگونه اي متصل به امام است پس هم او را به عنوان امام خويش درياب تا اهل ذكر شوي.

۶۴- ياد خدا و آيات و رسولانش در ذهن مولد فكر است. يعني در ذهني كه خدا نيست تفكر هم نيست و آنچه كه هست فوت و فن و حساب و كتاب و آرزوها و خيالات است. ولي ياد خدا در دل كه به معناي دقيق كلمه همان ذكر است موجب شكر است كه اين مستي سراسر تسليم و شكر است و كمال ذكر قلبي خدا آنجاست كه انسان اهل ذكر محل تجليات حق مي شود و يك وجه الله است. پس جمال چنين كسي چون نقش دل شود فرد را دائم الذكر مي سازد. و بدان كه هر چه كه ذكر خدا در انسانهاي ديگر تكثير شود بر عظمت و جلوه اش افزون مي شود و اين از بركت ذكر است. و اين همان معناي «و ذكروالله كثيراً» مي باشد. زيرا ياد خدا يك امر كمّي نيست كه نياز به تعدّد و كثرت داشته باشد و بلكه بدين معناست كه انسانهاي اهل ذكر جز انتشار ذكر در ميان مردم رسالتي ندارند و اين به معناي تكثير ذكر است. «پس خداي را به ياد آور كه جز اين تو را كاري نيست» قرآن-

۶۵- نشان داديم كه ياد يا درك و حس قلبي خدا همان سرآغاز ايمان است كه اهلش اگر به اطاعت از منبع ذكر خود درنيايد دچار گمراهي و شرك عظيمي مي شود و به اشد خودپرستي مبتلا شده و به كرم خدا غرّه گرديده و تا سر حد مكر با خدا به پيش مي رود.

۶۶- در آخرالزمان و عرصه ختم نبوت آنچه كه قلمرو هدايت خلق است همين ذكر است كه از طريق رسولان ذكر به مردمان القاء مي شود و اينان جاي خالي نبي و امام غايب را جبران مي كنند. «و سوگند به القاء كنندگان ذكر» مرسلات- و اينان رسولان رسول خدا و جانشينان امام زمان هستند.

۶۷- پس بدان كه در دوره غيبت امام، نجات رحماني آن حضرت براي مردمان، جز ذكرش نيست كه از طريق اوليايش به قلوب مردم مي رسد و نجاتي بي دردسرتر از اين ممكن نيست همانطور كه در قرآن آمده كه «براي اهل تقوا جز ذكر هيچ حسابي نيست»- زيرا ظهور جسماني امام زمان در جهان منجر به قيامتي مي شود كه بيش از دو سوم مردم جهان هلاك و نابود مي شوند. پس حكومت عدل امام بر دريائي از خون برپا مي گردد.

۶۸- در عجبم که چرا کساني که دعوي مهدويت دارند و مي گويند که ناجي موعود هستند را به زندان مي اندازند که طرفدارانشان مصرتر هم شوند. زيرا آدم بايد خيلي احمق باشد که امام نباشد و دعوي امامت و نجات خلق کند زيرا در اينصورت بايستي بدبختي هاي مردم را علاج کند و پاسخگوي همگان باشد. بگذارند بماند و ادعا کند تا به سرعت رسوا و مطرود گردد. بدان که حکومت جهاني امام زمان هم به قدرت القاي ذکر حضرت در قلوب مردماني است که تسليم شده و تصديق کرده اند. و بدينگونه مردمان به قدرت ذکر قلبي بر جنات نعيم خدا وارد شده و بي نياز و عادل و سعادتمند مي شوند. زيرا اهل تقوا را جز ذکر هيچ حسابي نيست يعني بواسطه ذکر قلبي تأمين و بهشتي مي شوند.

۶۹- اصلاً عدالت به معناي قرار گرفتن بر جاي خويشتن جز بواسطه ذکر ممکن نمي شود زيرا ياد خدا در دل است که آدمي را مقيم بر عرش وجودش يعني دلش مي سازد و قانع و متکي به خود ساخته و در نزد خدا روزي مي برد. و جامعه اي ذاکر جامعه اي عادل است. و امام زمان بدينگونه حکومت عدل جهانيش را مستقر مي سازد و جنات نعيم رخ مي نمايد. زيرا جاي انسان، دل اوست که منظر و عرش خداست و انسان هم خليفه اوست که بايستي بر جاي او مستقر شود. و نمي شود الا به قدرت و روح ذکر قلبي که همان ياد خدا در دل است. و بدينگونه به خويشتن خويش رجعت مي کند و مقيم در خود شده و عادل مي گردد و بي نياز از خلق! و اينست نجات!

۷۰- ياد خدا در خويشتن عين ياد ذات ازلي خويش است. الحاق به هويت الهي خويش که هويتي احد و صمد و بي علت و معلول و بي همتاست. عدل و نجات و رستگاري هم جز اين نيست. و اين ياد (ذکر) نور است نور وجود امام و خليفه مطلق او در عالم ارض! پس بدون اتصال به امام، ذکري ممکن نيست. «اطاعت کنيد از خدا و رسول و نوري که با آن فرستاده ايم» قرآن-

۷۱- ياد خدا ياد خويشتن است که از اتصال و ديدار با انساني که خويشتن خويش است حاصل مي آيد. و اين ياد موتور محرکه رجعت به خويشتن خويش است که همان سير الي الله مي باشد تا رسيدن به خود و استقرار در خود و مقام تفريد و توحيد! و امام، کانون اشاعه چنين يادي است. اينست که خودشناسي و امام شناسي و خداشناسي امري واحد است.

۷۲- در قرآن کريم آمده آنانکه خداوند را در دل خويش ياد مي کنند با انبياء و اولياء و شهداء و صديقين و صالحين محشور مي شوند. و اين الحاق به جنات نعيم است و نجات اينست!

۷۳- با ظهور امام زمان که بقية الله و ذکر الله و نور الله در عالم ارض است همه مردمان جهان خداي را در خود به ياد مي آورند و قلوبشان تصديق مي کند ولي اکثرشان اين تصديق و ادراک و ذکر قلبي خود را به زبان انکار و عداوت مي کنند و در واقع به جان خود و همديگر مي افتند و بدينگونه هلاک مي شوند و مابقي مردمان تسليم اين ذکر شده و نجات مي يابند و بر جنات نعيم وارد مي شوند و جامعه امامي پديد مي آيد که جامعه اي ذاکرانه است و در آنجا جز ذکر هيچ حساب ديگري نيست «اهل تقوا را جز ذکر هيچ حسابي نيست» قرآن- يعني همه در نزد خدا روزي مي برند زيرا در نزد خدايند! زيرا بقول رسول خدا ياد خدا همزيستي با خداست.

۷۴- «هيچ ذکري نو از جانب خداي رحمان بسويشان نيامد الا اينکه انکار نمودند» شعراء ۴- بدان که هر يادي از خدا برخاسته از حجت و بيّنه اي در جهان برون است که تبيين جديدي از زندگي بشر بر روي زمين را در هر عصري ارائه مي کند و بشر را دعوت به اطاعت خالصانه تري از امر حق مي نمايد. در اين آيه سخن از «ذکر محدث» است يعني ذکري که بنياد نويني فراهم مي سازد و حادثه جديدي را مخاطب قرار مي دهد و خداوند را از همان وجه حادثه معرفي مي کند. مثلاً مجموعه آثار ما بعنوان يك ذکر نو و محدث امر آخرالزمان و قيامت را که مهمترين حادثه دوران است عرضه کرده و به معرفي خداوند در اين واقعه پرداخته است. و بشر اين عصر را دعوت به معرفت نفس و شوق لقاي پروردگار نموده است. در اينجا معرفت نفس و لقاءالله يك ذکر نو و محدث است که بر حادثه قيامت بنا شده است.

۷۵- ولي نو بودن اين ذکر براي مشرکان و منافقان بهانه خوبي است تا به جرم بدعت انکارش کنند. در حاليکه ذکر هر عصري کاملاً مختص به همان عصر و لذا نو و بديع است زيرا جهان و انسان همواره در حال خلق جديد است. ولذا اذکار و راه حل هاي گذشته در اين عصر پاسخگو نيستند و حتّي توان تبيين جهان مدرن را هم ندارند.

۷۶- ذکر بمعناي به ياد آوردن خدا و آياتش مي باشد. پس آخرالزمان و قيامت و علائم کثير آن در عصر ما بزرگترين ذکر است که ذکري جهاني هم هست. و لذا ما به تبيين اين ذکر عظيم پرداخته ايم تا اسرار و معنا و حقيقت

هر آنچه که بر مردم این عصر نازل شده را بیان کنیم. «ما بینات و کتابها را بهمراه ذکر بر تو نازل کردیم تا آنچه را که بر مردمان نازل شده برایشان بیان کني» قرآن-

۷۷- «و امّا آنانکه از ذکر ما روي برگردانند و انکار کنند برایشان شیطان را مي گماریم تا با آنها دوست باشد» زُخرف ۳۵-
انبیاء و اولیاي الهي در هر زمین و زماني، شاهدان بر خلق و مبشران (مژده دهندگان) و انذار کنندگان (هشدار دهندگان) مردم مي باشند که این بشارت و نذارت دو روي سکه ذکر است. اذکاري که رحمت و مغفرت هستند و اذکاري که هشدار و اخطار مي باشند. و این هر دو نوع ذکر بصورت بینات و حجت ها و معجزات و حوادث عجیب رخ مي نمایند که جمله نشانه هاي الهي براي مردم محسوب مي شوند که عادتها و سنت هاي اعتقادي و رفتاري را مي شکنند و موجب احیاي ایمان مي شوند. ولي براي کساني که انکار مي کنند همنشیني با شیاطین رخ میدهد زیرا آدمي فقط با مشورت و القاي شیطان به انکار آیات و اذکار الهي مي پردازد ولي چون شیطان جز مکر و فریب هنري ندارد عاقبت به ضلالت و رسوائي مي رسد و ندامت و حسرت که: اي کاش انکار نمي کردیم و با مؤمنان مي بودیم!! کسي که دوستي با خدا را انکار کند دیگر نمي تواند به حیات غریزي و حیواني خود باز گردد بلکه شیطان صفت مي شود و از اولیاي شیطان مي گردد.

۷۸- مثلاً آنانکه حوادثي مثل خسوف، طوفان، زلزله و سونامي و بارش خاك را که از آیات و اذکار الهي هستند اموري صرفاً طبیعي و عادي مي خوانند و جنبه هاي انذارشان را نفي مي کنند در جرگه کساني هستند که ذکر را انکار کرده و با شیطان محشور مي شوند. کساني که علائم ظهور و آخرالزمان را صرفاً حوادثي طبیعي و اقتصادي و سیاسي و دسیسه اي مي نامند نیز در همین گروه شیطان پرستان قرار مي گیرند.

۷۹- ما امروزه در عصر نزول بلاوقفه ذکر زیست مي کنیم و باید باشند کساني که این اذکار را تبیین و تأویل نمایند و به مردم راه بنمایند. این آیات و اذکار مستمر نشانه ظهور امام است زیرا او خود کانون و منشأ همه ذکرهاست.

۸۰- ذکر براي مؤمنان ماهیتي تبشیري (نوید بخش و رحماني) دارد ولي براي بقیه مردم ماهیت تنذیري (اخطاري) دارد ولي هردو بیدار کننده و هدایت بخش است الّا براي منکرانش!

۸۱- ذکر بمعناي یاد خدا یك یاد صرفاً ذهني نیست بلکه اساساً قلبي و منقلب کننده و متحول سازنده احوال و افکار است و سرنوشت آدمي را دگرگون مي سازد به دو روش هدایت بخش یا خسران زا که بستگي به تصدیق یا تکذیب ذکر دارد.

۸۲- همه حوادث طبیعي و اجتماعي و اقتصادي و سیاسي که در روایات مربوط به ظهور و آخرالزمان در متون مذهبي آمده چون رخ نمایند به مثابه ذکرند.

۸۳- بدان که اذکار، عناصر و کارگاههاي خلقت روحاني بشرند که هرگز به پایان نمیرسند و همواره در وجود انسان مشغول بکارند کار آفرینش عرفاني. هر ذکري یکبار رخ میدهد ولي ذکر ذکر پایاني ندارد و هر بار که پدید مي آید حقیقت جدید و خلقت جدیدي را موجب مي شود و آدمي را اعتلاء مي بخشد. این معنا در مجموعه آثارمان بوضوح حضور دارد!

۸۴- ولي انساني که خود اهل ذکر شده و ذکر تبدیل به مقامش مي گردد که همان مقام مذکوریت است که دمادم مشمول یاد خداست بزرگترین ذکر الهي بر روي زمین است که هر کسي با یاد یا دیدارش منقلب و متحول شده و ذاکر مي شود. که این ذکر، اعمال و افکار خارق العاده و رحماني را از وي صادر مي کند و موجب هدایتش مي شود. که خود این نوع اعمال و افکار ناشي از ذکر، درجه اي از ذکرند که هرگاه که به یادشان مي آورد مجدداً منقلب و خدائي مي شود.

۸۵- هر چه که انسان را صفات و خلق و خوي خدائي مي بخشد ذکر است. آنچه که تخلقوا باخلاق الله مي کند ذکر است و این یعني خلق جدید عرفاني!

۸۶- به یاد مي آورم در دوره نزول روح که همان نزول ذکر و اسماءالله بود هر گاه که یکي از نامهاي خداوند را بر ذهن یا زبانم مي آوردم کن فیکون مي شدم و گاه موت اراده حاصل مي گشت تا آنجا که جرأت بردن نام او را نداشتم. و به یاد این داستان مثنوي مي افتادم که عارفي که مجبور شد نام خدا را بر زبان راند در جا جان سپرد.

۸۷- در آن دوره در عين حال اسماي الهي نا خودآگاه از اعماق دلم مي جوشيد و بالا مي آمد و از زبانم جاري مي گشت و فقط در حالات و رفتار سماعي قابل تحمل و هضم و جذب مي شد وگرنه براستي به حال مرگ مي افتادم. و سماع را در حقيقت امرش بدينگونه كشف و درك نمودم و مضرات و مفاسد سماع هاي مصنوعي را نيز دانستم كه چه معصيت و گناه كبيري است.

۸۸- در آن دوره نزول روح، گاه اسماء و اصواتي از اعماق جانم بر زبانم جاري مي شد كه خودم هم معنايش را نمي دانستم و نشنيده بودم كه اتفاقاً اين اذكار قدرتمندتر از سائر اذكار بودند به لحاظ قدرت كن فيكون در خلق جديد! مثل هي، ها و هح. بعداً دانستم كه اينها اسماء ذات و اعظم پروردگارند كه چون از جان بر آيند آدمي را يك شبه به مقام تفريد و توحيد مي رسانند و از هر غيري پاك مي سازند.

۸۹- اذكار الهي در قلوب اهل ذكر موجب موتها و حياتهاي برترند. آدمي بايستي از حيات حيواني و نفساني و كافرانه اش بميرد تا به اسماي الهي خلق شود و خلق جديد جز اين نيست.

۹۰- به ياد مي آورم كه در دلم صدايم مي زد و اين صدايش تار و پود وجودم را از هم مي دريد و احساس نابودي مي كردم تا پاسخش را مي دادم و با اين پاسخ مي مردم و دوباره حياتي نو مي يافتم. كه از ميان اين اذكار و اسماي الهي اسم حيّ و هو و ها و هي و هح و حق قدرتمندترين خلقت را موجب مي شدند. بعدها در كتاب سرّ واژه دريافتم كه لفظ هـ (ح) همان دم و بازدم است كه در جان آدمي جاريست و انسان از آن غافل!

۹۱- پس از به پايان رسيدن آن دوره سه ساله نزول ذكر و روح و پس از عروج روح، دوره ذكر ذكرم آغاز شد كه عرصه قلم و تبيين بوده است كه تاكنون ادامه دارد.

۹۲- پس بنده نخست مذكور حق واقع شدم و سپس ذاكرش! و در دوره ذاكريت و بر زبان راندن اسمايي كه بر دلم جاري مي شد گاه روزها و هفته ها جان مي كندم تا لفظش را بيابم كه يك بار يك زاغچه به دادم رسيد و آن ذكري را كه در دلم مانده و بر زبانم نمي آمد را به من تلقين نمود كه آن «احق» بود كه صوت طبيعي اين پرنده زيباست. به ياد دارم كه اين پرنده چند بار با نوكش درب اطاقم را زد و مرا به بيرون كشاند و همراهش مسافتي را طي كردم تا ذكرش را القاء نمود.

۹۳- به ياد دارم كه آن دوره نزول روح و ذكرش سراسر غرق در رحمت بودم و بعدها در قرآن خواندم كه: رحمٰن آفريد انسان را و تعليمش نمود قرآن و بيان را! پس اگر قرآن كريم كتاب رحمٰن و رحيم است يعني كتاب آفرينش روحاني بشر است و اين آفرينش سراسر رحمت است. كتاب «فلسفه بسم الله الرحمٰن الرحيم» بيان اين حقيقت است.

۹۴- پس بايد گفت كه برترين ذكر و بلكه منشأ همه اذكار الهي بر بشر، همان روح و نزول و انتشارش مي باشد. و مجموعه آثار ما مصداق اين نزول روح و انتشارش در ميان مردمان است. اين روح بر بنده القاء شد و من هم بواسطه آثارم به ديگران القاء نمودم. و اين مصداق وحي است كه مجدداً وحي مي شود از خداوند بر رسولش محمد مصطفي، از او و امامش بر اين بنده حقير و از اين بنده هم بر مردمان. اين همان رسانيدن رسالات الهي به مردم است. اين همان راز استمرار وحي محمدي در دوران ختم نبوت است و مسئله تنزيل بي پايان قرآن!

۹۵- ابن عربي از ميان اولياء و خلفاي الهي، اهل ذكر را در بالاترين مقامات الهي قرار داده است. بايد دانست كه ولايت و خلافت الهي بدون ذكر اصلاً راه و روش ديگري ندارد ولي اهل ذكر دو دسته اند دسته اول ذاكران خاموش هستند كه اكثراً چنين مي باشند ولي انگشت شماري هم ذاكران ناطق و اهل بيان و تبيين و تعيّن ذكر براي مردمان مي باشند يعني اهل ذكر ذكرند به مصداق اين آيه كه: ما بينات و كتابهائي را به همراه ذكر بر تو نازل كرديم تا بيان كني آنچه را كه بر مردمان نازل شده است تا شايد اهل تفكر شوند! قرآن كريم-

۹۶- به طور مثال شمس تبريزي و بايزيد بسطامي از نوع اولياي خاموشند. ولي مولوي و ابن عربي ذاكر ناطق هستند.

۹۷- در حقيقت ذاكران ناطق رسالت ايجاد تفكر در مردم را دارند كه ذكر را تبديل به فكر مي كنند طبق آيه فوق الذكر!

۹۸- از همين آيه مذكور آشكارا معلوم است كه آن روح يا ذكري كه بر يكي از حق پرستان نازل مي شود منحصر به فرد او نيست بلكه بر كل كره ارض و مردم جهان نازل مي شود و آن ذاكر خدا اين مأموريت را دارد كه روح ذكر را تبيين و تبديل به فكر براي مردم نمايد تا عوارض و نتايج خير و شر اين نزول را در زندگي بشري بيان نمايد و مردم را بشارت و تنذير كند و زندگيشان را مفهوم و معقول سازد. يعني آن ذكر و روحي كه در آن سالها بر بنده نازل شد بر كل بشريت نازل شد كه منجر به بروز و ظهور بينات و حجت هائي حيرت آور گرديد كه اكثرشان از علائم ظهور آخرالزمان است طبق روايات ديني! ولي بنده اكثر اين بينات را كه در طي بيست سال اخير در جهان روي نمود را در مشاهدات و مكاشفات عرفاني در همان ايام رؤيت نمودم از جمله انفجار برجهاي دوقلوي نيويورك و ماجراي طالبان و حمله به افغانستان و عراق و بارش جهاني خاك و زلزله هاي پياپي در زمين و خسوفهاي كثير و... و از جمله واقعه فتنه ۸۸ در كشورمان. كه اين واقعه اخير را پيشاپيش به مردم و مسئولين هشدار دادم و علتش را هم بيان كردم ولي متأسفانه تنها واكنشي كه حاصل شد دستگيري و محاكمه بنده پس از وقوع واقعه بود.

۹۹- بدان هرگاه روح و ذكري نازل مي شود همه قلوب ذاكر و مخلص خدا آنرا در مي يابند منتهي برخي خاموش و برخي ناطق هستند. كل مردم جهان هم آنرا در مي يابند ولي اكثراً به انكارش مي پردازند و يا توجيه علمي و فني و طبيعي و سياسي مي كنند. پيدايش اينهمه مدعيان مهدويت و مسيحيت و نجات كذائي و دجالان هم حاصل واكنش كافرانه و شيطاني در قبال اين نزول است و نيز احساساست روحاني و عرفاني كه كل مردمان جهان را در برگرفته است كه برخي را بازيچه دجالان مي كند و برخي هم به سوي توبه و تقوا و انتظار ظهور حق مي روند. زيرا طبق قول قرآن كريم هرگاه كه خداوند روح يا ذكري نازل مي كند شياطين هم به القاي وحي خاص خودشان در قلوب مردمان مي پردازند. و بسياري را فريب مي دهند و اينان تبديل به دجالان كوچك و بزرگ مي شوند و بسياري از مكاتب عرفاني موجود در بازار از اين نوع هستند. ولي ظهور جهاني دجالان هم از جمله علائم ظهور ناجي موعود آخرالزمان است و بايد حقش را دريافت!

۱۰۰- آنانكه اين ذكر يا روح نازل شده را با القاي شيطان و هواي نفس مي آلايند تبديل به دجالي مي شوند كه چه بسا داراي كراماتي هم هستند كه البته فريبنده مي باشد! همانطور كه در تلاوت قرآن و يا نماز و ورد اسماي الهي هم امكان رسوخ و القاي شيطان وجود دارد كه در قرآن مذكور است.

۱۰۱- آن ذكر و روحي هم كه از آثار ما به خوانندگان مي رسد مي تواند شامل همين واقعه القاي شيطان شود كه كافران را جز خسران نمي افزايد و منافقان را رسوائي. و فقط اهل تقوا را هدايت مي كند. ولي همگان را به برپائي قيامت نفسشان مي كشاند كه سرآغاز يك سرنوشت و انتخاب جديدي است براي اهل تصديق و توبه موجب بخشودگي و نجات و سعادت است و براي اهل تكذيب هم موجب شقاوت و مرگ دل است. اين ذكر روحاني، هركسي را به سرعت به غايت آنچه كه هست و مي خواهد مي رساند و اينست معناي قيامت صغرا در دنيا! اين قيامتها موجب قطبي شدن جوامع بشري به دو جناح كفر محض و ايمان خالص شده كه اين زمينه ظهور آشكار ناجي موعود و برپائي حكومت عدل و صدق و جنات نعيم است.

۱۰۲- در يك سايت فلسفي- عرفاني شاهد دريائي از معارف توحيدي از جنس معارف خودم شدم كه فرد نويسنده در همان سالها، مشمول درك و دريافت ذكر و روح شده ولي متأسفانه اسير القاي شيطان گشته و نهايتاً دريائي از اين معارف را تبديل به يك دستگاه فلسفي- تناسخي نموده بود در حاليكه خود را مسلمان شيعه مي خواند. در حقيقت او دجالي مسلح به معارف توحيدي و ذكر بود و ما را به ياد ظهور نخستين دجال در صدر اسلام مي اندازد كه بر اسرار ذكر و آيات قرآني واقف بود.

۱۰۳- نخستين چيزي كه مطالعه كنندگان آثارم مي يابند همان ذكر يعني ياد خدا در دل و جان است و اين يك انقلاب روحاني است كه به ناگاه فرد احساس خود- خدائي مي كند و براي نخستين بار احساس هويت الهي و عزت و شرف نفس مي كند و بي نيازي! اين همان اشاعه و القاي روح است. حال اگر فرد اهل تقوا و ايمان بوده باشد به قدرت اين روح براي نخستين بار شوق به اقامه صلوة و عبوديت و اطاعت از احكام دين مي يابد و به اجراي معارف موجود در اين آثار در زندگيش مي پردازد و زندگي عارفانه مي يابد. ولي كافران و منافقان و تقواستيزان كوس انالحق زده و دچار غروري عظيم گشته و مريد نفس خود مي شوند و احساس مي كنند كه هر چه كه به ذهنشان مي آيد حق است و هر چه كه انجام مي دهند درست است. اينان با شيطان محشور مي شوند و به جنون و رسوائي و خسران عظيمي مبتلا مي گردند و به غايت شخصيت و آمال خود مي رسند و اين قيامت نفس است و سرآغاز انتخاب دوباره و خلق جديد روحاني با توبه اي نصوح!

۱۰۴- به طور نمونه فردي که يك آدم شديداً عافيت طلب و بچه ننه و گريزان از هر وظيفه و مسئوليت و اطاعت بود در رويارويي با آثارمان به ناگاه احساس خدائي يافته و به اين نتيجه رسيده که همه عالم و آدم بدند و کافرند و او برگزيده خداست و بايد دست از همه مسئوليت ها و وظايفش بکشد و گوشه گزيند تا خداوند از آسمان رزقش را نازل کند. اين آدم در اين راه به جنون و مطروديت کامل از عيال و خانواده اش رسيد. تا بالاخره در تماسي به خودش آمد و توبه کرد و بر اين شيطان زدگيش بيدار شد. اين آدم در اندك مدتي به غايت آمال نفسانيش رسيد و قيامتش برپا شد. بدان که از جمله ويژگي اهل ذکر نيك بيني نسبت به خلق است و نه بدبيني و احساس برتري! اگر خودبرتربين شدي بدان که در تسخير شيطاني! ما خدا نيستيم بلکه بايد خاشع ترين بندگان باشيم!

۱۰۵- اين احساس الهي کاملاً بر حق است زيرا روح يافته است و براي نخستين بار احساس آدميت و شرف يافته است ولي به جاي اطاعت از معارف و تقواي الهي کل قدرت روحي خود را به خدمت بولهوسي گرفته و روحش را به شيطان معامله مي کند. يعني براي نخستين بار ايمان يافته است پس طبق کلام مکرر خدا در کتابش بايستي از خدا و رسول و اولياي امرش اطاعت کند ولي مريد نفس خود مي شود و هر که مريد نفس خود شد مريد شيطان مي شود و به ظلم عظيمي مي گرايد. اطاعت بي چون و چرا در اينجا مفهوم مي شود! ولي بسياري «به کرم خدا مغرور شده و به جهنم مي روند» قرآن- و عجبا که اکثر اين دريافت کنندگان روح و ذکر، از مستضعفترين و ناتوانترين و بي هويت ترين و مظلومترين و بي اراده ترين افراد هستند که به ناگاه تبديل به غولي آدمخوار مي شوند اگر تقوا پيشه نکنند و مطيع امر حق نگردند تا روح خلاق شده و اسماء الله تبديل به صفات و حکمت و عرفان شود و فرد را به لقاء الله برساند. ولي بدان که هدايت و ضلالت از آن خداست و خداست که مي داند چه کسي مستحق هدايت يا گمراهي است. کار انبياء و اولياء و اهل ذکر فقط رسانيدن روح و ذکر به مردمان است و بس!

۱۰۶- جريان مني کردن ذکر و روح است که فرد را شيطان زده و واژگون مي سازد. يعني انکار منشأ روح به جهت انکار اطاعت و تقوا! اين افراد به جاي ايمان به خدا و رسول به خودشان ايمان مي آورند و لذا خود را خدا مي پندارند پس هر کاري که مي خواهند مي کنند و ذره اي هم در آن ترديد نمي کنند به ياري غرور شيطاني! در اينجاست که خداوند، ايمان آورندگان را دعوت دوباره به ايمان مي کند يعني ايمان به خدا و رسول: «اي کساني که ايمان آورده ايد ايمان آوريد...» قرآن- و آنچه که موجب ايمان آوردن به خدا و رسول مي شود اطاعت از خدا و رسول و امر تقواست وگرنه فرد مشرك ميشود و ذهن خود را خدا مي پندارد. قرآن- در اينجاست که به قول قرآن، ملائك به گرد عرش براي اهل ايمان دعا مي کنند که به آنان رحم کند تا دچار منيت و شيطنت نشوند. زيرا روح ذکر، حامل ايمان است و ايمان احساس امنيت جاويد است و از چنين احساسي است که متکبرين و بي تقوايان دست به هر کاري ميزنند در حاليکه مي دانند که نبايد چنين کنند. اين عين مکر با خداست که خدا هم با آنان مکر مي کند تا رسوايشان سازد تا دست از خودپرستي و بولهوسي بکشند و توبه نمايند.

۱۰۷- اصلاً اينهمه آدمهائي که هر روزه دعوي خدائي و امامت و مهدويت مي کنند همين کساني هستند که از برکت اين روح، هويت الهي يافته و اين هويت را به قدرت شيطان تبديل به منيت کرده اند و لذا مبدل به شقي ترين آدمها شده اند! و اين نشان از ظهور روح الله و ذکر الله دارد که شرك و نفاق را از ميان برداشته و عده اي خداپرست مخلص مي شوند و مابقي هم خودپرستاني مطلق! و اين لازمه ظهور و برپائي حکومت عدل و رحمت است. اين قيامت صغراي نفوس بشر به برکت روح الله است که لازمه حکومت جهاني امام مي باشد.

۱۰۸- مثلاً تعداد کثيري از دختران و زنان با مطالعه مقاله اي در باب حجاب و عفت و عصمت به ناگاه دچار انقلابي روحي شده، زندگيشان دگرگون گرديده است. بسياري از آنان از خانواده هاي مذهبي و باورمند به حجاب و عفت زن بوده اند و همين مسئله درباره نماز و ساير احکام شرع مصداق دارد. ولي اينان با ايمان قلبي عمل نمي کردند. يعني مطالعه اين آثار قبل از آنکه حامل عقلانيت و معرفت جديدي باشد حامل روح و نور ذکر است که به قلبشان ايمان مي بخشد و آنگاه اطاعت از احکام رسول آنان را بر خلقت جديد وارد مي کند.

۱۰۹- و اما يك سؤال بسيار مهم و اساسي! آيا مگر قرآن کريم و احاديث و ادعيه ائمه اطهار ع حامل روح و نور ذکر نيستند که با خواندنشان بسيار به ندرت هيچ انقلاب معنوي در انسان رخ مي نمايد؟ و همچنين اينهمه متون عرفاني ناب در ادبيات عرفاني و شيعي که بيش از هر زماني مطالعه مي شوند و هيچ اتفاقي در جان آدمي رخ نمي دهد؟ در اينجا يك بار ديگر به اهميت امام حي پي مي بريم که بدون آن تقوايي جز نفاق نيست و عبادتي جز تجارت و عرفاني جز شعارهاي تو خالي. امام حي و اولياي زنده او بر زمين مهد جوشش و بارش روح قرآني و نور علوي بر جان مردمان هستند که کل بشريت را در بر مي گيرند. زيرا رحمت محمدي طبق کلام خدا عالم گير است و بواسطه همين روح امام است که قرآن و احاديث و ادعيه حقيقتاً درك شده و موجب هدايت هستند. به ياد مي آورم پس از وقايع نزول روح به ناگاه به مطالعه دعاي جوشن کبير پرداختم که از اول تا به آخر اين دعا که حامل هزار

نام خداست براستي هزار بار مردم و به نوعي برتر زنده شدم حال آنكه قبلاً اين دعا را خوانده بودم و هيچ نيافته بودم. در حاليكه نخستين و بزرگترين كشف من بلافاصله پس از نخستين مرحله از نزول روح و ذكر همين قرآن عربي و سخنان امام علي ع بود كه اين مكاشفه تا به امروز ادامه دارد و پاياني هم ندارد و لذا مجموعه آثارم چيزي جز تأويل و تعين قرآن نيست. و جالب تر اينكه بسياري از خوانندگان آثارم نيز براي نخستين بار با قرآن مأنوس و محشور مي شدند كه همين امر خود حجتي بر حقانيت اين آثار است.

۱۱۰- اگر اولياي امام زمان اعم از اقطاب، اوتاد، ابدال، ابرار و اخيار كه جملگي حاملان و ناقلان روح و ذكر او در ميان مردمند نباشند، ايمان از بشريت رخت بر مي بندد و مپندار كه اينان كه تعدادشان را سيصد و اندي تخمين زده اند كه همواره حضور دارند فقط تحت اسم اسلام و شيعه و به زبان عرب سخن مي گويند كه اگر چنين باشد دين محمد رحمتي بر عالميان نخواهد بود و بدان كه آن روح نازل شده حدود بيست سال پيش بر همه اينان نازل شده است ولي در تبيين اين روح و ذكر هنوز تا به امروز جز خودم كسي را نيافته و نشنيده ام. ولي بي ترديد در هر قومي بيانگراني هستند كه به زبان همان قوم سخن مي گويند. در كشور ما نيز كساني هستند كه خاموشند. و همچنين بسياري از رهبران آزاديخواه و عدالت طلب كه انقلابات مردمي را باعث شده و هدايت كردند صاحبان روح و ذكري هستند كه بواسطه آن در قلوب مردم رسوخ مي كنند زيرا يكي از مهمترين رسالت روح و ذكر همانا برپائي صدق و عدل است. يعني تحقق راستين ارزشها و قيامت ارزشها. درست به همين دليل ما معتقديم كه حكومت جهاني امام زمان هم چيزي جز تحقق اسلام محمدي و معارف قرآني نيست و آن اسلام و قرآني كه در نزد مردمان يا مهجور است و يا واژگونه.

۱۱۱- ممكن است سؤال شود كه مثلاً فلان رهبر انقلابي و آزاديخواه كه دم از كمونيزم مي زند چگونه ممكن است حامل روح و ذكري باشد كه قلوب مردمانش را به ياد خدا زنده كند در حالي كه چه بسا حتّي كلمه خدا را هم بزبان نمي آورد مثل فيدل كاسترو كه به تنهايي پدر و باعث دهها انقلاب در جهان بوده است و به آنان ياري رسانده است در حالي كه خود رهبر يكي از فقيرترين و كوچكترين كشورهاي جهان است كه در زير پاي آمريكا قرار گرفته است و بيش از هزار سوء قصد را از سر گذرانيده است؟ آيا همين ويژگي هايي كه بر شمرديم بيانگر و ياد آور عظمت و رحمت خداوند نيست كه از وجود اين فرد رخ نموده است. به همين دليل است كه بسياري از مردمان آمريكاي لاتين او را رجعت مسيح مي دانند. اين را بدان كه پديد آمدن ياد خدا در قلوب كافيست كه بواسطه نزول فقط يكي از اسمايش باشد مثل رحمت و عدالت. ولي جالب اينكه كاسترو فقط پس از بازنشستگيش بود كه در نزد برخي از دوستان و خبرنگاران اعلان كرد كه او هميشه يك مؤمن خداپرست بوده است و از نظر او اگر بخواهد نام مذهبي را بر خود نهد اسلام شيعه است. اين امر بياني از تقيّه مي باشد كه از اركان مذهب اماميّه است. اين را بدان كه هيچ انسان مهربان و عادل و از خود گذشته اي نمي تواند كه مؤمني خداپرست نباشد. عرب زدگي حاكم بر جهان اسلام و تشيع موجب شده كه عظمت جهاني دين محمّد ناديده گرفته شود كه اين ظلمي بزرگ در حق خدا و رسول اوست. متفكران و رهبران جوامع اسلامي بايستي بياموزند كه هر فرد حق طلبي در جهان را به زير چتر اسلام آورند و از آنان حمايت كنند. نه اينكه حتي متفكران خودشان را تكفير و تعزير كنند و به سمت دشمنان اسلام بفرستند.

۱۱۲- اين را بدان هر انساني كه در هر قلمروي توانايي رسوخ در دلها را دارد و گروههايي از مردم را مجذوب مي كند يا حامل روح و ذكري الهي است و يا شيطاني. و اين همان مصداق اولياي الهي و اولياي شيطان است كه رهبران گروههاي بشري هستند در طيف نور و هدايت تا ظلمت و شقاوت.

۱۱۳- پس نهايتاً بايد گفت كه عرفان و حيات عرفاني هم بدون روح و نور ذكري ممكن نيست كه اين ذكر يا ياد قلبي خود خداست كه اين فقط براي امام زمان است و يا ياد قلبي امام زمان كه مختص اولياي سيصد و سيزده گانه اوست. براي مابقي مردم ياد قلبي يكي از اين اولياي امام مي باشد و درك مي كنيم اين ياد قلبي چيزي جز عشق نيست. زيرا اصولاً كار دلي كه زنده باشد جز اين نيست. پس ذكر در بيان عاطفي اش همان عشق به خدا و رسول و اولياء و ياران آنهاست و اين مستلزم ديدار جمال است. پس انسان بايد امامش را در هر درجه اي كه باشد لااقل يكبار ديدار كرده باشد. اگر نه در بيداري كه در رويا. پس مي بينيم كه اين چه امر آساني است.

۱۱۴- و بدان كه امروزه عرفان حق از هر مذهبي كه باشد نمي تواند غير قرآني باشد زيرا حاصل نفخه رحماني روح امام زمان است و عيسي روح الله كه او هم بر مذهب امام است. و اين بدان معنا نيست كه همه بايستي عربي حرف بزنند و به عربي خداوند را بخوانند و بر عبادات شرع محمدي باشند زيرا خداوند در قرآن كريم مي فرمايد كه براي هر گروه از اهل ايمان، شريعت و طريقه ويژه خودشان را قرار داده است. ولي حقانيت اين عرفانهاي حق در قرآن عيان و بيان شده است و نيز بايستي بر اصول كلي و اركان دين خدا و فضائل اخلاقي استوار باشند يعني از دروغ و ريا و ربا و زنا و قمار و خمر و مسكرات و مظالم و تجاوز به حقوق مردمان بپرهيزند و از ايجاد اكراه و

شرك و نفاق در مردم اجتناب كنند و مردم را مجبور به مذهب خاصي ننمايند و سائر مذاهب را تكفير نكنند اگر بر اين اصول پاي بند هستند. پيامبر مشترك همه مذاهب حقه ابراهيم خليل است.

۱۱۵- در همين چند دهه پيش يك گروه عرفاني بنام داووديه رخ نمود كه به اسم مسيحي بودند كه در شهركي جمع شده ولي به آداب شريعت محمدي مي زيستند. درست به همين دليل دولت آمريكا آنها را بمباران و قتل عام نمود.

۱۱۶- در قرآن كريم مي فرمايد: «كه چون بلا يا عذابي نازل مي كنيم خدا را خالصانه ياد مي كنيد و چون رفع مي گردد باز خداي را فراموش مي كنيد» پس در اينجا نيز با ذكري از جنس دگر روبرو هستيم كه مي توان آن را ذكر جبراني ناميد كه از جبر و ناچاري به خدا پناه مي بريم و او را قلباً مي خوانيم. در اين آيه درك مي كنيم كه تا چه حدي خداوند مايل است كه انسانها او را قلباً ياد كنند تا به آنها هستي نويني بخشد تا تعالي يابند و اين خداي ارحم الراحمين است كه براي ايجاد ذكر در انسانها ناچار به عذابشان مي شود. از اينجا مي توان به اهميت ذكر بيشتر پي برد.

۱۱۷- و امّا علاوه بر آن ذكر رحماني و اين ذكر جُبراني ذكر ديگري هست كه آن را ذكر نُعماني مي ناميم. كه حاصل رويكرد نعمات به انسان است و مي دانيم كه نعمات از لحاظ ارزشهاي دنيوي صورتي منفي دارند مثل فقر، بي كسي، مرگ عزيزان و بيماري هاي سخت كه خداوند در اين باره مي فرمايد: «چون نعمتي را به سوي شما مي فرستيم اكثر شما روي بر مي گرداند» از اين منظر است كه در دعاي ائمه شاهديم كه از خداوند طلب اين نعمات را مي كنند تا لحظه اي از ياد او غافل نباشند.

۱۱۸- آنچه كه مانع ذكر پذيري دل انسان است و نمي گذارد كه حتي با هزاران ورد اسماءالهي يادي از خدا در دل رخ نمايد شركهاي رنگارنگ بشر است. يعني آن چيزهايي كه دل را اشغال كرده اند. از آدمها، اشياء و آرزوها كه در رأس آنها همسر و فرزندان قرار دارد و لذا مي فرمايد اي اهل ايمان بدانيد كه همسر و فرزندان شما دشمنان ايمان شمايند. پس مراقب باشيد ولي در گذريد زيرا خداوند در حديث قدسي فرموده: من بر دلي كه نشاني از غير من باشد وارد نخواهم شد. زيرا دل آدمي خانه خداست و فقط براي همين امر پديدار آمده است همانطور كه در حديث آمده: «خداوند را زمين و آسمانها نمي توانند فرا گيرند ولي دل انسان مؤمن مي تواند.»

۱۱۹- و امّا ذكر ديگري وجود دارد كه واقعه اي جمعي بين مؤمنان ذاكر است كه منجر به نزول ذكري پايدار مي شود به مصداق اين آيه در سوره مجادله كه چون عده اي از مؤمنان گرد هم آيند و اسرار خود را نجوا كنند خدا با آنان خواهد بود و همواره تا قيامت با آنان خواهد ماند. اين نوع ذكر مربوط به محفل انس و حلقه اهل ذكر و عرفان است كه معمولاً عده اي مريدان بر گرد شيخ ذكر خود جمع مي آيند و دلها را بر محورش متحد مي كنند كه منجر به نزول ذكري مي شود كه اين ذكر گاه به شهود مي انجامد. بهرحال طبق آيه مذكور ذكري كه حاصل مي آيد دائمي است چون مي فرمايد «هركجا كه باشند با آنهاست» و اين عين مصداق دائم الذكر بودن است كه دل خانه خدا شده است و دائماً به ياد خدا و با او همزيست شده اند.

۱۲۰- ياد خالصانه خدا در هر جمع واقعاً مؤمنانه و ذاكرانه منجر به ذكري برتر مي شود اهميت نماز جماعت از همين بابت است بشرط آنكه اقامه صلوة به نيت ذكر يعني تقرب الي الله و بلكه لقاءالله باشد نه صرفاً بقصد انجام فريضه و ثوابهاي آن. بشرط آنكه امام جماعت هم انساني اهل ذكر باشد قلباً! و اينكه يكي از شروط واجب امام جمعه عادل بودن اوست عدل بمعناي علوي آن يعني مقيم در جايگاه الهي خود بودن كه عين اهل دل و الساعه بودن و دائم الذكر بودن مي باشد. يعني اگر يكي قلباً اهل ذكر باشد چون مؤمناني گرد او آيند به ذكر مي رسند و اين تعالي درجه ذكر تا لقاءالله است. فقط لقاي وجه رب است كه در اهلش منجر به ذكري ابدي و روحي مي شود كه چنين فردي را ذاكر گويند كه حامل علم وحي است (در قرآن كريم) و در عاليترين مقامات معنوي قرار دارد.

۱۲۱- اصلاً ديدار مؤمنان يكي از شرايط هميشگي پيدايش ذكر است تا آنجا كه آمده «چون مؤمني به ديدار مؤمني رود خدا ديدار مي شود»- و اهميت و توصيه هاي فراواني كه درباره ديدار بزرگان معنوي آمده از همين روي است كه مولّد ذكر است يعني دل را به ياد خدا مي اندازد. و اصلاً يكي از علائم اولياي ذاكر اينست كه ديدارشان فرد ديدار كننده را به ياد خدا مي اندازد و دل چنين يادي را به آساني فراموش نمي كند و اين ارزشي عظيم است كه در اينصورت دل آدمي از هر شركي پاك مي شود چون ياد خدا در دل رخ دهد غير خدا مي رود و اين فتح و اجابت و نجات بزرگي است زيرا ذكر موتور محركه كارخانه خلق جديد انسان است كه انسان را قرآني و اهل قلم حق مي سازد.

۱۲۲- پس ديدار مؤمنان اهل ذكر حجي است رايگان و قطعي! زيرا چه بسا انسان ممكن است به طواف خانه كعبه برود و باز هم دلش ذاكر نشود ولي ديدار انساني زنده كه حامل ذكر است و خدا با اوست بدون شك دل را منقلب و زنده و ذاكر مي سازد و اين بزرگترين واقعه اي است كه مي تواند در زندگي براي آدمي رخ دهد چرا كه انساني كه ذاكر شد يعني با خدا شده و با خدا زندگي مي كند بشرط آنكه پس از دريافت قلبي ذكر، به مني كردن آن نپردازد و شيطاني اش نسازد. بسياري از اشقياء و ظالمان بزرگ تاريخ حاصل چنين واقعه اي بوده اند آنانكه با رسول خدا يا ائمه هدي ديدار داشته و قلبشان ذاكر شده و سپس به مني كردن آن پرداخته اند مثل ابوسفيان و معاويه و عمرعاص و ابن ملجم و امثالهم.

۱۲۳- بدان كه تا دلي اهل ذكر نشود يعني زنده بحق نگردد ذهن هم اهل فكر نمي شود. زيرا طبق قول قرآن ذكر علت فكر است. و تا ذهني فكور نشود علم و حكمت و عرفاني هم نمي يابد و اسير خيالات و حساب است.

۱۲۴- و امّا چرا ذكر يعني ياد قلبي خدا تنها علّت و منشأ معنويت و رشد روحاني و خلق جديد انسان است و بدون آن آدمي را نه ايمان است نه عقل و نه علم و نه انسانيّت! يعني فقط ذكر است كه حيوان دو پا و شرور و خونريز را انسان ميكند يعني خليفه خدا! چرا؟

۱۲۵- خداوند فقط انسان يعني خلفاي خود را بدستان خود مي آفريند آنطور كه در قرآن آمده است ولي مابقي جهان و جهانيان از جمله بشر و حيوان دو پا را از طريق اراده و وحي خود آفريده است. پس خداوند بايستي در دل اين حيوان دو پا مقيم شود تا شبانه روز وي را با دو دستانش بيافريند. و اين حاصل واقعه ذكر است در درجات!

۱۲۶- آيا انسان چگونه مي تواند چيزي را به ياد بسپارد و به ياد آورد؟ آدمي چيزي را وقتي مي تواند به ياد آورد كه قبلاً از طريق يك يا چند حواس پنجگانه اش درك كرده باشد. ولي آيا چگونه مي تواند خداي ناديده و ناشنيده را به ياد بسپارد تا به ياد آورد؟ مگر اينكه در دلش حاضر باشد كه اين خود دل است كه اين حضورش را دمادم به ياد مي آورد و درك مي كند. در دلي كه ياد خدا نباشد ذهن هم كرخت و نيمه مرده است و حواس هم اينگونه است و جز توهمات حكم نمي كنند.

۱۲۷- خداوند در كتابش مي فرمايد: «قلوب مردمان چون سنگ است و گاه از سخت ترين سنگها نيز سخت تر است ولي چون خدا اراده كند به ناگاه از اين صخره ها چشمه هاي آب فوران كند» كه اين به نور ذكر است و چون دلي به اين نور زنده شود آدمي با عرش خدا در دل خويش روبرو مي شود كه سه پله يا طبقه دارد كه نخستين آن پلّه انانيّت و خوديت است. پلّه دومش خداييت است و پلّه سومش هويت يا امامت است. ولي اكثر انسانها پس از احياي ذاكرانه دل بر همان نخستين پلّه اش جلوس مي كنند و كوس اناالحق مي زنند و عده قليلي هم در پله دوم قرار مي گيرند كه مقام خلافت است. ولي بسيار اندكند ذاكراني كه بر پلّه هويت و امامت مي نشينند. و اين سه پله منيّت، توئيت و اوئيت وجود است. آنان كه بر پله نخست مي نشينند كه ذكر و روح الهي را مني مي كنند اگر توبه نكنند و به عروج روح نرسند تبديل به دجالان و اولياي شيطان مي شوند.

۱۲۸- كاملترين صورت و درجه اين نزول روح و ذكر در خاتم النبيين محمّد مصطفي ص رخ نمود كه در روايات و احاديث قدسي نشاني از اين هر سه مرتبه جلوس ذكر را درك مي كنيم كه در مرحله نخست سروش غيبي از رسول خدا خواست كه خودش را معرفي كند كه در پاسخ فرمود من بنده خدا محمّد هستم و تو پروردگار مني. كه اين پاسخ موجب حجابي عظيم بين رسول خدا و پروردگارش گرديد. با اينكه اظهار غايت عبوديت بود ولي منيّت بود. تا در مرحله بعدي در جايگاه خلافت اللهي قرار گرفت و بدين گونه از جايگاه پروردگارش ديدارش نمود. در مرحله سوم و نهايي كه مقصود از اين معراج بود با مقام امامت علي ع روبرو شد و خداوند را در هويت علوي يافت كه مشغول صلوة بر علي است.

۱۲۹- اينكه قرآن كريم قلب آدمي را همچون سنگ و سخت تر از آن خوانده است اشاره به خلقت قديم دارد. كه خلقتي طبيعي و سر برآورده از عالم جماد است و قلب هر مخلوقي كانون ازليت و مبدأ خلقت اوست. همانطور كه خداوند به ملائك امر كرد تا آسمانها را بنا كنند و به آسمانها وحي كرد تا ستارگان و عالم ارض را پديد آورند و به عالم ارض يعني جمادي امر كرد تا عالم جان و انسان را پديد آورد. پس در قلمرو زمان مبدأ انسان همان عالم ارض يا جمادي است كه به لحاظ علمي نيز اين امر محقق شده است. ولي خلقت جديد انسان كه حيات روحاني اوست يكبار دگر بدستان خود خداوند در قلبش رقم مي خورد و سرآغازش فروپاشي قلب قديم است كه از سنگ هم سختتر است به نور ذكر. حال بهتر ماجراي حضرت موسي را در قرآن درك مي كنيم كه از خدايش تقاضاي ديدار نمود و خداوند فرمود برآن كوه تجلّي مي كنم اگر آن كوه فرو نپاشيد و نابود نشد مرا خواهي ديد ولي ديديم كه هم كوه فرو پاشيد و

هم موسي. چرا كه قلب موسي همچون كوه بود و شايد موسي بعد از اين فروپاشي ديدار كرده باشد. كه اين فروپاشي در قلمرو فرهنگ و عواطف بشري عين فروپاشي نژاد و نژادپرستي بشر است زيرا نژاد پرستي آدمي ريشه در خاك پرستي اش دارد زيرا مادر اصلي آدمي همان خاك است. و مي دانيم كه خداوند براي در هم شكستن نژاد و نژاد پرستي در موسي با او چه ها نكرد. از آغوش مادرش تا كاخ فرعون و از آنجا چوپاني شعيب و آنگاه بازگشت به نژاد براي نجاتش آنگاه كه از نژاد پاك شده است يعني از جمادي پاك شده و قلبش كاملاً روحاني و نوري گشته و به هويت حق پيوسته و امام شده است.

۱۳۰- از جمله ويژگي انسان اهل ذكر اينست كه با همه صاحب نظران الهي در عالم ارض و سماء در پنهان يا آشكار به طور يك طرفه يا متقابلاً مربوط مي شود و از اخبار عالم و آدميان مطلع مي گردد زيرا به نور ازلي پيوسته و به هسته مركزي هستي ملحق است. ابن عربي در گزارشي مي فرمايد كه در فاصله بين كوه قاف (دماوند) و دريا (خزر) ماري عظيم الجثه زندگي مي كند كه يكي از مأموريتهاي او اينست كه اولياي الهي را از اخبار عالم غيب آگاه سازد. اينجانب همانطور كه در زندگينامه ام متذكر شده ام با چنين ماري در حاشيه رود هراز برخوردي حيرت آور داشتم كه به صورت وحي مرا از رازي كه بين آدم و حوا در بهشت گذشت باخبر نمود. كه ماري به اين بزرگي نه ديده و نه شنيده بودم كه اين مار درست بالاي سرم و در گوشم ضجه اي مرگبار كشيد و رفت. مدتي به طول انجاميد كه حقيقت اين ضجه را در دلم معنا كردم و در واقع به ياد آوردم به قدرت ذكر! زيرا يكي از بزرگترين محصولات ذكر، قدرت خلّاقه تفكر و مكاشفه فكري است كه به تأويل قرآن مي رسد كه نور ذكر را به سخن و عقلانيت مي كشاند. انسان اهل ذكر با كل جهان هستي مرتبط است و انسان بي ذكر محبوس در تن خويش است و منقطع از حيات و هستي جهان!

۱۳۱- هيچ حادثه اي بزرگ يا كوچك به طور اتفاقي و بيهوده در زندگيمان رخ نمي دهد و حتي هيچ شيئي به طور اتفاقي و عبث در اطراف ما حضور ندارد اعم از سنگ و چوب و درخت و كوه و پرنده و حشرات تا چه رسد به آدمها. ولي راز حضورشان و پيامشان براي ما جز به قدرت ذكر و تفكر ذاكرانه حاصل نمي آيد. زيرا هر چيزي آيه خداست پس به آدمي نظر دارد و برايش پيام و رازي نهفته دارد.

۱۳۲- يكي ديگر از ويژگي و بركات وجودي اهل ذكر اينست كه چون كسي آنان را ياد كند اين ياد خود مشمول نزول درجه اي از ذكر مي شود و اگر كسي آنان را دوست بدارد به مقامشان مي رسد يعني ذاكر مي شود. ياد كردن انبياء و اولياي الهي از همين روي سفارش شده است كه خير و بركات كثير صلوات محمدي از اين جمله است و بلكه اصلاً معناي اين صلوات اينست كه: خدايا بر محمد و هركه ملحق به اوست نازل شو، فرودآي، نظر كن و... كه همه اينها به معناي طلب ذكر است زيرا محمد در آخرالزمان براي امّتش كه كل بشريت است تنها كانون اشاعه و نزول ذكر مي باشد. يعني هر ذكري كه بر قلبي نازل مي شود از جانب محمّد و آل اوست. يعني همه اذكار الهي داراي ماهيت محمّدي است. زيرا محمّد حبيب اوست، پس ذكر خود خداست و حتّي همه اذكاري كه بر انبياء سلف نازل شده محمّدي است. چرا كه همه انبياء براي خاتم و اكمل خود يعني محمّد مبعوث شده اند. يعني محمّد مقصود ذاتي هر ذكري است. پس بدان كه صلوات طلب ذكر است و اگر به اين نيّت نباشد الفاظي بي محتواست. از اين منظر بهتر به اهميت صلوات در فرهنگ اسلامي و ادعيه ائمه اطهار پي مي بريم كه متأسفانه عموماً تبديل به شعاري بيهوده گشته است و مي پندارند منظور از صلوات بر زبان راندن الفاظ آن است. پس در حقيقت صلوات اسلامي ترين و محمّدي ترين و نيز جهاني ترين و همچنين مبرم ترين و روحاني ترين و نجات بخش ترين نجاتهاست كه در حقيقت طلب خلق جديد است كه به زبان ساده اينست كه: خدايا مرا به نور محمّدي آدم كن.

۱۳۳- پس نبايد پنداشت كه خلقت جديد انسان يعني الحاق به حركت جوهري و دست يافتن به حيات عرفاني و روحاني مختص برگزيدگان از علماي ديني است وگرنه ذكر صلوات بر همگان واجب نمي شد. زيرا از آيات نماز نيز هست كه اتفاقاً بر آستانه ختم هر نمازي مي آيد چرا كه قرار است اقامه صلوة فقط به نيت رسيدن به ذكر باشد. پس بدان كه صلوات آن شاه كليدي است كه صلوة را متحول به ذكر مي كند و بي ترديد اگر برپا دارندگان نماز همين حداقل خود آگاهي را در نماز داشته باشند همه به ذكر رسيده و بر خلقت جديد عرفاني وارد مي شوند. ولي افسوس كه حتي همين حرفها متهّم به بدعت و انحراف شده است. هر چند كه بقول رسول خدا ص حقيقت اسلام همواره متهّم به بدعت است كه اشد اين اتهامات در آخرالزمان متوجه امام زمان است. كه مي گويند: عجبا اينكه اسلام نيست چيز جديدي است!

۱۳۴- پس بدان كه اصل و اساس تفاوت دين حيات بخش و خلّاق از دين تاريخي و مرده و مرده پرست همان تفاوت بين دين ذكري و دين وردي است. و شايد هيچ تحريف و مسخ معنوي در تاريخ مذاهب شيطاني تر از تبديل ذكر به

ورد نبوده است كه در همه مذاهب شرق و غرب جهان حضور دارد كه اين همان منشأ پيدايش مذهب ضد مذهب و عرفان ضد عرفان است.

۱۳۵- هيچ كس و هيچ شيئي در كائنات نيست كه انسان اهل ذكر را نشناسد و اينست كه زمين و آسمانها و هر آنچه بين آنهاست مُسخّر وجود انسان ذاكر است كه كاملترينش امام مبين است كه قطب عالم امكان است زيرا كسي كه خدا را در خويشتن به ياد آورد و بشناسد همه او را مي شناسند و تشخيص مي دهند زيرا خدا نور و ذات موجودات است و انسان ذاكر كانون و منور به اين نور است پس بدان كه عرفان و همه مقامات معنوي و همه درجات علم و حكمت از ذكر است. انسان بي ذكر انسان بي وجود است.

۱۳۶- اگر مي خواهي براستي بداني كه آيا اهل ذكر هستي يا نه و به چه ميزاني هستي يا نيستي كافيست كه ببيني وقتي نامي از خداوند را بواسطه هر يك از اسمايش بر زبان مي آوري در دلت چه خبر مي شود. آيا اصلاً خبر و اثر و جنبشي بر پا مي شود يا نه كه كمالش هماني است كه مولوي گفته كه چون نامش را برند جان مي سپارند و اين افسانه نيست. باور كن تا چاره اي به حال خويش كني.

۱۳۷- پس بدان دين محمّد جز ماجراهاي ذكر نيست چرا كه كتابش جز ذكر نيست. پس اگر بي ذكري، از حلقه دينش خارجي. پس فكري به حال خويش كن. و مگو كه ذكر مخصوص عارفان است زيرا خداوند در كتابش فرموده كه اين ذكريست كه براي جميع مردمان است. و بدان كه حال كه دانستي فقط كافيست كه جداً بخواهي. زيرا دين محمّد دين خواستن است نه، توانستن. زيرا محمّد رحمت خدا بر عالميان است: ما تو را نفرستاديم مگر اينكه رحمتي باشي بر همه مردمان. خواستن همان و اجابت شدن همان! اينست معناي رحمت محمّدي كه شاه كليدش همان صلوات است. صلواتي آگاهانه و عاجزانه و خاشعانه. پس بخواه كه به ذكر محمّدي ملحق شوي و از آل محمّد گردي. يعني زنده به روح شوي چه گبر و يهود باشي، چه سني و شيعه، چه مرد و چه زن، چه گناه كار و چه بي گناه! رحمت محمّدي را باور كن كه از تو جز نجاتت نمي خواهد.

۱۳۸- آنچه كه معجزه ناميده مي شود نيز منشأ و مولد ذكر است. منتهي براي كافرترين مردمان. براي همين بيشترين معجزات الهي هم براي قوم بني اسرائيل از جانب پيامبرانشان نازل شده است. چون از شقي ترين اقوام بشري بوده اند ولي مي دانيم كه معجزه دين محمّد كه برترين معجزات نيز هست جز قرآن نمي باشد. زيرا هر موضوعي از اين كتاب حامل ذكري ويژه است. به همين دليل است كه همه مسائل و موضوعاتي كه در قرآن آمده به يك ترجيع بند واحدي مي انجامد و آن اينكه: باشد كه به ياد آوريد يعني اهل ذكر شويد. براي همين است كه در جاي جاي قرآن دعوت به تفكر و تعقل است كه بستر نزول ذكر مي باشد. كه رحماني ترين و نزديكترين مجاري ذكر همان تفكر در خويشتن است: «و آن در خود شماست پس چرا نمي بينيد» و اين بدان معناست كه دين محمّد و هدايت و رحمت محمّدي به عنوان آخرين و كاملترين دين و هدايت چيزي جز فكر و ذكر نيست. و اين يعني عرفان. پس عرفان بدان گونه كه نشان داديم نه تنها انحرافي از اسلام نيست و نه تنها شعبه و فرقه اي از اسلام نيست بلكه جز اين اسلامي نيست.

۱۳۹- اگر يك نفر غير مسلمان به عنوان يك پژوهش علمي و ادبي قرآن را از اول تا به آخر مطالعه كند تا بداند كه اين كتاب در يك كلمه دعوت به چه امري مي كند بي ترديد جز به ذكر نمي رسد. زيرا حتي به لحاظ لغوي نيز اين لفظ بيش از سيصد بار در قرآن آمده است كه متأسفانه در اكثر ترجمه ها لفظ ذكر ترجمه به عبرت و پند و اندرز شده است كه هيچ ربطي به حقيقت اين معنا ندارد زيرا كلمه عبرت و موعظه و نصيحت در قرآن به كرّات به كار رفته است.

۱۴۰- و امّا قرآن كريم بر اساس چه معقولاتي بشر را دعوت به ذكر مي كند؟ كل قرآن به يك لحاظ چيزي جز بيان سمعي- بصري و كودكانه از جهان هستي و پديده ها نيست. يعني هر چيزي در اين جهان منشأ ذكر است چرا كه مظهر صفات و اراده الهي است كه اين صفات همان صفات آن اسماء هستند. يعني كل جهان هستي حضور خداست. اصلاً «بودن» اساس همه ذكرهاست و تأمل در اين مسئله كه «اصلاً چرا چيزي هست بجاي اينكه نباشد» خود منشأ ذاتي اذكار و اسماءالله است. ولي بدبختانه آدمي دچار مرضي مرگبار به نام عادت است كه براستي صفتي منهدم كننده است كه در اساس همه عادات بشري همانا عادت به بودن است و عادت كردن به موجودات جهان و از همه مهلكتر عادت كردن به خويشتن. و اين ذات غفلت و نسيان و هلاكت بشر است. و انسان اهل ذكر از اين عادت ظلماني نجات يافته است و نيز هر كه در ارتباطي با او قرار مي گيرد به تدريج از اين ظلمت خارج مي شود و هر چيزي را تازه و بديع و بكر مي يابد و بلكه هر بار هم كه به چيزي واحد رجوع مي كند آن را بتازگي آفريده شده مي يابد. يعني بر واقعيت جهان وارد شده است و از كوري و خواب بيرون آمده است. پس مپندار كه زندگي ذاكرانه يك

زندگي تخيلي و رؤيايي با جلوه هاي ويژه سينمايي است. يعني اگر بخواهيم ذكر و قرآن را تبيين فلسفي كنيم جز رئاليزم محض نامي دگر ندارد. منتهي رئاليزم خلّاق و بي پايان. و اين همان دريافت حركت جوهري است كه ملّاصدرا براي اثباتش به جاي رجوع به ذكر و حكمت محمّدي به ارسطو و افلاطون پناه جسته است.

۱۴۱- وقتي قرآن مي فرمايد كه كوهها را سخت و جامد و پايدار مي پنداري در حالي كه چون ابر در جريانند در حقيقت مي فرمايد كه انسان بي ذكر واقعيت كوه را نمي بيند كه اگر ببيند همچون ابر جاري مي بيند و سبكبال. كه اين همان حضور حركت جوهري در جان جهان است چرا كه اين جان جز جان خدا نيست و خداوند هر آن در مقام و جايگاهي دگر است. پس بطور جاودانه در جريان است و چون جهان حضور اوست پس همه چيز همين گونه است. به شرط آنكه آدمي سخت تر از سنگ و كوه نباشد و حضور خدا را در جهان از طريق دلش دريابد و آنگاه خود نيز در جان اين جهان جاريست. با خدايش و در خدايش و به سوي خدايش تا ديدار خدايش. و اين سراسر از ذكر است.

۱۴۲- و امّا آيا شرايط دريافت و پذيرش ذكر و حفظ آن و تعالي آن چيست؟ و چرا بسياري بواسطه ذكر قلبشان را خدا باطل مي سازد و سرنگون مي شوند كه درباره انواع اين واژگوني ها در كتاب قيامت نامه به تفصيل سخن گفته ايم.

۱۴۳- بدان كه هم درك و دريافت قلبي ذكر درجات دارد و هم ظهور و بروز و متجلّي كردن آن از دل. اصلاً امر تقيه كه امر اول مذهب اماميه است براي اهل ذكر است. زيرا پيروان اين مذهب اگر حقيقي باشند، ذاكرانند زيرا متصل به كانون ذكر خدا در عالم ارض هستند كه امام است. اينست كه شديداً سفارش شده كه اين ذكر را در نزد نااهلان بروز ندهند. آيه «وان يكاد» اشاره به همين مسئله دارد كه پيامبر در حال تجلي ذكرش بواسطه شياطين نگاه كافران مورد تهاجم قرار گرفت كه نزديك بود او را بكشند كه در اين آيه درمي يابيم كه ظهور ذكر از دل ذاكر چه واقعه بزرگ و ماوراي طبيعي است كه كافران با آنكه باطناً حقانيت آن را باور دارند ولي با زبانشان انكار مي كنند و ذاكر را ديوانه و جادوگر مي خوانند و مي خواهند اين نور را بدين طريق خاموش كنند. همانطور كه در قرآن كريم آمده كه چون خداوند را خالصانه و عاشقانه ياد كنيد ديگراني كه در دلهايشان مرض است صورتشان سياه مي شود و چه بسا خصومتشان را آشكار مي كند.

۱۴۴- بي ترديد آنچه كه تا حدودي دل آدمي را اندكي نرم مي كند و از كفر و شقاوت و استكبارش مي كاهد بدبختي ها، فلاكتها، درماندگي ها و هيچي گري و بي كسي و محروميتهاست. كه موجب مي شود چون ذكري از جانب يكي از اولياي ذكر به سويشان آمد براي مدتي تصديقش كنند تا از آن برخوردار شوند ولي همين جماعت اندكي بعد كه مقداري جان گرفته و احساس امنيت و هويت نمودند دوباره به سراغ شيطان مي روند كه در نتيجه آن ذكر را يا انكار مي كنند و يا مني. كه اين انكار مترادف با انكار و عداوت با منشأ ذكر است و اما همانطور كه همواره نشان داده ايم تنها راه حفظ و تعالي ذكر همانا اطاعت بي چون و چرا از منشأ ذكر است كه موجب پيدايش عرفان نفس شده و مولد عقل و فكر و حكمت گرديده و زندگي فرد را بر صراط المستقيم هدايت ساماندهي مي كند. «آنانكه بر صراط المستقيم به سراغ شيطان مي روند خداوند آنان را كور و كر نموده و قلوبشان را باطل مي سازد و اين عذاب عظيم است.» قرآن-

۱۴۵- افكار، گفتار، رفتار و حالات و اعمال انسان اهل ذكر جمله نوري است زيرا برخاسته از اسماء الهي است به درجات تجلي. و اينست كه همه ظهور و بروزات چنين انساني بر ديگران آثاري منقلب كننده و خلاق دارد و اين همان كرامات است. زيرا انسان ذاكر محل تجلي خدا و مجراي تحقق «ذوالجلال و الاكرام» است. يعني هرجا كه جلال الهي آشكار شود سراسر شفاعت و كرامت است و رحمت. و بدان كه خداوند انسان را به همين قصد آفريده است تا آشكار شود همانطور كه خداوند از غير خودش آشكار مي شود كه انسان ذاكر است خود انسان ذاكر هم در ديگران آشكار مي شود به صورت كرامات و اين معناي ذوالجلال و الاكرام است. كه كمال چنين واقعه اي در ظهور جهاني امام است كه ظالمان و اشقياء توبه ناپذير را به دست خودشان هلاك مي سازد و شرشان را از سر خودشان كم مي كند كه اين نيز كرامت بزرگيست و براي ضعفا و درماندگان و اقليت مؤمنين هم رحمت و سعادت و هدايت است كه حيات و تمدني ذاكرانه برپا مي سازد كه ما آن را ظهور جنات نعيم خوانده ايم.

۱۴۶- «و اينست صراط المستقيم پروردگارت كه به راستي نشانه هايش را مرحله به مرحله آشكار كرديم از براي اهل ذكر. كه از برايشان در نزد پروردگارشان خانه هاي امن است و اوست مولاي آنها و جمله اعمالشان.» انعام ۱۲۶-۱۲۷ اين جايگاه دنيوي اهل ذكر است زيرا سخن از صراط است يعني هنوز به آخرت نرسيده اند. در اينجا منظور از رب (پروردگار) و مولا همان منشأ دريافت ذكر است.

۱۴۷- و اما آيا دريافت كامل هر مرحله از نزول ذكر و روح ذكر براي هر انساني چه مدت به طول مي انجامد؟ بي ترديد نزول ذكر كه همان نزول روح الهي است به آني رخ مي دهد ولي درك و دريافت آن به صورت بينات و مشاهدات و آيات از آسمان هفتم تا آسمان دنيا و دل انسان حدود سه سال به طول مي انجامد. تجربه خود من در سالهاي۷۵-۷۲ بوده است كه در سائر آثارم به تفصيل سخن گفته ام. ابن عربي هم در فتوحاتش بر اين سه سال تأكيد نموده است. و اين يك سنت محمدي است چرا كه براي حضرت ايشان هم سه سال اول بعثت مختص همين امر بود. كه بيست سال بعدش به مثابه تفصيل و تبيين آن روح و ذكر قرآني محسوب مي شود. ولي اين نزول و عروج براي عامه مردمان حدود هزار سال نجومي است كه در قرآن ذكرش رفته است. يعني آنچه كه براي يك فرد اهل ذكر حدود سه سال نازل شده و مابقي عمرش هم تبيين و تفصيل مي گردد براي جامعه بشري هزار سال است.

۱۴۸- با غيبت امام دوازدهم عروج روح محمدي و اوصياي الهي او آغاز شد كه از حدود سده چهارم هجري است كه اين عروج منجر به ظهور آنهمه عارفان بزرگ و بي همتاي تاريخ است كه تا قرن چهاردهم اين عروج به اتمام رسيد و نزول نويني آغاز شد كه بنده يكي از گزارشگران و تبيين كنندگان و دريافت كنندگانش بوده ام كه اين نزولي بر آستانه آخرالزمان است و لذا ويژگيهاي خاص و منحصر به فرد خود را دارد. همانطور كه همه آن نزولات و تجليات و آيات و علائمي را كه ما در آن سه سال دريافتيم و تبيين و گزارش نموديم تا حدود هزار سال در جامعه بشري رخ خواهد نمود كه برخي از آنان تا هم اكنون رخ داده است.

۱۴۹- بدان كه خداوند را نمي توان فردا و يا در گذشته به ياد آورد زيرا اولاً خداوند در وراي زمان و مكان است و ثانياً اينكه انسان ذاكر هم در لحظه دريافت ذكرش از زمان و مكان خارج است زيرا بر جايگاه الهي مستقر است و خداوند بر جايش نشسته است. براي همين است كه بنده پس از واقعه نزول روح و ذكر چون به گذشته زندگيم تا دوره كودكي رجوع كردم در جاي جاي آن، خداوند را يافتم و چون به آينده ام نظر مي كنم جز او را نمي يابم. يعني گذشته و حال و آينده ام تبديل به لحظه اي واحد و فوق زماني شده و يك اكنونيت جاويد گشته است. به زبان ديگر اين ذكر مرا از اسارت زمان خارج نموده است.

۱۵۰-هر كه خداوند را يا از طريق نزول روح ذكر از آسمان و يا از زمين امام فقط يك بار در خويشتن بيابد و به ياد آورد كل زندگي گذشته و آينده اش الهي و ذاكرانه مي شود و اين مصداق كامل تبديل سيئات به حسنات است آنگونه كه در قرآن كريم آمده است و همان واقعه آيات نخست سوره فتح است كه خداوند همه گناهان گذشته وآينده فرد را مي بخشد و از نصرت با عزت خود برخوردار مي فرمايد و خداوند جز در مورد سوء ظن به رب (خدا يا امام و پير) عذاب نمي كند زيرا سوء ظن به رب عين بدگماني به خود روح و ذكر موجود در دل خويش است.

۱۵۱- و آيا از اين نزول ذكر به عامه مردمان چه مي رسد؟ ما مسئول تبيين اين ذكري بوده ايم كه بر كل جامعه بشري هم نازل شده و ظواهر و بطون آحاد و گروههاي بشري را هم متحول ساخته است. پس وضعيت جديد زندگي مردم را تبيين به علل و دلائل عقلي و معرفتي و ديني نموده ايم و شرارتها و شيطنت ها و دامها و دجالان اين عرصه را معرفي كرده و راه هدايت را آشكار نموده ايم. و طبق قول قرآن آنانكه در اين امور تفكر كنند و صدق و عدل و تقوا پيشه سازند نجات مي يابند و آنانكه عناد و انكار نمايند هلاك مي گردند.

۱۵۲- برخي فرزانگان معاصر غرب همچون تيليخ و بوبر بر اين باورند كه اگر آدمي بتواند به لحاظ رواني مقيم در اكنونيت وجود شود رستگار است ولي چنين امري مطلقاً محال و عين نابودي است. و ذكر اين محال را ممكن مي كند. ذكر از جنبه زمان شناسي واقعه فوق زماني و در اكنونيت محض است و مترادف معناي**Eternal Now** مي باشد كه تيليخ به كار مي برد كه به لحاظ لغوي به مفهوم «اكنون جاويد» است. و بدان كه اكنون جاويد جز خدا نيست و هر كه با اوست. «و هر كجا كه باشيد او با شماست» سوره مجادله- و اين معناي وجودي انسان ذاكر است و هر كجا كه خدا باشد آنجا در وراي زمين و زمان است هر چند كه در زمين و زمان است.

۱۵۳- «و خداوند را مثال اعلائي در جهان است» قرآن- انسان ذاكر مصداق اين مثال الهي است. يعني انسان ذاكر مثل خداست ولي چون دمادم مشغول تسبيح است شركي حاصل نمي آيد. «اطاعت كنيد از خدا و رسول و نوري كه نازل كرده ايم» قرآن- اين نور همان ذكر و اهل ذكر است كه خداوند اسرار وحي را به آنان حواله نموده است.

۱۵۴- هزاره اخير جهان تا پايان قرن بيستم محصول عروج روح محمدي از وجود وصي و امام دوازدهم اوست در دوره غيبت! زيرا با اين عروج، ذكرش بر جان افراد و جوامع بشري فرود مي آيد كه از اين فرود دو جلوه بشري رخ نموده است كه يكي علوم توحيدي و حكمت هاي عرفاني و نور ايمان و هدايت است كه علماي رباني و عرفاي بزرگ از اركان آن مي باشند و پيروانشان كه بدان هدايت شده اند و از سوئي ديگر علوم بغي و فنون طاغوتي و

روشهاي مدرن سلطه و ضلالت است كه در نماد ابرقدرتهاي تكنيك سالار و پيروانشان رخ نموده اند. و اين همان ظهور بهشت و دوزخ بر زمين است. «هشدار كه بهشت بسيار نزديك و دوزخ آشكار شد» قرآن.

۱۵۵- ولي در اين هزاره سوم و نزول دگرباره روح و ذكر كه در سرآغاز اين هزاره واقع شد كه بنده يكي از كانونهاي دريافتش بوده ام و مسئول تبيين آن، عرصه تقريب عوالم تا سرحد يگانگي عوالم است و اين همان معنائي است كه در آثارمان مكرراً از آن سخن نموده ايم و آن ظهور متافيزيك در فيزيك، يا بروز آسمان بر زمين است. اين تقريب و توحيد عوالم عرصه ظهور امام و امامت است به همراه ارواح طيبه معصومين و انبياء و اولياي الهي. و اما در اين عرصه، شياطين هم در حشر با كافران قرار گرفته و موجب پيدايش دجاليت و دجالان نو به نو در سراسر جهان هستيم و خواهيم بود. در اين باره در كتاب «قيامت نامه» به تفصيل سخن نموده ايم.

۱۵۶- به دليل همين واقعه توحيدي تقريب و يگانگي عوالم عين و غيب است كه رؤيت تجليات حضرت حق براي انسان اين دوران ممكن تر شده است در حاليكه در دورانهاي قبل فقط براي اولياء و عارفان كامل ميسر مي بود. و اين همان معناي قيامت پنجاه هزار ساله است كه آغاز گشته است به بركت اين روح و ذكري كه در سرآغاز هزاره سوم نازل شد.

۱۵۷- در مطالعه ترجمه فتوحات مكيه كه يك دائرة المعارف ماوراي طبيعي از سير و سلوك عرفاني روح است به اين نتيجه مي رسم كه گوئي اين مجموعه آثار به لحاظي جز شناسنامه روحي من نيست كه به اراده الهي همين اواخر به دست كريمانه مرحوم محمد خواجوي ترجمه شد (كه خداوند با مولايش محشورش فرمايد) كه پس از بيست سال از آن وقايع عظيم الهي آنهم بر حسب اتفاق به دستم رسيد و با كمال حيرت ديدم كه اين مجموعه آثار شناسنامه خودشناسي آسماني من است. و هر بار كه آن را مي گشايم ورقي از وقايع ماوراي طبيعي زندگيم را كشف مي كنم كه مو به مو گزارش شده است. و بدين طريق بر ادعاي الهامي و روحاني بودن اين آثار ترديدي باقي نمي ماند كه به راستي به قول خود ابن عربي يك تعليم و املاي غيبي از جانب حق است. و گمان نمي كنم كه از زمان نگارش اين آثار الهي تا كنون كسي چون بنده خودش را به تمام و كمال مخاطب معارف و اسرار اين اثر شگرف يافته باشد. و احساس مي كنم اين كتاب را بخصوص براي بنده نوشته است تا هشت قرن بعد به دست كسي ترجمه شده و به بنده برسد. درست هنگامي كه درباره بسياري از حوادث ماوراي طبيعي زندگيم در حيرت و سرگشتگي بودم و معاني حقيقي آن را در نمي يافتم. اين مرد خدا بود كه مرا درباره اينهمه وقايع ماوراي طبيعي زندگيم به يقين عرفاني رسانيد كه خداوند وي را با محبوبش محمد مصطفي محشور بدارد.

۱۵۸- از جمله معارف فتوحات كه شبي قبل خواندم اين است روح ذكر از آسمان هفتم عالم ارض سياره زحل (كيوان) به زمين و بر دل بنده اي فرود مي آيد. و بدينگونه واقعه نزول زحل را در سرآغاز واقعه نزول روح در دازگاره، يك بار دگر كشف نمودم كه بر حقي عظيم قرار دارد. كه اين نزول به معناي نزول روح از زحل يا نزول روح زحلي حق است كه قلم الهي را برايم به ارمغان آورد تا بواسطه آن اين روح و ذكر الهي را تبيين و تأويل قرآني نمايم و سرنوشت آخرالزماني بشر را گزارش دهم.

۱۵۹- بدين طريق در مي يابيم كه همه ذرات و كرات و افلاك و كهكشانها براي خلق روحاني انسان پديد آمده اند نه براي تفنن و از روي بازي و عبث يا حتي قدرت نمايي! اينست كه مي فرمايد بر مخلوقات و بر آسمانها و كرات و سيارات و حيوانات و گياهان نظر و تأمل كنيد تا شايد اهل ذكر شويد. يعني هر چيزي در عالم حامل يك پيام و روح الهي براي بشر است تا بشر را تخلقوا باخلاق الله نمايد. «آيا پنداشتيد كه جهان را به بازي و عبث آفريده ايم.» قرآن.

۱۶۰- و اينك در مي يابيم كه همه چيز براي انسان آفريده شده است و خادم و خالق و راهنماي انسان به سوي حق است به شرط آنكه آدمي همين حقيقت را باور داشته باشد و به اين چشم به جهان بنگرد و از هر چيزي در جهان در انتظار پيامي از جانب خدا باشد. و ابن عربي تنها انساني در تاريخ معرفت است كه اين حقيقت را به اثبات رسانيده است و نقشه انساني كائنات را ترسيم كرده است كه مجموعه آثارش همين ترسيم است كه خدا را در انسان و انسان را در جهان به نمايش گذاشته است و معناي انسان كبير و جهان صغير را به راستي تعين بخشيده است سلام و صلوات بر او كه برپاكننده كاخ عرفان محمدي است. كه در حقيقت جز اهل ذكر به ذره اي از اسرار اين اقيانوس معرفت دست نمي يابد.

۱۶۱- براستي كه پس از قرآن و حكمت اهل بيت عصمت ذكري كاملتر از آنچه كه بر ابن عربي نازل شده گزارش نشده است كه به بياني تفصيل و تبيين ذكر محمّدي و علوي است. هر چند كه فقط از براي اهل ذكر است و ديگران

را هيچ به كار نمي آيد و جز بر گمراهيشان نمي افزايد و به زباني مي توان گفت همان ذكر بر اينجانب اين رسالت ويژه را داشت كه عمومي و جهاني گردد و بشريت را براي ظهور جهاني جمال و جلال حقيقت اين ذكر مهيا سازد. زيرا اكثر نشانه هاي نزول ذكر بر ابن عربي و اينجانب مشابه است. و امّا همه تفاوتها فقط در نوع تبيين ذكر است كه آنهم ناشي از محل نزول ذكر در طبقه خاصي از دل و جان مي باشد كه در ابن عربي اين نزول بر آسمان هفتم دلش بوده كه همان ارض ملكوت جان اوست ولي در اين بنده تا ارض ناسوت جانم فرود آمده است به همين دليل ايشان همه عمرش همنشين با اولياي الهي بوده و بنده مقيم در درك اسفل السافلين و همنشين با اشقياء روي زمين.

۱۶۲- اصلاً كل تاريخ آخرالزمان چيزي جز عرصه نزول ذكر انبياء سلف بر قلوب عامه بشري نيست كه اين نزول در درجات بر هفت زمين جان بشري بوده است كه غايتش نزول ذكر در درك اسفل السافلين جان بشر آخرالزمان است كه بنده مهبط نزولش بوده ام. و اين سلسله مراتب نزول ذكر است از دل حضرت آدم تا خاتم و قلوب ائمه هدي و از آنجا بر قلوب اولياء و شيعيانشان، از ابن عربي تا ما كه اين غايت نزول در درك اسفل السافلين قلوبِ سخت تر از سنگ بشر آخرالزمان موجب انفجار اين سنگ شده و نهرهاي آب جاري مي گردد. و عروج آغاز مي شود كه اينبار به همراه كل بشريت است به رهبري امام زمان.

۱۶۳- و امّا نزول اين روح و نور ذكر در درك اسفل السافلين آخرالزمان موجب انفجاراتي آتشين از نفوس بشر مي شود و حتي زمين را پياپي مي لرزاند و آتشفشانهاي خاموش را فعال مي كند كه اين امر موجب سرريز شدن درياها و برپايي طوفان ها و اختلال فصول مي گردد كه همه اينها در طي اين دهه اخير در سراسر جهان مشهود است. و امّا بنده اي كه مأمور بودم تا در ميان اهالي اين درك اسفل زندگي كنم و از جنت الماوي خويش خارج شوم، اين آتش نيز تن و جان بنده را فراگرفت و لذا ده سال است كه در تبي حيرت آور بلاوقفه مي سوزم. ابن عربي نيز از اين آتش و تب پس از نزول ذكر و روح سخن گفته و آن را اِصطلام مي خواند كه موجب منزه داشتن جان ذاكر از هر شرك و غيري است. كه بارها نيز به تجربه مسلم شده كه هر وقت كه از مردم فاصله مي گيرم اين آتش نيز از من دور مي شود.

۱۶۴- حدود لااقل ده سال است كه آشكارا شاهديم كه همه مردمان جهان آتش گرفته اند و اين آتش در جهان اسلام دو صد چندان است زيرا مهبط اصلي نزول روح همين جهان اسلام است. كه طبق گزارشات نجومي در اين روزها ماه و زحل بيش از هر زماني در هزاره اخير به زمين نزديك شده است كه اين نيز دال بر حقانيت نزول روح از سياره زحل به ماه و سپس به زمين است. و كل اين وقايع اساس برپايي قيامت زمين و اهاليش مي باشد كه قيامت آنروزيست كه نهانها آشكار مي شود و كافر و مؤمن و منافق باطن خود را عيان مي كنند كه اين البته قيامت صغراست كه به همراه دو صيحه آسماني بود در سالهاي ۷۲ تا ۷۵ رخ نمود كه نوعي صور مقدماتي اسرافيل محسوب مي شود. و اينست كه امروزه ديگر معرفت نفس يعني عرفان نفس امري تعارفي و مستحبي محسوب نمي شود بلكه تنها راه نجات از اين قيامت است وگرنه هلاكت حتمي است و بسياري از آيات قرآن شأن نزولي جز اين دوران ندارد كه ما بسياري از اين آيات را در آثارمان تأويل كرده ايم. از جمله اين آيه كه: «عليكم انفسكم» يعني اي انسان همه چيز از خود توست. يعني تو در جهان ظهور و بروز نفس خودت به دام افتاده اي و مي سوزي. بنابراين امروزه معرفت نفس تنها منطق و روش فهم درست واقعيتهاست و تنها راه و روشي كه مي توان روح و ذكر نازل شده را در زندگي خود دريافت و فهم نمود و چاره اي انديشيد. پس معرفت نفس تنها منطق خواندن و فهميدن ذكر است يعني علم ذكر است و اينست كه مجموعه آثار ما به يك لحاظ جز معرفت نفس بشر مدرن نيست و آن سخن مشهور علي ع فقط امروز است كه به تمام و كمال تصديق مي شود كه هر كه خود را شناخت مشكلاتش حل شده و پيروز و رستگار گرديد. پس اگر معرفت نفس علم ذكر است پس علم راه يابي به قرآن و قرآن فهمي نيز هست.

۱۶۵- و بدان كه ستون فقرات عرفان نفس عليكم انفسكم مي باشد و آدمي به ميزاني كه اين امر را در انديشه و احساس خود نهادينه كرده است اهل معرفت است و توان تبيين زندگي خود در اين دوران را داراست وگرنه در دام هزاران طبيب و مشاور و منجي دجال منش قرباني خواهد شد. معرفت نفس علم نجات آخرالزمان است.

۱۶۶- پس بايستي گوهره «عليكم انفسكم» را آن موتور محركه عرفان نفس و حركت جوهري و استحقاق ذكر پذيري دانست كه در يك كلمه چيزي جز پذيرش كل مسئوليت حيات و سرنوشت خويشتن نيست. در حالي كه تقريباً همه مكاتب خودشناسي غربي و هندي و انگليسي در عصر ما مكاتب فرافكني چنين مسئوليتي مي باشد كه همه مسئوليتهاي بشري بسوي ژنتيك و تاريخ و تناسخ و جبرهاي جغرافيايي و سياسي و اقتصادي و آموزشي و تربيتي فرافكني مي شوند كه آخرينش جبر سرنوشت و قضا و قدر است در حالي كه انسان عارف و اهل ذكر نهايتاً بايستي مسئوليت خدا و كل خلقش را بر عهده گيرد. ميزان درك و دريافت روح و ذكر از آثار ما نيز تماماً بستگي به همين امر عليكم انفسكم دارد در غير اينصورت همه اين معارف را وارونه ساخته و خود را سرنگون مي سازد.

۱۶۷- نزول روح ذكر چون به غايت رسد به نزول «هو» مي رسد چرا كه روح حامل صفات اسماي الهي است كه به افعال حق منتهي مي گردد ولي حامل ذات وحداني و غيبي خداوند نيست. و «هو» نزول ذات حق است كه در غايت نزول روح و اذكار نازل شد عين صورت و شكل هو بود كه مرا از همه آن صفات منزه ساخت و منزلگاه ذات هو نمود. درباره صورت هوئي ذات حق كه چون عقابي بشكل هو بود شهامت سخن گفتن نداشتم چون حجتي غير خود به آن نداشتم تا اينكه همين روزها عين همين بيان را از فتوحات ابن عربي ديدم كه «چون هو نازل شود عين صورت لفظ هو است». در حيرت ماندم كه اين مرد بزرگ اينهمه علم لدني را جز از راه علم محمدي نمي توانست حاصل نمايد. و اينك اقرار مي كنم كه خداوند اين ابرمرد عرصه علم و حكمت و عرفان را تنها شاهد بر حقانيت مشاهدات و مكاشفات و آثارم قرار داده است كه يكايك ادعاهاي معنوي مرا هشتصد سال پيش تصديق فرموده است. «خداوند شما را برگزيده است و شاهد بر شماست و شما هم شاهد بر مؤمنان هستيد» قرآن-

۱۶۸- بدان كه با هر كلمه و مفهوم و حرفي، يك فرشته غيبي است اگر اين كلمات از قلم حق و حاصل ذكر الهي باشند. اين معنا نيز مورد تصديق ابن عربي است. پس اگر تبيين ذكر الهي براي مردمان و خوانندگان آن حامل روح حيات بخش و الهامي است بدليل حضور ملائك با اين كلمات و مفاهيم است كه موجب بيداري وجدان و جبران عقل و مستي جان مي شود. اين همان واقعه اي است كه براي بسياري از خوانندگان آثارمان رخ مي دهد. چرا كه بقول قرآن كريم همواره روح بهمراه ملائك نازل مي شود. اين ملائك، روح را به فرد دريافت كننده اش تعليم مي كنند و در تبيين آن نيز ياري مي كنند و در اشاعه و ابلاغ آن به مؤمنان نيز نقش تعيين كننده اي دارند. يعني تبديل و تحويل و تأويل روح به ذكر و اسماءالله و آنگاه به فكر و عقل و معرفت و بيان تماماً كار ملائك است كه با روح هستند.

۱۶۹- مسئوليت پذيري و ذكر پذيري چه رابطه اي دارد؟ مگر نه اينكه ذكر پذيري اساس خدا پذيري در خويشتن است؟ پس نخست بايستي تماميت وجودت را بپذيري و مسئوليت خوب و بد زندگيت را گردن بگيري و خود شوي تا نهايتاً خود را بخدا وانهي و خدا را جانشين شوي. و اينست معامله وجودي با خداوند. «آنانكه خود را با خدا معامله كردند خوب تجارتي كردند» قرآن-

۱۷۰- هركه فقط يكبار و يك آن خداي را به ياد آورد از طريق ذكر رحماني يا نعماني و يا جبراني، ديگر هرگز او را از ياد نخواهد برد. ياد خدا تنها يادي است كه از لوح وجود پاك شدني نيست. ياد خدا اساس توشه آخرت و نوري است كه حيات پس از مرگ را روشن مي كند. زيرا ياد خدا، عين ياد ذات ازلي و هستي ابدي خويشتن است. پس ياد خدا، جاودانگي به بار مي آورد و اينان هستند آن كساني كه بقول قرآن «جز مرگ اول، ديگر هرگز نخواهند مرد» زيرا ياد خدا به موت اراده مي انجامد كه از بطن اين موت، روح جاودانگي رخ ميدهد. ياد خدا، انسان را به معناي حقيقي كلمه شجاع و پهلوان عالم وجود مي سازد زيرا همه ترسها، ترس از مرگ و نيستي است و انسان اهل ذكر، جاودانگي را با تمام وجودش احساس مي كند.

۱۷۱- همه فرآورده هاي ماندگار از بشر در طول تاريخ تا به امروز محصول ذكر است. يعني محصول به ياد آوردن تجربيات و محسوسات و باورهايش و تبديل آن به فكر و فن و علم و دين و هنر است.

۱۷۲- اصلاً حافظه بشري كه كارگاه به ياد آوردن و به ياد سپردن محسوسات و تجربيات است جادوئي ترين جنبه از وجود انسان و فيزيولوژي اوست. اينكه چگونه توده اي از چربي و رگ و پي (مغز) مي تواند جهان و زندگي انسان را تبديل به اصوات و صور و محسوسات و معاني و معارف سازد و به ياد بسپارد و به ياد آورد. حافظه، وجه دنيوي لوح محفوظ در وجود بشر است. آنچه كه اين لوح محفوظ را احياء كرده و به ياد مي آورد و فعال مي سازد همان ذكر است.

۱۷۳- همه انواع نبوغهاي مادي و معنوي بشري حاصل ذكر است.

۱۷۴- به تجربه مي دانيم كه آدمهاي بي خداتر كم حافظه تر و احمق ترند. و آدمهاي باخداتر باهوش تر و با استعداد ترند. همه نوابغ علمي و ادبي و هنري و فلسفي و سياسي و اقتصادي تاريخ بشر نيز آدمهاي صاحب ذكر بوده اند. يعني ياد خدا را در خود حراست كرده و توسعه بخشيده اند. ياد خداست كه حافظه دنيوي و تاريخي بشر را هم عميق تر و دقيق تر هم ثبت ميكند و هم به ياد مي آورد زيرا خدا گوهره وجود و ظاهر و باطن همه موجودات است.

۱۷۵- اصلاً آيا چرا انسان تنها حيواني است كه تاريخ و تمدن دارد. يعني خود را به ياد آورده و ثبت كرده است؟ زيرا انسان تنها حيوان اهل ذكر است و اين را بدان كه حتي كافرترين و منكرترين آدمها هم به لحاظ خلقت انساني و فطرتشان داراي ذكرند يعني در آنها ياد خدا حضور دارد هر چند كه با آن ستيز مي كنند. زيرا قرآن كريم مي فرمايد كه خداوند انسان را بر فطرت خودش آفريده است. يعني فطرت انسان همان خداست و اينست كه دين را فطري ناميده اند و لذا كافران و دين ستيزان در حقيقت جز با فطرت خود نمي ستيزند و به دست خود هلاك مي شوند. اينجانب به تحقيق يافته ام كه بيماري كم حافظگي و اختلال حواس و نسيان با كفر و دين ستيزي رابطه مستقيم دارد و قبلاً نيز در كتاب قيامت نامه نشان داده ايم كه چگونه انسان كافر به ياري شيطان حافظه خود را دست كاري و مسخ مي كند.

۱۷۶- پس اين را بدان كه همه بزرگان علم و ادب و انديشه از بزرگترين ذاكران تاريخ بوده اند يعني كساني كه همواره با خود ياد خدا را زنده داشته اند. اصلاً تأمل و تفكر در مبدأ و ازليت هر امري كه همان علم تأويل است كه سرچشمه همه علوم و معارف مي باشد عين ذكر است.

۱۷۷- از آنجا كه همه انسانها فرزندان آدم و حوايند، پس ذكر را از پدر و مادر ازلي خود به طور ژنتيكي نيز به ارث برده اند و حافظه ويژه بشري از همين روست كه او را از حيوانات متمايز ساخته است.

۱۷۸- همانطور كه احساسات و انديشه ها و آرزوهاي غير طبيعي داريم دال بر آن است كه در انسان حافظه ماوراي طبيعي هم وجود دارد كه وراي زندگي فردي و اجتماعي و طبيعي تاريخي اش را ثبت مي كند. يعني پديده ها و حوادثي را كه در هفت آسمان و زمين مي گذرد و معطوف به همين حافظه متافيزيكي در بشر است كه خداوند در كتابش او را دعوت به ياد آوردن حوادث تاريخ كهن و بلكه مراحل خلقت زمين و آسمانها مي فرمايد. يعني آدمي مي تواند به ياد آورد كه خداوند هر لحظه چگونه جهان و جهانيان را آفريده است و نيز خود او را. زيرا مي فرمايد شما را بر خلقت خودتان شاهد گرفته ام.

۱۷۹- پس بدان كه تفكّر از ذكر است. تعليم و تعلم از ذكر است. هنرها و صنايع و همه نظريه ها از ذكرند در انواع و درجاتش! هر انساني بميزاني كه خداوند را به ياد دارد خود و زندگي و وقايع گذشته اش و جهاني را كه در آن زيست ميكند ثبت مي كند و به ياد مي آورد.

۱۸۰- پس بايد گفت كه ياد خدا در انواع و درجاتش و بواسطه اسماء و ذاتش مي تواند لوح محفوظ وجود آدمي را احياء و خوانا سازد و بلكه از اين هم فراتر است. يعني آدمي با قدرت ياد ذات هوئي خداوند مي تواند به قلم او نائل آيد و دست به آفرينشي دگر بزند كه اين مقام خلاقيّت يا كن فيكون است. پس اينك مي توان گفت كه علي ع بدين طريق بود كه موفق به خلق هفتاد هزار جهان دگر و برتر شد كه جنّات نعيم شيعيان حقيقي اوست.

۱۸۱- اينك حقيقت اين ذكري را كه به نام اسم اعظم به علي ع تعليم داده شد مي توان درك كرد كه همان ذكر ذات هوئي و ازلي خداست: يا من هو، يا من لا هو الا هو! البته مپندار كه به صرف بر زبان راندن مكرر اين ذكر به چيزي خواهي رسيد بي آنكه از طريق آسمان و يا امام موفق به دريافت روح و هو شده باشي. همانطور كه در بسياري از فرقه هاي درويشي اين ذكر را عمري به طور فردي و جمعي بر زبان مي رانند و چون نه تنها به هيچ حق و نوري نمي رسند، بلكه دچار قحطي وجود مي شوند و به انواع مخدرات و روان گردانها پناه مي برند كه هذيانها و القائات شيطاني را الهام و وحي و اشراق و عرفان مي پندارند. پس برحذر باش از بازي كردن با اسماء و اذكار قدسي كه عين بازي با دهان شير است.

۱۸۲- بنده در دوره جواني ام در ادامه سير و سلوك عرفاني به سلسله هاي درويشي رسيدم كه مدتي در اكثر آنان از روي صدق و نياز به تحقيق و ارادت و اطاعت خالصانه پرداختم كه در اندك مدتي به غايت هويت اين سلسله ها و اقطابشان رسيدم و يكي از وجوه مشترك همه آنان حاكميت مطلقه انواع مخدرات بود كه مصرف آن بر حسب سلسله مراتب معنوي موجود در اين سلسله ها بالاتر مي رفت و به يقين ديدم كه بدون مواد مخدر و توهم زا هيچ هويت و موجوديتي نمي توانند داشت كه در اين امر سالها تفكر كردم و اينك به يقين مي گويم كه فقدان روح و هو در مشايخ و رهبرانشان علّت العلل اين فاجعه دردناك بود. بخصوص اينكه شاهد بودم كه در مجالس انس و ذكر جمعيشان مصرف مواد به اوج خود مي رسيد كه گاه افرادي سكته مي كردند كه البته آنها اين مسئله را به معناي الحاق به حق تفسير مي نمودند و پرواز روح. به همين دليل بازي با اذكار تا سرحدّ تجارت ذكر در اكثر فرقه ها غوغا مي كرد يعني بسياري از مشايخ آنان به مريدان خود ذكر مي فروختند.

۱۸۳- تجربه هر چند كوتاه من در اين سلاسل درويشي شايد تلخترين تجربه معنوي كل زندگيم بود كه مرا تا لبه كفر مطلق به پيش برد كه به هر حال با همه آن جريانات قطع رابطه نمودم كه با اين واقعه خود علي ع به دادم رسيد كه ديدارش كردم و به شاگردي و مريديش در آمدم و تا به اينجا مرا با خود آورده است.

۱۸۴- بدان كه بازي و تجارت با اسماء و اذكار الهي يكي از قهّارترين قلمرو توليد شديدترين خرافات و ماليخولياها در همه مذاهب خاصه اسلام بوده است و شاهديم فروشندگان و خريداران اين تجارت شيطاني در شبكه هاي دعا نويسي و جن گيري و امثالهم دچار چه عذابها و فلاكتهاي خانمان سوزي مي شوند كه كمترين اين خسران و عذاب زايل شدن عقل و ايمان و اراده است. در اين باب در كتاب «از خود تا خودآ» به تفصيل سخن گفته ايم كه چگونه شياطين به امر خدا كل وجود اين سوداگران را به تصرف خود در مي آورند كه يكي از بارزترين مصاديق مكر خدا با كساني است كه با خود او مكر مي كنند. پس بر حذر باش از عبادات و اذكار و اوراد و دعاهاي بازاري.

۱۸۵- پس بدان كه حافظه ماوراي طبيعي انسان كه هم سمعي است و هم بصري اگر بقدرت روحاني اسماء و ذات الهي بيدار شود و لوح محفوظ را بگشايد، ديدار با جمال خداوندي نيز در حيات همين دنيا ممكن مي شود و اين به تجربه شخصي است نه باورهاي فلسفي و نظري. و اين از رحمت محمّدي است كه همه يافته هاي قدسي خود را نثار بشريت كرده است و اگر كسي ادعا كند كه عمري ذكرش را گفته و هيچ از او نشنيده و نديده است بايد بداند كه از روي بازي و ماجراجويي و سوداگري بوده است. هر چند كه رحمت محمّدي آنچنان واسع و مطلق است كه حتّي چنين سوداگراني نيز بي جواب نمي مانند ولي اگر پس از اجابت دست از اين تجارت نشويند و توبه نكنند به تصرّف شيطان در مي آيند.

۱۸۶- پس مپندار كه خداوند بشري را هر چقدر كافر و ظالم، بي هيچ بيّنه و حجّت و نشانه اي رها كند. ولي متأسفانه اكثر بشري اين كرامت الهي را تبديل به هويتي شيطاني ساخته و به جاي هدايت سرنگون مي شود.

۱۸۷- اگر از درب صدق حافظه به زندگي گذشته خود بازگرديم آن را سرشار از آيات و بيّنات الهي مي بينيم كه اين مسئله در اين دوران هزار چندان است. اينست كه همه كوس اناالحق مي زنند و اينهمه شيّادان عرفاني و دجالان نجات فراوان شده اند. اين نشان از روح و ذكري عظيم دارد كه در اين دو دهه اخير بر جهان نازل شده است و نزولش استمرار دارد. كه مجموعه آثار ما تبيين همين بزرگترين واقعه عصر است.

۱۸۸- انسان بميزاني كه خود و گذشته اش را به تمام و كمال و بي سانسور و تحريف به ياد مي آورد در جاي جاي آن خداي را نيز به ياد مي آورد. در همه امور خير و شر زندگيش. زيرا «بگو كه خير و شر همه از اوست». قرآن- چگونه؟ مثلاً به ياد مي آوري كه چقدر در عمل و خواسته ناحق و زشتي پافشاري مي كردي و همزمان با آن از وجدان خود مي شنيدي كه «عزيز من نكن» ولي چون بر اصرارت ادامه مي دادي آنگاه درب خطا و زشتي را بر تو مي گشود و مي گفت «حالا برو هر غلطي دلت مي خواهد بكن» و چون مرتكب گناه شده و به عذاب و ندامت مي افتادي و با خود مي گفتي كه غلط كردم درب توبه و رحمتش را بر تو مي گشود و الي آخر. درست است كه اين خداست كه هر كه را بخواهد هدايت يا گمراه مي كند و مي بخشد و عذاب مي نمايد ولي به در خواست خود انسان و بدين گونه است كه آدمي براستي خداوند را مريد خود مي يابد و همه اينها كه عمومي ترين راه و روش ذكر است كه در ادامه چه بسا به نزول روحي از آسمان يا از يك انسان روحاني مي انجامد كه ذكر را خلّاق و جاودانه مي سازد بشرطي ممكن است كه انسان تماميت آنچه كه كرده و بوده و هست را به عهده خود بگيرد و فرافكني نكند و ديگران و جبرهاي زمانه را مقصر نداند. يعني اختيار و انتخاب اراده را در خود بفهمد و بپذيرد تا صاحب اراده انساني خود باشد كه چون با خداوند و يا يكي از اوليايش روبرو شد آن اراده مخلوقي و عليل و ذليل خود را وانهد تا لايق مقام خلافت اللّهي شود تا بر كارگاه خلق جديد وارد گردد و مذكور حق واقع شود و اين يعني دائم الذكر شدن و مصلّين گرديدن! و اين كل سير طي طريق در سلسله مراتب ذكر بود از ذاكريّت تا مذكوريّت و از خود تا خدا.

۱۸۹- اي انسان بدان كه از همان دوران كودكي داراي ذكر و كلام خدا در فطرت خويشي كه خداوند مستمراً تو را مي خواند ولي چه آسان او را نشنيده مي گيري و جوابش را نمي دهي. پس هرگز نمي تواني بگويي كه نمي فهميدم و راست را از دروغ نمي شناختم. «و اگر بگوئيد كه تقصير ديگران بود از شما پذيرفته نمي شود چون دروغ مي گوئيد و مي دانيد كه دروغ مي گوييد». «و از تو درباره خدا سؤال مي كنند. بگو كه او از رگ گردن به شما نزديكتر است.» قرآن- به شرط آنكه خود انسان هم به خودش نزديك شود و همه حجابها و بهانه هاي رابطه با خودش را از ميان بردارد و خودش را تحويل بگيرد. آنگاه خداوند را همواره در خود و با خود خواهد ديد و اين يعني ذكر كه مقدمه و اساس واجب اذكار روحي و هوئي مي باشد.

۱۹۰- پس بر حسب آنچه که تاکنون نشان داده ايم هفت درجه از ذکر داريم که هفت نوع ذکر نيز محسوب مي شود: ۱) ذکر لساني که عمومي ترين ذکر بشر در تاريخ بر روي زمين مي باشد که تقريباً هيچ فرد بشري نيست که از اين ذکر مبرا باشد حتي منکرترين افراد که لااقل به وقت مصيبت و عذاب سخت نام او را بر زبان مي رانند اين ذکر شامل عامه مردم تا اولياي کامل مي باشد. ۲) ذکر فکري که همان به ياد آوردن صادقانه و عادلانه زندگي گذشته تا کنون است آنگونه که در دو بند قبل نشان داده شد. ۳) ذکر قلبي که ذکر حضوري يا خفي خوانده مي شود که از آن مؤمناني هست که ايمان به خدا و امامي حي دارند. ۴) ذکر جمعي که به دو صورت نماز جماعت و محفل انس و سماع مي باشد که شرحشان گذشت. ۵) ذکر روحي که اساساً از آن کساني است که از آسمان و يا يکي از ارواح طيبه معصومين روحي را دريافت کرده اند که بواسطه يکي از اسماء الهي ذاکرند که تعدادشان همواره لااقل به يکصد نفر مي رسد که تعداد اسماي حسنيٰ در قرآن است که اينان کارگزاران و خلفاي امام زمان در خلق هستند که مثلاً يکي مسئول رزاقيت است و ديگري مغفرت و غيره. ۶) ذکر هوئي که اين نيز اساساً از آن صاحبان روح است که مشمول دريافت هو نيز شده اند. ذکر هوئي ذکر ذات وحداني حق است که از هر صفتي مبراست. اينان اولياي ويژه و متصل به امام زمان هستند که خود کانون هو مي باشد. اينان مظاهر جمال نوري امام زمان هستند در حاليکه ذاکران روحي مظاهر جلال صفات اويند.۷) ذکر جمالي که ذکر کلمة الله است که جامع همه اسماء و صفات و ارواح طيبه است و او جز خود وجود قدسي امام زمان نيست که خود نور ذکر و نور آسمانها و زمين است که خداوند بر او صلوة مي نمايد و او مطلقاً مذکور است که بر ذاکران هوئي خود صلوة مي کند که آنان نيز بر ذاکران روحي و تا به آخر. پس معلوم شد که ذکر سلسله مراتب حضور و ظهور خداوند خالق در عالم ارض است. از ظهور اسمي و کلامي تا ظهور نور جمال و اين دستگاه خلق جديد انسان در هفت مرحله است.

۱۹۱- هر انساني با يادهايش زندگي مي کند. همه دقايق روزمره مان در باطنمان به ياد آدمها و وقايع گذشته زندگيمان مي گذرد و اينست که ماهيت واقعي زندگيمان را در همه حال و در آينده رقم مي زند. زيرا اين يادها مولد افکار و اقدامات واقعي ما در زندگي هستند و سرنوشت ما را مي نويسند. بستگي به اين دارد که به ياد چه کساني باشيم و چه وقايعي! يعني قلوب ما در تصرف چه باشد! زيرا قلوب ما کانون اراده ما هستند. يعني اراده هرکسي مولد ياد کساني است که در دلش حضور دارند. حال اگر اين آدمهاي مقيم دل، کافر و شقي و ظالم باشند دل را کافر و شقي نموده و اراده را شيطاني مي سازند و اگر مؤمن و عارف و دوست خدا باشند دل را ذاکر و الهي مي کنند و اراده را ديني مي سازند.

۱۹۲- اين هفت مرحله و نوع از ذکر در واقع هفت مرحله و نوع از صلوة هم مي باشد همانطور که مثلاً نوع اولش که ذکر زباني اسماي الهي است در نزد عامه مردمان در اقامه صلوة به طور روزمره رخ مي دهد زيرا عمده الفاظ نماز، اسماء و صفات خداست که مي تواند به لحاظ باطني يکي از هفت نوع ذکر را شامل شود که يا فقط فکري باشد و يا قلبي، روحي و هوئي باشد. و يا حتي فکري هم نباشد و ذکري کاملاً سهوي و ريائي باشد که فقط به صورت الفاظي بي محتوا بر زبان جاري مي شود.

۱۹۳- پس اين هفت نوع و درجه از ذکر داراي ظاهري است و باطني و حّدي و مطلعي! همانطور که طبق قول رسول خدا قرآن که تماماً کتاب ذکر است داراي اين چهار وجه است که ظاهرش شريعت است و باطنش طريقت است حدّش هم عرفان است و مطلعش هم اشراق و شهود! که اين چهار وجه وجودي هو (انسان کامل) مي باشد!

۱۹۴- فاصله بين از خود تا خدا جز با ذکر طي نمي شود و اين طي طريق از ازل تا ابد است و رسيدن به مقام الساعه که حضور خداست و قيامت!

۱۹۵- انسان، خدائي است که از الوهيت خود غافل و غايب و مهجور است. و ذکر تنها راه و رسم فائق آمدن بر اين غفلت انسان از خود مي باشد.

۱۹۶- ذکر همان روش رجعت انسان به خويشتن خويش است، پس روش فائق آمدن بر همه دوگانگي ها و تناقضات وجودي بشر است که علت همه بدبختي هاي اوست. اين همان طي طريق و صعود از درک اسفل السافلين به عرش اعلي العليين است.

۱۹۷- پس دانستيم که ذکر روش دستيابي به لوح محفوظ وجود است که اين همان الحاق به امّ الکتاب است. «و بلکه آن قرآن مجيد است در لوح محفوظ» سوره بروج -۲۲-۲۱. و اينست که اهل ذکر را در هر روزي به صورتي دگر مي يابي و صفتي دگر. چرا که دست اندر کار کارگاه خلقت خويشتن هستند و صورت و سيرت خود را دم به دم مي آفرينند، زيرا صورت آدمي جمال امّ الکتاب و لوح محفوظ است. «و نيست اين کتاب سخنان شيطان. پس به کجا

مي گريزيد. اين ذكريست براي جهانيان و براي كسي كه خواهد به راه راست رود و نخواهيد آن را مگر آنكه خدا خواهد» تكوير-۲۹-۲۵

۱۹۸- يكي از اذكاري كه هركسي بواسطه ذكر درباره زندگي خودش كشف مي كند اينست كه در هر كجاي زندگيش هر چه را كه جداً اراده كرده خدا هم اراده كرده و آن امر ممكن شده است و اين يعني كشف يگانگي اراده خود و خدا از بزرگترين مكاشفات اهل ذكر است و چون انسان اين را دانست بر جاي خويشتن مي نشيند و به نفس مطمئنه مي رسد در نزد پروردگارش. «حال كه به اطمينان رسيده اي و راضي گشته اي به سوي پروردگارت بازگرد و مقيم در بهشت او شو» قرآن-

۱۹۹- بدان كه همه مقامات معنوي حاصل ذكر است و ذكر از وحي نيز برتر است و اصلاً خود وحي جز به قدرت ذكر قابل دريافت و تبيين نيست و اصلاً انبياء الهي با وحي شان آمده اند تا ذكر را به بشر معرفي كنند و انسان آخرالزمان در عرصه ختم نبوت و غيبت امام به قدرت ذكر قادر است به وحي انبياء سلف نقب بزند و به نور اولياي الهي دست يابد. همانطور كه قرآن كريم مي فرمايد: «آنانكه خداي را در دل خود به ياد مي آورند با انبياء و اولياء و شهداء و صديقين محشور شده و دوست مي شوند كه اينان بهترين دوستانند» در آخرالزمان، ذكر، فقدان وحي جبرائيلي را جبران كرده است و بلكه نعمتي برتر از وحي است و لذا فرموده كه «امروزه نعمت را بر شما كامل كردم»

۲۰۰- بدان كه هريك از اسماء الهي حامل دو فرشته از جانب پروردگار است كه همواره با ذاكرانش همراه مي باشند كه آن اسم را در دل و جان شخص ذاكر مي كارند و حمايت مي كنند و تعليم مي دهند همانطور كه براي ذاكران ذات «هو» كه مشمول نزول «هو» بوده اند همواره دو تن از امامان همراهيش مي كند تا ذكر «هو» را در حاملش به تجلي اللهي برسانند كه ظهور جمال است. پس بدان كه اهل ذكر در همه مراتبش همنشينان با ارواح طيبه و ملائك هستند و بواسطه همانها تعليم و تربيت مي شوند. خود اينجانب به تجربه شخصي اين حقايق را به معرفت شهودي يافته ام و ابن عربي نيز در اين باب دريايي از معارف پديد آورده است كه بنده بر حقانيتش شهادت ميدهم.

۲۰۱- براستي كه جز با ياد خدا دل انسان متوحش و بي قرار آخرالزمان آرام و اطميناني نمي يابد. پس سعي كنيم همانطور كه خداوند يادش را بر ما اينچنين آسان فرموده، به هر بهانه و وسيله اي بخوانيمش، به يادش آوريم و دست نياز بسويش دراز كنيم و در اين راه هر قيد و بندي را از قلوبمان برداريم. خداوند در كتابش مي فرمايد: «هر كه خداي را به ياد آورد خداوند نيز او را به ياد آورد.» اين به ياد آوردن خدا نسبت به بشر چگونه است. مگر خداوند آدميان را از ياد مي برد و مخلوقاتش را به نسيان مي سپارد در حالي كه باز خودش در كتابش بارها متذكر شده است كه حتي بر كافرترين مردمان نيز احاطه دارد و همه مخلوقاتش را بلاانقطاع زير نظر دارد. پس آيا براستي وقتي خداوند انسان ذاكري را به ياد آورد چه مي شود؟ مگر نه اينست كه خود فرموده كه بر همه اشياء محيط و مماس است و ظاهر و باطن مخلوقاتش خود اوست و با همه يكايك خلقش حضور دارد و بدون حضور و احاطه و نظر او هيچ چيزي نمي تواند آني موجود باشد. پس اگر او كسي را به ياد آورد از دل همه ذرّات و كرات و نباتات و حيوانات و مخلوقات عالم غيبش به ياد مي آورد و اين بدين معناست كه آنكسي را كه خدا به ياد آورد كل خلقش به ياد مي آورد و همه مخلوقاتش بر وي نظر مي كند و او را مخاطب قرار مي دهد و راهش مي نمايد و بلكه تعليمش مي دهد. پس با همه جهان هستي مربوط و متحّد مي گردد و دوست مي شود. يعني هر آنچه كه در زمين و آسمانها است به تسخير او در مي آيد و او را مي شنوند و اجابت مي كنند تا آنجا كه قطب عالم هستي مي شود كه اين مقام ذاكر كامل است. از منظر همين يك آيه مي توان به راز و حقانيت همه مكاشفات و مشاهدات و كرامات عرفاني پي برد و اينكه مثلاً چگونه برخي از بزرگان با سنگ و چوب و حيوانات سخن مي گفتند و اينكه چگونه كوهها و حيوانات با حضرت داوود ذكر مي گفتند و از جمله بسياري از مشاهدات اينجانب. در اينجا قابل ذكر است كه اقرار كنم كه همين چند هفته پيش در اواسط خرداد ۹۲ كه به ديدار قلّه دماوند رفته بوديم بناگاه مواجه با چشمي بزرگ از دامنه اين قلّه شديم كه به عنوان يك حجت الهي عكسهايي نيز از آن گرفتيم كه اين نمونه اي از حضور خدا در مخلوقاتش و ياد و نظر او نسبت به مخلوقاتش مي باشد و عجيب تر اينكه اين چشم گشوده شده كاملاً چشم خود بنده بود كه اين حقيقت نيز يادآور اين آيه است كه: «هر كه خداي را ياد كند خداوند نيز او را به ياد خودش آورد». كه اين آيه سندي بزرگ بر حقانيت اين حديث است كه بسياري از علماي شرع انكارش مي كنند كه «هركه خود را شناخت خداي را شناخت و هركه خداي را ديدار كرد حقيقت جهاني خودش را ديدار كرده است». اين را بدان كه آيات مربوط به ذكر در قرآن كريم بزرگترين حجتها بر حقانيت معارف توحيدي و وحدت وجودي است كه بقول ابن عربي: «خداوند عين هر چيزي است» كه متأسفانه اكثر مفسران به تصديق و يا انكار اين سخن هر دو به استنباطي نادرست از آن رفته اند و پنداشته اند كه هر چيزي در جهان خود خداست و يا مثل خداست در حاليكه مطلقاً چنين نيست بلكه هر چيزي عين خداست يعني چشم و نگاه او به بندگان است و اين ذاكرانند كه اين حقيقت را در مي يابند

و آنچه که براي خود ما از قلّه دماوند آشکار شد تصديق همين حقيقت است. در اينجا بهتر حقيقت اين آيه در قرآن را نيز در مي يابيم که: «خداوند بر هر چيزي و در هر چيزي شاهد است»- و نيز اين آيه که: «و سپس بر عرش يگانه شده و مي نگرد که چه کسي نيکوکارتر است.» يعني خداوند از هر چيزي بر انسان نظر دارد و لذا هر چيزي مصدري از عرش و کرسي خداست در درجات! و نيز اين آيه مشهور که: «اي مؤمنان نگوئيد که خدايا رعايت مرا بنما بلکه بگوئيد خدايا بر ما نظر فرما»- فرق اجابت و انتظار چيست؟ «خداوند انسان را با نظري آفريد» قرآن- پس نظر الهي بر بشر اساس خلقت جديد عرفاني بعنوان خليفه خدا و انسان جهاني است که همه عالم و عالميان بر او نظر دارند زيرا خدا در هرچيزي شاهد و شهيد است. براستي خير و فايده اين نظر چيست؟ و اين سر آغاز خلقت نظري انسان است که انسان بايستي منظور زمين و آسمانها شود تا اين خلقت جديدش برپا گردد و بي ترديد خلقت نظري همان خلقت عاشقانه است که ميعادگاه اين وعده الهي است که: «بزودي عده اي را پديد مي آورم که عاشقشان هستم و عاشقم هستند.» و همه اينها حاصل ذکر است و اصلاً وقوع ذکر است زيرا خلقت جديد خلقتي ذاکرانه است. خلقتي از جنس آنچه که حافظ شيرازي از آن سخن مي گويد.

۲۰۲- وقتي مي فرمايد که او بر هرچيزي شهيد است پس انسان به هر چيزي که مي نگرد چشم در چشم اوست که اين او در عالم جز امام مطلق نيست همانطور که علي ع مي فرمايد منم زمين و آسمانها و درياها و کوهها! پس انساني که در جريان ذکر مشغول آفرينش جديد خويش است در دلش با دو دستان خدا و از هر شيئي تحت نظر خدا و از سمت راست و چپ تحت حمايت ملائك و ارواح طيبه مشغول آفريده شدن است. اينست خلق جديد که سراسر خلقي عاشقانه است و انسان بايستي در دستان خداوند چون موم نرم و تسليم باشد.

۲۰۳- و امّا بدان که آخرالزمان عرصه نزول تمام و کمال آسمان بر زمين و قلمرو خروج عالم غيب به عالم شهود و حواس است از ملائك تا شياطين و اجنه! پس انسان مدرن مشمول انواع ذکرهاي الهي و شيطاني در طي شبانه روز است و قلوب انسان مدرن دمادم محل نزول انواع القائات و اذکار و نجواها و وحي ها و الهامات پليد و پاك، حق و ناحق،هدايت بخش و گمراه کننده است. اينست که همه دچار احساسات عرفاني و روحاني هستند و معتقدند که به ايشان وحي و الهام مي شود و اين در حقيقت درست است ولي تشخيص حق و ناحق يا الهي و شيطاني بودن اين الهامات کار هر کسي نيست. و بخش مهمي از آثار ما تبيين فرقان اين نزولات غيبي است.

۲۰۴- اذکار شيطاني همانست که در قرآن تحت عنوان نجواهاي شيطاني آمده است که: اي کساني که ايمان آورده ايد از رسول اطاعت کنيد تا شما را کتاب و حکمت آموزد و از سيطره نجواهاي شيطان برهاند!

۲۰۵- و امّا آنانکه به ذکري رسيدند و روحي يافتند و بر صراط قرار گرفتند تا رسالات الهي را به ديگران نرسانند خود نيز به حق يقيني آن ذکر و روح و معارف نميرسند و در تذبذب مي مانند و در بلند مدت دچار نفاق مي شوند. همه مؤمنان محمدي، رسولان رسول خدايند در عرصه ختم نبوت! آنکه حقيقت و هدايت و سعادت را براي ديگران هم نخواهد دستش از آن کوتاه شده و هرگز اين نور، قلبي نمي شود و او را هدايت نمي کند. برسان تا برسي: اين از اسرار هدايت رحماني آخر الزمان است. خود در جهان غير خودي رشد و هدايت مي يابد. و اصلاً راز عشق عرفاني بر اين قاعده استوار است که: اول ديگري بعد خودت! انسان تا براي نجات و بيداري ديگران خود را به آب و آتش نزند و از منافع خود نگذرد مستحق ذکر الهي و هدايت عرفاني و خلق جديد نمي شود. اينست که عرفان شخصي، عرفان دجّالي است. عرفان اسلامي، عرفان رحماني و لذا عرفان جمعي و جهاني است. عرفان پشت دربهاي بسته عاقبت به ماليخوليا و افيون ميرسد. خداوند از زبان غير با تو سخن مي گويد و از چشم غير بر تو نظر مي کند و از دل غير تو را مورد محبت قرار ميدهد و در غير با تو ديدار مي کند. عرفان خودي، عرفان شيطاني است. ذکر يعني به ياد آوردن خود در غير خود و يافتن غير خود در خود! و اشد غيرها خداست و غريب ترين پديده ها هم بينات الهي و آسماني هستند! انسان عارف کسي است که خويش را غير نموده و فنا ميکند و غير را خويش خود مي سازد و اينست راز عشق عرفاني! انسان بواسطه عشق و اطاعت از يك غير است که خدا را در خود مي يابد! زيرا خداوند هم در عالم خلقتش، غير خويش است. آنکه اين راز را ندانست خداي را نشناخت و خداپرستي اش جز خود پرستي اش نيست. تو خود حجاب خودي حافظ از ميان برخيز!

۲۰۶- آدمي تا من خود را بزرگترين دروغ و منشأ نابودگي نبيند هنوز اهل ذکر نشده است. «من نيستم» سرآغاز به ياد آوردن خداست. ياد خدا مانعي جز من و منيت تو ندارد که ظلماني ترينش منيت ديني-عرفاني توست. جز خدمت بي مزد و منّت به غير نمي تواند آدمي را از ابليس منيّت برهاند! و آنگاه که بخاطر اين خدمت به ملامت و تهمت و فلاکت و عداوت مردمان دچار شدي بر آستانه ذکر قرار داري!

۲۰۷- منطق ذكر، توحيد است زيرا في البداعه و آني و الساعه است همه اموراتي كه از جانب حضرت حق بر ذاكران نازل مي شود در قلمرو احساس و انديشه. و اين منطقي خلاف قياس قياس است كه منطق حاكم بر ماديت بشري مي باشد. و ما اهل قياس نيستيم هرچند كه با اهل قياس هم نزاعي نداريم زيرا كسي كه فاقد منطق توحيد است جز قياس ابزاري براي انديشه گري ندارد.

۲۰۸- احساس آني، انديشه آني، عملي آني و ديدني آني كه چون جاري مي شود سراسر حكمت و خير و بركت است. اينست ماهيت انسان ذاكر! يك انسان ذاكر انساني عليتي نيست و فعاليتهايش برخاسته از منطق عليت نيست ولي وجود و آثارش علت بسياري از وقايع اجتماعي و جهاني مي شود كه سرنوشت آفرين است و قيامت آفرين! زيرا قيامت عرصه پيدايش پديده هائي بكر و الساعه و فوق تاريخي است.

۲۰۹- انسان اهل ذكر همه واردات و صادرات وجودش را از خدا مي داند يعني هر چيزي وي را ذاكر مي سازد و ذكرش را تعالي و توسعه مي بخشد. ولي وقايعي باطني يا بيروني بر فرد ذاكر موجب جهش و تعالي و رفعتي در ماهيت ذكرش مي شود «و ذكرت را ارتقاء بخشيديم» انشراح- برخي از واردات بر تن و روان و زندگاني انسان موجب گشايش ابعاد جديدي در دلش مي شود و وجوه نويني از وجودش را مي گشايد كه چه بسا بهمراه چنين گشايشي، مصائبي بر تن و دل و جان آدمي فرود مي آيد.

۲۱۰- ذكر بمعناي بازيافت و توسعه و كشت در عالم وجود و جان ذاكر است كه هر دمي خسران زمان و برباد رفتگي ناشي از آن را در جان جبران مي كند. ذكر جهادي براي نجات جان از اسارت و جبر زمان است و خارج كردنش از گذشت زمان و سيطره مكان و آوردنش بر قلمرو الساعه كه حضور حق است. اين همان خروج از تاريكي و ورود به روشنائي است.

۲۱۱- انسان اهل ذكر از هر چيز و عملي، خداي را مي خواند و نظرش را طلب مي كند زيرا هر موجودي عين اوست. پس انسان ذاكر دمادم متوسل به عرش و كرسي خداست زيرا موجودات عالم جمله قلمرو عرش و كرسي اوست در درجات! و لذا برخي از ذاكران متوسل به عرش رحمان هستند برخي هم متوسل به عرش كريم و عرش عظيم و غيره مي باشند. و اين نظر و صلوة خدا به ذاكران است از جايگاه هر شيئي!

۲۱۲- و امّا نزديكترين نگاه خداوند به انسان ذاكر همان عرش دل اوست كه خداي را ذكر مي كند. يعني اين خود خداست كه در دل ذاكر، ذكر مي گويد. در اينجاست كه سخن مشهور بايزيد درك مي شود كه: عمري مشغول ذكرش بودم و بناگاه ديدم كه حجابم ذكرم بود. انساني كه بدين مقام رسيد به مقام مذكوريت رسيده است و خود جمال ذكر است.

۲۱۳- و امّا چرا بقول قرآن كريم چون آدمي خداوند را از دل و در دلش بخواند با انبياء و اوليايش محشور مي شود؟ زيرا دل عرش رحمان است كه انسانهاي كامل در حريم اين عرش آفريده شده اند و متّصل به اين عرش و بلكه از حاملان آن هستند. و بدان كه دل تنها كانوني از وجود انسان است كه در سيطره منيّت او نيست و بلكه منظر عشق الهي است و لذا هر كه به دل ملحق گردد از ساكنان عرش رحمان است و همنشينان همه دوستانش. براي همين است كه خداوند بر دل كسي كه بخواهد آن را مني كند قفل مي زند يعني او را از دلش محروم مي سازد. «و گويي كه آنان را دلي نيست.» قرآن- و اينان دچار نسيان نسبت بخود مي شوند در عين خودپرستي! اينست كه خودپرستان نمي توانند خود را دوست بدارند زيرا دلهايشان تعطيل است.

۲۱۴- گفتيم كه روح و هو دو شاهراه اصيل نزول ذكر بر دل بنده است كه روح حامل اسماءالله است و بنده را به اين اسماء خلق مي كند در خلقتي جديد. و در اين خلقت جديد مقام خلافت حاصل مي آيد. ولي هو مأمور است كه اين خلقت جديد روحاني را دوباره به اصلش باز گرداند كه آن عروج روح است بقدرت هو! و اين قلمرو فناي از خود است در حق! پس اين قلمرو عشق عرفاني است و عرصه ديدار با تجليات حق از منظر همان موجوديت روحاني اسماء. مرحله اول، خوديابي و خودشناسي و خودآئي است و مرحله دوم هم فناي از خود شدن و الحاق به حق و خداشناسي و ظهور هويت الهي از بنده اش!

۲۱۵- اين واقعه نزول و عروج روح در بنده اي موجب مي شود كه انسانهاي اطرافش نيز مشمول اين نزول قرار گيرند و تحت الشعاع ذكر حق واقع شده و براي نخستين بار شاهد ظهور كراماتي از وجود خويش باشند. اينست كه همه اصحاب رسول خدا داراي كرامات شده بودند. محمد خواجوي مترجم بزرگ فتوحات مكيه در برخي موارد به اين نوع سخنان شيخ اكبر خرده مي گيرد آنگاه كه مثلاً كساني چون ابوبكر و عمر و عثمان يا حتّي ابوسفيان و معاويه

را صاحب كرامات مي خواند. و اين ايرادي ناحق است. اينكه اين اصحاب عاقبت با اين ذكر و روح و كراماتي كه از رسول خدا يافتند چه معامله اي كردند سخني دگر است. ولي بدون ترديد از رحمت مطلقه محمدي سنگ و چوب هم صاحب كرامات شده بودند و ذكر مي گفتند تا چه رسد به انسانها!

۲۱۶- طبق روايات ديني خداوند در ازل جز ذات غيب هوئي نبود كه آن نيز يك كلمه بود كه به نظر ما آن كلمه نيز جز «هو» نبود كه به صورت و جمال كلمه «هو» بر ما نازل شد و خلق جديد روحاني ما را به معراج برد. زان پس بود كه مشاهده وجه پروردگار بر روي زمين ممكن شد و گويي روحم به معراج رفت و مشاهداتش را براي من به زمين ارسال نمود. اين «هو» همان است كه در سوره توحيد وصف شده است كه يگانه مطلق بي نياز و بي علّت و معلول و بي همتاست.

۲۱۷- به ياد مي آورم در نيمه شبي كه «هو» نازل مي شد و تابستان بود، چنان سرمايي از اعماق استخوانم بر مي خاست كه سوزشش را نيز اطرافيان حس مي كردند كه چند تا پتو درخواست كردم تا شايد گرم شود كه هيچ گرمايي حاصل نشد. احساس مي كردم كه تار و پود بدنم در حال از هم جدا شدن و به آسمان پرتاب شدن است. كه به اطرافيانم گفتم كه بدنم را محكم به زمين بچسبانند كه بناگاه ديدم كه آسمان شكافته شد و پرنده اي به شكل «هو» بر قلبم فرود آمد و تا ذاتم رسوخ كرد و كل قلب و روح مرا از تنم بيرون كشيد و دوباره به آسمان بازگشت و محو گرديد. از فردايش بناگاه احساس كردم كه ديگر هيچ قلب و روحي در من نيست و اين سرآغاز به يادآوردن من بود كه هر آنچه را كه در من نشسته و مرا آفريده بود لحظه به لحظه به ياد آورم و بنويسم. زان پس هم مشاهدات غيبي ام آغاز شد و هم روياهايي كه خود را در سرزمينهايي عجيب و ستارگان و آسمانهايي دگر مي يافتم كه اين مراسلات روح من بود كه در حال عروج بود.

۲۱۸- به همين دليل است كه مجموعه آثارم كه حاصل ذكر عرصه فراق بعد از وصال است دو مرحله كلي دارد كه مرحله اوّل معرفي اسماء و صفات الهي در عالم ارض و انسان مي باشد و مرحله دومش تسبيح و تنزيه اين اسماء و صفات مي باشد كه غايتش ظهور هو از وجود انسان است كه آن وجود امام مطلق است كه از غايت عشق الهي رخ مي نمايد. درست به همين دليل مجموعه آثار بنده به رساله عظيم «مذهب اصالت عشق» منتهي شد كه جلد آخرش ظهور امام زمان است كه مظهر هويت خداست كه پس از اين مجموعه مذكور دو رساله علي نامه و مهدي نامه پديد آمدند.

۲۱۹- اينست كه غايت ذكر ذاكران به ذكر «يا من هو» مي رسد كه در حقيقت ذكر ظهور امام است كه امام يا از وجود خود ذاكر و يا از غير او رخ مي نمايد كه اگر از وجود خودش رخ نمايد او از اقطاب است و زبان ناطق امام صامت. ولي اگر امام را در بيرون از خود بيابد از ياران و اولياي امام مي گردد.

۲۲۰- بدان كه در آخرالزمان منبع جهاني ذكر همه ذاكران امام زمان است و حضرت مسيح. بنابراين طبيعي است كه ذاكران حقيقي به ظهور و ديدار با اساس ذكر خود برسند. زيرا امام بقيةالله في الارض است. پس هر كه خداوند را خالصانه ياد مي كند امام را مخاطب قرار داده است. و اگر در ذكرش پايدار بماند البته كه اجابت مي شود. اينست كه مخاطب آيه «اَمَنْ يُجيب» را جز امام زمان ندانسته اند يعني هر كه خداوند را ندا دهد اين امام است كه به دادش مي رسد. كه اين امر براي اينجانب يك حقيقت مكرراً تجربه شده است. و مصداق اين آيه كه چون خداوند را در خودتان ياد كنيد به مردان خدا مي رسيد. اين بدان دليل است كه دل انسان مؤمن و اهل ذكر، وجه الله و امام تن اوست همانطور كه امام صادق ع فرموده است. پس چون روي به دل كند به صف انبياء و اولياي الهي پيوسته است. همانطور كه بنده نيز در شب نخست نزول ذكر با اين صفوف روبرو شدم و با آنان به امامت امام زمان، نماز گزاردم و سپس جمله در مقابل بنده سجده و بيعت نمودند و من در آن حال، دچار چنان خشوعي گشتم كه براستي در حضورشان خاك شدم. اين مصداق صلوة آنان بر بنده بود «اين خداست كه با ملائكش بر شما صلوة مي كند پس شما هم بر مؤمنان صلوة كنيد»

۲۲۱- هر يك از احكام شرع و اخلاق مي تواند و بايد ذكر باشد يعني بقصد پديد آمدن ياد خدا در دل و جان و روان باشد تا خدا در خود درك و احساس شود وگرنه مواجه با مذهب ضد مذهب و نفاق هستيم. اگر تقرب الي الله كه نيت باطني همه احكام دين است آگاهانه بقصد لقاءالله نباشد هيچ معناي ديگري را تداعي نمي كند جز لفظي سهوي و بي محتوا! اراده به لقاي وجه پروردگار تنها نيت و انديشه و اراده اي است كه در آخرالزمان مي تواند دين و عبادات را تبديل به ذكر نمايد كه مقصود دين است و جز اين ديني تبديل به ايمان نمي شود و هدايت بخش نيست.

۲۲۲- و بدان كه عارفان حق، آن سلاطين و بانيان ذكر در آخرالزمان هستند و لذا بدون نور پيامشان در اين دوران ذكري در دين نخواهد بود و از دين جز پوسته اي بي جان باقي نمي ماند كه چه بسا تلبيس ابليس مي شود.

۲۲۳- و امروزه مجموعه آثارمان خاصه مجموعه «مذهب اصالت عشق» قدرتمندترين موتور محركه ذكر در جان انسان آخرالزمان است. امروزه به كمتر از شوق ديدار با خدا نمي توان ياد خداوند را در دل زنده داشت و اصلاً ديني زنده و مؤمنانه داشت. «آنانكه شوق ديدار پروردگارشان را ندارند دل به دنيا داده و قابل هدايت نيستند» قرآن-

۲۲۴- و جز در مذهب وحدت وجود كه ما آنرا مذهب احديت وجود مي ناميم نمي توان خاصه در آخرالزمان انساني ذاكر بود. فقط كسي كه ايمان دارد كه خداوند را از هر مخلوقي مي توان درك و ديدار نمود در جهان مدرن گم و گور نمي شود و اهل ذكر مي شود و هر كس و چيزي او را به ياد خدا مي اندازد.

۲۲۵- قرآن كريم مي فرمايد: «حق آمد با اينكه ديدند ولي نشناختند». اين سخن الهي اثبات اين ادعاست كه چه بسا آدميان پروردگارشان را در جلوه هاي گوناگون ديدار مي كنند ولي نمي شناسند و مي گذرند و علتش اينست كه در جستجوي چنين ديداري نيستند و اصلاً به آن باوري ندارند. همانطور كه باز خود مي فرمايد: « نشانه هايمان را در درون و برون شما آشكار مي كنيم كه بدانيد او حق است و بر هر چيزي محيط است ولي مسئله اينست كه در ديدار پروردگارشان ترديد دارند» و جز عرفان وحدت وجود نمي تواند بنياد اين انكار و ترديد را براندازد اگر تبديل به فرهنگي اجتماعي و جهاني گردد و از قلمرو خواص خارج گردد و اساس تعليم و تربيت همگاني شود و چنين فرهنگي در آثار ما شكل گرفته است كه در حقيقت فرهنگ ذكر است و ذكري كه تبديل به فرهنگ شده است. بطور مثال امكان ندارد كسي رساله مذهب اصالت عشق را مطالعه كند و ديگر بتواند خداوند را فراموش نمايد.

۲۲۶- در قرآن كريم مي خوانيم كه خداي را بندگاني است كه تجارت و كارهاي دنيوي آنان را لحظه اي از ياد خدا غافل نمي كند. مي دانيم كه شأن نزول اين آيه امام علي ع است. پس بدان كه دائم الذكر شدن مقام ولايت است و بدان كه همه كردارها و اعمال يك چنين انساني نيز براي مردمان مُذكِّر و مولّد ذكر است تا چه رسد به كلامشان و اين سرّ جاودانگي انسان در جهان است. يعني اين خود انسان ذاكر است كه در ذرّات عالم وجود بر همه مخلوقات عالم جاري و ساري و حيّ و حاضر است و اين مصداقي از اين كلام خداست كه: «هركه خداي را به ياد آورد خداي نيز او را به ياد آورد». يعني انسان ذاكر همواره همنشين خداست و خداوند در همه حال و هر كجا كه باشد با اوست و اين تنها راه رهايي از ظلمت منيّت والحاق به امر «ما» مي باشد.

۲۲۷- «بدانيد كه خداوند شما و همه اعمالتان را آفريده است» قرآن- باور به همين يك آيه براي دائم الذكر شدن كافيست. زيرا مگر مي شود لحظه اي از ياد ببري كه در همه حال در دستان خداوند و زير نگاهش مشغول آفريده شدن هستي و همه افكار و احساسات و كردار و اعمالت نيز از اوست. اين همان مذهب احديّت وجود است. و بدان كه در قرآن كريم صدها آيه مشابه همين وجود دارند كه باور به هر كدامشان به تنهايي براي رستگاري كافيست. «بگوئيد جز خداي يگانه نيست كه اينست صراط المستقيم» قرآن- پس مي بينيم كه امر هدايت براستي آسانترين راههاست. ولي براستي چرا بقول قرآن اكثر مردمان از ياد خدا بيزارند. «هر كه خداي را به ياد آورد رستگار است ولي بياد نمي آورد مگر اينكه خدا بخواهد» قرآن- آيا براستي شرايط و استحقاق به ياد آوردن خدا در نزد او چيست؟

۲۲۸- خداوند در سوره «ق» به اين معما پاسخي فرموده است: «اهل ذكر كسي است كه او را دلي باشد كه با آن بشنود تا به مقام شهود برسد». در اين آيه هم درجات ذكر تعريف شده كه از شنيدن كلام و صداي خدا تا ديدارش ادامه دارد و شرطش نيز داشتن دلي زنده است. حال آنكه اكثر مردمان را گويي كه دلي نيست. يعني مرده و يا مدهوش و يا تعطيل است و خداوند درباره اينگونه مردمان مي فرمايد كه اگر در آنها خيري مي بود آنها را كور و كر و مدهوش نمي ساختيم. در جايي ديگر نيز مي فرمايد كه كافران با خود مي گويند كه اي كاش ما هم چون مؤمنان مي بوديم در حالي كه هنوز بر گناهان خود اصرار مي ورزند. همانطور كه هيچ دلي نيز بي اذن او نمي تواند ايمان آورد يعني زنده شود تا بتواند خداي را به ياد آورد. زيرا خداوند غيور است و نمي گذارد كه فاسقان وي را به ياد آورند هر چند كه بسيار نماز بخوانند. و از طرفي ديگر كسي كه با ياد خدا فسق كند ديوانه مي شود. پس هيچ خيري در ذكر گناهكاران و ستمگران نيست وگرنه خداوند به ذاكرانش عشق مي ورزد. و طبق حديث قدسي هركه خداي را قلباً ياد مي كند خداوند ملائك و ارواح طيبه را به ياري و دوستي شان مي فرستد.

۲۲۹- پس بايد گفت بشر آخرالزمان مشكلي جز بي دلي و سنگدلي و دل مردگي و مدهوشي دل ندارد كه اينهمه عذابهاي اين دوران هم او را به ياد خدا نمي اندازد. «و در آن روز مردمان را مست مي بيني حال آنكه مست نيستند بلكه از فرط عذاب بي هوشند» قرآن- و براستي جز صور اسرافيل آنان را به هوش نخواهد آورد.

۲۳۰- ولي امروزه بسياري ياد شيطان و نجواهاي شيطاني را با خدا عوضي گرفته اند. ولي آيا چگونه مي توان اين دو را از هم تشخيص داد؟ تفاوت اينست كه ياد خدا و الهامات الهي و شهود حق، آدمي را در مسير تقوا و فضيلت و صداقت و شجاعت و عصمت فزاينده مي برد، ولي ياد شيطان و الهامات شيطاني درست مسيري معكوس دارد.

۲۳۱- پس طبق قول خدا در سوره ق، هر كه دلي زنده دارد چون خداي را به ياد آورد او را مي شنود و شهود مي كند از وجه همان اسمي از خدا كه به ياد آورده شده است. در همان درجه از شدت و عمق ياد! پس بدان كه در آخرالزمان هر مؤمني از رحمت محمدي، مي تواند به همه مقامات انبياء و اولياي الهي برسد كه اين وحي و شهودي ذاكرانه است نه جبرائيلي و معراجي. و اين براي همه مؤمنان ممكن است و اينست معناي كمال نعمت خدا در دين محمد ص. اين نبوت و امامت فطري و عرفاني است كه به مراتب از نبوت جبرائيلي و امامت منصوصي در نزد خدا عزيزتر است و لذا رسول خدا بسياري از مؤمنان آخرالزمان را از انبياي سلف در نزد خدا عزيزتر خوانده است. اين از رحمت جهاني محمد ص بر بشريت است و لذا در اين نبوت و امامت عرفاني و ذاكرانه جز دين محمد و سنت و عترتش كشف و تصديق نمي شود و در غير اينصورت بر باطل است.

۲۳۲- عروج روح به قدرت هو، براي اهل ذكر ِ ذكر كه مشمول تبيين بينات و حجت هاي الهي و حكمت و عرفان حق مي باشند امري واجب است هرچند كه براي اين عارف سراسر داغ فراق و تنهائي و بيماري است زيرا مدتي با روح الهي زيسته و ديده و شنيده و تجربه كرده و اينك بدون آن عين تجربه برزخ است. غم زمانه خورم يا فراق يار كشم به طاقتي كه ندارم كدام بار كشم! حدود هفده سال خمار آن سه سال مستي روح مرا به قلم كشانيد تا آنچه را كه يافته و ديده بودم فهم كنم و به قلمرو معرفت ديني و مسائل دنيوي مردم آورم. تا سالها مي پنداشتم كه اين يك مسئله كاملاً خصوصي من با خداوند است ولي بتدريج دانستم كه رسالت عظيمي بر جان و دل من نهاده شده است و آن تبيين روح و ذكري است كه بر من نازل شد. كه سخت ترين جنبه از اين تبيين آن بود كه مجبور به معرفي شخص خودم در اين وقايع عرفاني بودم چرا كه جز خود حجتي بر درستي آن نبود. فقط حدود دو سال است كه آثار ابن عربي به قلم كريمانه مرحوم محمد خواجوي ترجمه شده و بر حسب اتفاقي بدستم رسيد و ديدم كه ابن عربي هم حجت ديگري بر درستي اين وقايع و آثار است. حال بهتر در مي يابم كه چرا خود ابن عربي هم در جاي جاي آثارش از خودش سخن گفته است زيرا حجت ديگري جز خودش نداشته است. كه اين از غايت تقوا و ايثار اوست و نه عُجب و خودشيفتگي! زيرا بيان اينهمه معارف بكر و بديع دريائي از انكار و عداوت و تهمت و ارتداد را بسوي آدمي مي كشاند و عارف را در ميان دشمنان عالم و عامي اش تك و تنها مي گذارد كه اينهمه بر حقي است كه عارف دمادم با خدايش گفتگو و مجالست داشته باشد كه: «هركجا كه باشيد او با شماست» قرآن-

۲۳۳- اي عزيز! هرگز از جمله مردماني مباش كه با نادانسته هاي خود عداوت مي كنند و هر چه را كه خود نديده و نفهميده باشند منكرند و چون خود در دين بهره اي از عرفان حق و روح الهي نبرده اند عارفان را تكفير و خصومت مي كنند. نمي گويم كه تصديق كن بلكه لااقل تكذيب مكن تا شايد تو هم لايق حق شوي!

۲۳۴- مگو كه من هم عمري ذكر گفته و نماز شب خوانده و شب زنده داريها كرده ام ولي هيچكدام از اين چيزها را نديده ام! در نيت خويش تفحص كن و صادقانه بنگر كه به چه قصدي عبادت كرده اي؟ براي عارف شدن؟ براي دستيابي به علوم خفيه؟ براي ماجراجوئي؟! براي رياست معنوي؟ علي ع مي فرمايد تا دل براي حق نسوخته و نشكسته باشد هيچ حقيقتي رخ نمي نمايد. بدان كه علم و حكمت و عرفان جمله معلول عشق به حق است! زيرا اين عشق است كه دل را زنده به حق مي كند و شنوا و بينا و لذا اهل ذكر مي سازد: آنانكه دلي دارند كه با آن مي شنوند و شهود مي كنند اهل ذكرند! سوره ق – زيرا فقط با دل مي توان خداي را ياد كرد زيرا چشم و گوش دل است كه او را در مي يابد پس ياد مي كند و مي خواند. پس مپندار هر كه را قلب تلمبه اي خون هست دل هم هست. آنچه كه سنگ مي شود و قفل مي خورد و مي ميرد يا زنده مي شود قلب خوني نيست بلكه آن نقطه ازليت هوي ذات است.

۲۳۵- بدان كه دل آدمي تا به عشقي نسوزد و نشكند زنده نمي شود، به شرط آنكه اين سوختن و شكستن با تقوا و عفو همراه شود نه فسق و ستم و انتقام. آدمي پس از شكست در عشق چه جنسي باشد و چه آرماني يا شقي و فاسق و تبهكار مي شود و يا مهربان و اهل عصمت و خاشع مي گردد كه دومي آستانه نزول ذكر است. سرآغاز عشق عرفاني در اينجانب سالها قبل از آن وقايع نزول روح در آغاز زندگي زناشوئي رخ نمود كه حاصل شكست قطعي من در اين ازدواج بود كه با عشقي پاك پيوند خورده بود ولي بنده پس از اين شكست دست به انتقام از همسرم نزده و بلكه حتي به رويش هم نياوردم و عفو و گذشت پيشه نمودم و بلكه بر مهرم افزودم ولي او ديگر به آني از دلم رفته بود و اين شكستن دل، اندكي بعد منجر به نزول ذكري از جانب خداوند بود كه من بناگاه محبوب

ديگري يافته بودم كه خود خدايم بود و جالب اينكه به ناگاه شاعر نيز شده بودم و شبانه روز اشعاري عاشقانه در خطاب به حضرت حق از قلمم جاري مي شد. و همسرم پس از اين واقعه حدود هفده سال با عزت و آرامش در كنارم زندگي كرد كه با وقايع نزول روح روبرو شد كه ديگر كفر و عداوت پنهانش آشكار شد و ديگر جايي براي خود در زندگي با من نمي يافت و رفت. ولي خود من كل واقعه نزول روح و هو را اجر صبري مي دانم كه با دشمن ايمان و اعتقادم يعني همسرم در پيش گرفته بودم. «اي مؤمنان بدانيد كه همسران شما دشمن ايمان شمايند، اين را بدانيد و مراقب باشيد و عفو و رفعت پيشه كنيد كه خداوند بر مؤمنانش بسيار مهربان است» قرآن.

۲۳۶- پس بدان كه علم لدني و عرفان حق از نتايج رحمت خدا به مؤمنان است. به همين دليل در جاي جاي قرآن علم و رحمت خدا توأمان است. «و به او از نزد خود رحمت و علمي داديم» قرآن- پس بدان كه علم الهي و حكمت و عرفان حق و روح و نور هدايت جمله معلول رحمت خدا بر بندگان مؤمن است كه بر مردمان بسيار مهربانند و از اشقياء نيستند و بلكه به دشمنان خود نيز رحم مي كنند و اين مستلزم داشتن دلي زنده است تا بتواند ذكر الهي را پذيرا شود.

۲۳۷- پس در آسمان و خيالات و عالم هپروت به جستجوي عرفان و روح و ذكر مباش و بلكه سر نخهاي عالم نور و غيب در همان زندگي روزمره قابل وصول است. مثلاً آيا كسي هست كه در زندگي عاشق نشده و شكست نخورده باشد؟ همين آستانه دو راهي انتخاب بين حق و باطل است و هدايت يا ضلالت. بسته به اينكه پس از اين شكست چه راه و روشي در پيش گيري و اگر سوره يوسف در قرآن احسن القصص ناميده شده به همين دليل است كه عشق جنسي يكي از سرنوشت سازترين وقايع زندگي است زيرا عشق است كه دل را زنده مي كند و مستحق ذكر خدا مي نمايد اگر حقوق اين عشق ادا شود.

۲۳۸- عشق جنسي اشد و جامع تعلق انسان به دنيا و يك دنياپرستي يگانه و تمام عيار است. حال اگر فرد عاشق به هر دليلي شكست بخورد و عشقش بر سرش خراب شود دلش را از كل دنيا پاك كرده است، پس آماده دريافت نور حق است زيرا خداوند مي فرمايد تا در دل شما نشاني از غير باشد من بر آن وارد نمي شوم و اينست كه رسول اكرم ص عشق توأم با عصمت را قرين مقام شهود و شهادت مي خواند.

۲۳۹- ذكر يعني خداي را به ياد آوردن. و خداي را جز با دلي زنده نمي توان به ياد آورد و دل هم جز به عشق زنده نمي شود. زيرا ذهن نمي تواند او را دريابد و به ياد آورد همانطور كه مي فرمايد: «براي رسيدن به حق ذهن كفايت نمي كند» قرآن- و نخستين حيات دل حاصل عشق به عالم حيات و زندگان است مثل عشق به انسانها و حيوانات و طبيعت. پس بدان كه عشق و ذكر از يكديگر جدايي ندارند.

۲۴۰- پس عشق از قدرتمندترين اذكار الهي بر قلوب عامه بشري است كه از ستاره ناهيد نازل مي شود و آن نوري از اسم «الحيّ» مي باشد. پس بدين ترتيب عشق نه تنها از برترين اسماء و اذكار الهي در دل بشر است بلكه خود باعث و زنده كننده دل براي دريافت هر ذكر و روح ديگري از خداوند است هر چند كه اكثر بشري اين ذكر را به شرك و ناپاكي مي آلايد و شرك هم محكوم به ابطال است و لذا عشقهاي جنسي و زميني جمله محكوم به شكست هستند ولي اگر آدمي پس از اين شرك و شكستش توبه كند و تقوا پيشه نمايد هنوز دلش براي دريافت اذكار ديگري مهياست و اصلاً خود چنين توبه اي موجب نزول ذكر «حبيب» مي شود يعني فرد را به محبت با خداوند مي كشاند چرا كه خود فرموده: «خداوند به توابين عشق مي ورزد».

۲۴۱- ياد كردن خداوند، وسعت و ظرفيت و عظمت و شهامت كبيري از جان و دل را مي طلبد. دلها و نفوس حقير و دنياپرست نمي توانند خالق هستي و كبريائي وجودش را در كائنات ياد كنند. زيرا خداوند عين جهان لامتناهي است و نيز در وراي آن كه اين ماوراء نيز انتها ندارد.

۲۴۲- هركسي خداوند را به اندازه ظرف جان و دلش ياد مي كند اينست كه ياد خدا منجر به ياد خود مي شود. هيچكس نمي تواند قدر ذكر و شكرش را ادا كند و لذا مي فرمايد: «شكر نمي كنيد الا خودتان را» اينست كه انسان بواسطه ياد خدا، توسعه و رشد و تعالي و وسعت وجود مي يابد. آدمي هر كه را دوست بدارد شبيه همو مي شود. از رحمت خدا همين بس كه انسان او را به اندازه حقارت نفس خودش ياد مي كند ولي او، انسان را به عظمت خودش ياد مي كند. اينجانب در نخستين تجربيات نزول ذكر به ياد مي آورم كه هر بار اسمي از او را كه در دلم بر زبان مي آوردم جانم چنان عظمت و قدرت و تعالي مي يافت كه گاه احساس موت مي كردم و پس از آن مي ديدم كه جانم چه قدر برتري و بزرگي يافته است از ذكر نامش!

۲۴۳- كسي كه خداي را ياد مي كند در واقع بي حدّ را در ظرف حدود مي آورد و جاودانگي را به قلمرو عدميت خود مي كشاند و لذا حدود و صغور جانش در هم مي شكند تا توسعه و تعالي يابد. اين فروپاشي به صورت انواع موتها خودنمائي مي كند.

۲۴۴- ذكر هر آن امري است كه از جانب خدا بر دل بنده اي فرود مي آيد. از اين منظر همه افكار و اميال و اعمال آدمي ذكر است اگر بداند كه از خداست. كه در اينصورت اين نزولات را به خدمت شيطنت و بولهوسي نمي گيرد. اگر همه اعمال آدمي مخلوق خداست پس هر عملي كه از انسان سر مي زند يك ذكر است اعم از خير و شر كه همه از اوست. (قرآن)-

۲۴۵- اگر آدمي بداند كه همه چيز از خداست پس همه امورات زندگيش را تأويل به اسماي الهي مي كند و هدايت جز اين نيست. فرق مؤمن و كافر در همين است كه مؤمن همه امورات و نزولات زندگيش را رجوع به حق مي دهد. «ولي كافران رجوع نمي كنند» قرآن-

۲۴۶- هر چه از خدا باشد بايستي انسان را به ياد او اندازد. و همه چيز از خداست. پس نسيان آدمي نسبت به خدا حاصل خودنشناسي است كه آدمي همه افكار و اميال و اعمال و حوادث زندگيش را از خود يا ديگران مي داند و نه از خدا! ولي اگر آدمي در خود و احوال و اعمالش نظر كند مي بيند كه همه از عالم غيب است و او در حال آفريده شدن مي باشد. انسان اگر بداند غرق در ذكر است.

۲۴۷- براي اينجانب حتي همه آدمهاي زندگي و روابط اجتماعيم در حكم ذكر و نزولات غيبي و الهي بوده است و من به هركسي به چشم يك فرستاده الهي نظر كردم و تعامل نمودم.

۲۴۸- هر چند كه روابط اجتماعيم بسيار اندك بوده است عليرغم اينكه آثارم در نزد هزاران نفر مطالعه مي شود ولي هر فردي نماينده يك گروه و صنف بشري به لحاظ باطني بوده است تا اولاً همه حجت ها و آيات و دلايل الهي را برايش در عمل و نظر آشكار كنم و او را دعوت به توبه نمايم. و سپس ماهيت او را تبيين نمايم و اين تبيين ذكر براي عامه مردم است. «ما ذكر را به همراه بينات و كتابها برتو نازل كرديم تا بيان كني از براي مردمان آنچه كه بر آنان نازل شده است.» قرآن- آنچه كه بر مردمان نازل شده است كل زندگيشان است از ماديات و معنويات! يعني كل خلقت آنهاست كه بر آنان نازل شده است كه در آثارم تبيين و تأويل به قرآن شده است.

۲۴۹- اين آيه مذكور شامل همه اهل ذكر است زيرا اهل ذكر جمله دريافت كننده بينات غيبي و حامل قلم الهي هستند پس مسئول تبيين زندگي مردمان هستند تا مردم بدانند كه هر چه بر آنان نازل شده از خدا بوده است.

۲۵۰- پس همه مردمان جهان مشمول ذكر الهي هستند ولي خود ذاكر نيستند مگر اينكه اهل معرفت نفس شوند تا ببينند كه «همه چيز نابود است الا جمال پروردگار كه اوست صاحب تجلي ها و كرامات» قرآن-

۲۵۱- و انسان اهل معرفت نفس اگر تقوا و صدق و عدل پيشه كند چه بسا مشمول ذكر اعظم الهي يعني قرآن مي شود كه كتاب خلقت و اسرار آن است! و هر كه اهل قرآن شد اهل بينات و تجليات و علم و رحمت حق مي شود.

۲۵۲- قرآن منشأ نزول همه اذكار الهي بر خلق است. پس هركه اهل قرآن و نزولات قلبي روح شد كانون تدبير امر خدا بر خلق مي گردد و اين سرآغاز خلق انساني بشر است: «خداي رحمٰن تعليم داد قرآن را و آفريد انسان را و تعليم نمودش بيان را. و ماه و خورشيد در اين كار دخيل هستند و ستارگان و درختان هم سجده مي كنند.» سوره رحمٰن- و اين كل واقعه خلق جديد است كه از نزول قرآن بعنوان ذكر اعظم الهي آغاز مي شود.

۲۵۳- و نزول قرآن در هر عصري و بر دل هر انساني بيانگر قرآنيت انسان آن دوران است و تأويل و تفصيل قرآن در زمان و مكان نزولش مي باشد. و اين از بزرگترين معجزات قرآن است كه نزولش بي پايان و نو به نو است و بدينگونه است كه دين محمد، دين آخرين و آخرالزمان است و همواره زنده است.

۲۵۴- عرفان چيزي جز شناخت خدا در خويش و جهان و جهانيان نيست. پس عرفان سراسر از ذكر است. و اما تبيين اين عرفان دو مرحله است كه يكي خبري و گزارشي است و دوم تبيين عقلي و علمي كه اين دومي مقامي برتر است و اندكي از عارفان بوده اند كه عالمان ذكر بوده باشند. عرفان و علم دو شعاع از رحمانيت و رحيميت

پروردگار است که خداوند ما را از هر دو شعاعش برخوردار نموده است و مجموعه آثار ما شامل این هر دو وجه و مرحله مي باشد.

۲۵۵- وقتي مي گوئيم که مثلاً غذاهاي صنعتي و فرآورده هاي نفتي و فنون پزشکي و زندگي صنعتي جمله از دوزخ و براي دوزخيان است برخي مي پندارند که فقط با ترك فيزيکي اينها از دوزخ رها شده و بهشتي مي شوند. در حاليکه فقط دچار نفاق مي شوند. در حاليکه خروج از اين دوزخ زميني يك اجر الهي براي توبه کاران و صالحان و اهل معرفت و تقواست که جز به اذن و اراده الهي ممکن نمي شود. بولهوسان و بي تقوايان در قلب طبيعت و زندگي طبيعي در درك اسفل ساقط مي شوند که پست تر از جهنم است که آن ابتلاي به اشد شقاوت و حماقت و رذالت مي باشد. «که در آن نه مي مانند و نه ميروند نه زنده اند و نه مرده» قرآن- مگر بشر در طول تاريخ در آغوش طبيعت زيست نمي کرده است؟ آيا در بهشت بوده است؟ اگر در بهشت بود پس چرا روي به صنعت نمود و بهشت خود را جهنم ساخت!

۲۵۶- وقتي خداوند مي فرمايد که «بدون ياد خدا هرچيزي فسق است» يعني هر چيزي که مي خورد و در هر کاري که مي کند و هر حالي که دارد اگر او را به ياد خدا نيندازد آن رزق ناپاك است چه نان باشد چه فکر چه عيش و چه احوالات و روابط و اعمال. پس اين ياد خداست که حيات طيبه را پديد مي آورد نه تلاشهاي مذبوحانه و تقليدي!

۲۵۷- هيچ تقليدي مهلکتر از تقليد از احوالات و اعمال ذاکرانه عارفان نيست. از همين رو مولانا فرموده: خلق را تقليدشان بر باد داد!

۲۵۸- برخي به تقليد از آداب و اطوار پيامبر خواستند پيغمبر شوند دجال شدند. برخي به تقليد از امامان خواستند امام شوند شيطان شدند. برخي به تقليد از عارفان خواستند عارف شوند ديوانه شدند. تبديل اطاعت به تقليد، عين تبديل نور به تاريکي است. و اين بزرگترين تحريف و تبديلي است که در تاريخ اسلام در همه عرصه هاي شريعت و طريقت و حقيقت رخ نموده و اينهمه فرقه هاي ضاله و دجالي پديد آورده است تا آنجا که رسول خدا فقط يکي از فرقه هاي اسلامي را بر هدايت و مابقي را بر ضلالت خوانده است. و جالب آنکه همه فرقه ها هم بر اين پندارند که خودشان همان يك فرقه هستند و مابقي گمراهند و بايد نابود شوند الا آن فرقه اي که بر هدايت است که حامل و ناقل رحمت و ذکر خدا براي کل مردمان است.

۲۵۹- اينکه خداوند در کتابش بندگانش را توصيه فرموده تا بگويند که: «پروردگارا بر ما نظر کن!» اين نظر خدا بر بشر عين شهادت انسان بر لحظه به لحظه خلقت خويشتن است. همانطور که فرموده: «ما انسان را بر خلقش شاهد قرار داديم» و اين همان واقعه خلق جديد است. و اين همان ارزش معجزه آساي معرفت نفس است و اين بدان معناست که همه آدمها مشغول آفريده شدن در دستان پروردگارند ولي فقط کساني مشمول خلق جديد مي شوند که بر اين واقعه معرفت و شهود داشته باشند تا تسليم دستان او شوند. يعني تنها تفاوت خلقت قديم و خلقت جديد همين امر معرفت نفس و يا ذکر است. يعني کساني که اهل معرفت نفس و ذکر نيستند همچنان اسير خلقت جانوري خويشند و لذا مريد غرايز و هواي نفسند و بلکه با اين خلقت جديد خويش در دستان خدا ستيز مي کنند و اين عين جنگ با خداست که اين حيوان دو پا را مبدل به ديوانه ترين و شرورترين و ناتوان ترين حيوانات مي سازد. پس بدان که معنا و ارزشي بزرگتر از ذکر در قلمرو معرفت بشري وجود ندارد.

۲۶۰- پس اينك بهتر درمي يابيم که چرا فقط اهل ذکرند که معناي خلق جديد و وحدت وجود را درك مي کنند و معارف عرفاني نيز تماماً برخاسته از همين قلمرو مي باشد که براي نااهلان يا سراسر خرافه و افسانه است و يا با آن عداوت مي ورزند.

۲۶۱- خلقت جديد براي اهلش سراسر خشوع و تسليم و رضا و عبوديّت فزاينده است ولي براي مقلّدانش که فقط به سوداي استکبار معنوي هستند اينست که با دستيابي به اين قدرت معنوي مردم عامي را به بندگي خود بکشند که اراده به عارف شدن جز اين ماهيتي ندارد.

۲۶۲- و خطرناکترين سرنوشتها را کساني مي يابند که معرفت نفس ذهني و عرفان نظري را مي آموزند ولي تن به عمل و اراده الهي نمي دهند بلکه تازه مي خواهند اراده او را به خدمت نفسانيات خود آورند. واژگونترين آدمها از اين عرصه پديد مي آيند که جانشينان شيطانند. از اين نوع آدمها را در فرقه هاي درويشي و عرفانهاي بازاري به وفور مي توان يافت که مخلوق خودي کردن خدا هستند. در حاليکه عرفان، راه و رسم امحاي خود و فناي در اراده خداست نه خود- خدائي!

۲۶۳- آنچه که از خودي کردن خدا مهلکتر است خودي کردن کانونهاي ذکر و روح و نور هدايت يعني اولياي خداست که موجب بروز ماليخوليائي مرگبار مي شود که فرد خودش را او مي پندارد که مشهورترين اسوه تاريخي اين ماليخوليا در صدر اسلام ابن ملجم و برخي دگر از مريدان علي ع که عاقبت مدعي او شده و با او جنگيدند. اين ماليخوليا حاصل تبديل اطاعت به تقليد از راه دور است. اين ماليخوليا گاه بدانجا مي رسد که فرد مقلد جز نابودي امامش راه ديگري براي ادامه و حفظ اين ماليخوليا ندارد زيرا هر بار که او را مي بيند و يا به ياد او مي افتد باطل بودن هويت کذائي خود را مي بيند و احساس نابودي مي کند. هر چه که رابطه فيزيکي با پير طريقت و امامش که سرچشمه ذکر اوست بيشتر باشد اطاعت بيشتري را مي طلبد وگرنه ماليخوليا اجتناب ناپذير است. فقط اطاعت بي چون و چراست که ابليس من سازي روح و ذکر را خلع سلاح مي کند. بسياري از رهبران روحاني مردم بدست همين ماليخوليا زدگان به قتل رسيده اند مثل گاندي! شمس تبريزي نيز بدست يکي از فرزندان مولانا به قتل رسيد. مي دانيم که رسول خدا ص نيز در اواخر عمرش مورد سوء قصد چند تن از اصحاب کبار خود قرار گرفت که همه خودشان را پيغمبر مي دانستند بدليل کراماتي که يافته بودند از روحي که از جانب رسول بر آنان نازل شده بود. در کنار کساني چون محمد مصطفي ص و علي مرتضي، فقط مريدان مطلق مي توانستند به دام ابليس انانيت نيفتند و کوس اناالحق نزنند. و فقط مريدانند که اين روح و ذکر را در خود تأويل و تحويل به حکمت و عرفان و قرآن مي کنند.

۲۶۴- پس واي بر کساني که معارف توحيدي و ذاکرانه و روحاني را بر حسب بولهوسي هاي خود تکه پاره مي کنند و پاره هائي از آنرا به خدمت استکبار و انانيت خود مي گيرند و مابقي را ناديده مي انگارند. آنانکه از کرامت و قدرت روحاني يافته از ذکر، در خدمت تحقير و به بندگي کشيدن ديگران استفاده مي کنند و از معرفت به جاي چماق بهره مي گيرند. و از همه بدتر ايمان خود را به بازار برده تا در نزد کافران و منافقان براي خود هويتي بسازند. خداوند اين جماعت را عاقبت کور و کر و احمق و لال مي سازد! خداوند خطاب به اين گروه است که سه بار پياپي فرياد مي زند که: واي بر شما، پس واي بر شما و باز هم واي بر شما!

۲۶۵- خداوند عموماً ضعيفترين و ناتوانترين و بي اراده ترين آدمها را به سرچشمه هاي ذکر و روحش مي رساند تا صاحب قوت و اراده اي از نزد خدا شوند تا از اسارت و بندگي صاحبان قدرت مادي نجات يابند ولي افسوس که بسياري از آنان خود مبدّل به مستکبرترين و شقي ترين آدمها مي شوند و به هر کسي که بتوانند ستم مي کنند.

۲۶۶- آنکه روحش را بخدمت «هو» نگمارد نه تنها به معراج روحاني نميرسد که دچار سقوط روح در درك اسفل مي شود و به هزاران غل و زنجير مي افتد! زيرا روح در عرصه عروج است که شاهد بر خلق جديد خود شده و قرآني مي گردد و بيّنات الهي را در مي يابد و موفق به شهود وجه اعلاي پروردگارش مي شود که مقام رضاست.

۲۶۷- ذکر و روح حامل هويت ذات پروردگار است حال اگر کسي بخواهد آنرا تبديل به من و منيت کند مجبور است که معارف حاصل از آن را آشکارا وارونه سازد و خيلي آگاهانه اين واژگوني را در وجدان خود انجام ميدهد!

۲۶۸- تا وجود تبديل به علم الهي نشود پايدار و جاويد نمي شود. روحي که از خدا و اوليايش به سائرين القاء مي شود همان حيات و هستي جديد است که شعاعي از حيات خداست ولذا آنها را مؤمن گويند که از اسماي اوست. ولي آنکه روح و ذکري يافت در واقع براي نخستين بار وجود يافته و احساس وجود مي کند. ولي بدان که وجود تماماً علم است و اين علم جز در اطاعت بي چون و چرا از منشأ روح، حاصل نمي آيد. و آنکه اطاعت نمي کند بالاخره وجود را از دست ميدهد و اينست خسران عظيم!

۲۶۹- وقتي علي ع مي فرمايد که «هرکه خود را نشناخت نابود است» دال بر همين حقيقت است که وجود تماماً علم و حکمت و معرفت بر وجود است. و اين مکتب اصالت معرفت است در مقابل مکتب اصالت وجود!

۲۷۰- پس وجود از رحمت است (از بسم الله الرحمن الرحيم) و رحمت هم از علم و معرفت است. در اين باب به رساله فلسفه بسم الله الرحمن رحيم از اين بنده، رجوع فرمائيد. و خداوند در سوره اعراف از کساني سخن مي گويد که حامل علم رحمت و هدايت هستند.

۲۷۱- آيا براستي علم رحمت چگونه علمي است؟ اين همان علم عشق است زيرا عالم هستي مخلوق ارحم الراحميني خداست و ارحم الراحميني او هم جز عشق او نيست. و کارگاه توليد اين علم، جز ذکر نيست در انواع و درجات نزول و دريافتش! و ذکر هم جز در اطاعت بي چون و چرا برپا و مستمر نمي شود چرا که خداوند وجودش

را بواسطه رحمت مطلقه اش به عدم بخشيده است بي چون و چرا! پس جز در اطاعت بي چون و چرا از صاحب وجود، نمي توان وجود را شناخت و جاودانه اش ساخت.

۲۷۲- پس آنكه از منشأ روح و وجودش اطاعت نمي كند حق عشق را رعايت نمي كند و لذا دچار ماليخوليا شده و خودش را او مي پندارد كه اين ضلالت محض است. چگونه است كه اگر كسي صرفاً به تو دعوي عشق كند بنده اش مي شوي ولي بندگي خدا و اطاعت اولياپش را گردن نمي نهي!

۲۷۳- پس علم وجود و وجود شناسي كه تنها علم پايدار و حقيقي است حاصل دريافت روح و اطاعت از منشأ روح است در جريان ذكري لامتناهي كه حاصل اطاعت از امر روح است زيرا اطاعت از خدا و اولياي الهي عين اطاعت از روح خويشتن است ولي چه كسي زبان روح را مي داند. «بگو كه بر روح علمي داده نشده ايد الا اندكي» و دانستي كه روح همان رحمت مطلقه و عشق پروردگارست در حق تو! پس عدم اطاعت و تعهد تو به آن غايت شقاوت و بيرحمي تو بخودت مي باشد. و لذا حاصل اين بي تعهدي و بي اطاعتي هم مرگ و شقاوت دل است. يعني روح در تو سنگ مي شود و بلكه سخت تر از آن! آنچه كه روح را در تو تأويل به وجود ازلي- ابدي حق مي كند علم تو بر آنست كه جز علم عشق نيست. و لذا عارفان را مي بيني كه جز از عشق سخن نمي كنند كه همان علم روح و تبيين آن مي باشد.

۲۷۴- پس بدان آن علمي كه فاقد عشق است اصلاً علم نيست يعني علم وجود نيست و بلكه علم عدم است كه خداوند آنرا علم بغي ناميده است كه علم تاريكي است در نقطه مقابل نور كه همان وجود است.

۲۷۵- كسي كه روحي يافته و از اطاعت روي گردان است و قدرت روحش را تماماً بخدمت نفس ظلماني و عدمي خود گرفته است بتدريج خودش را عاشق و ايثارگر و مدعي صاحب روح مي يابد و اين همان ماليخولياي انانيّت و واژگوني است. «آنانكه كافر شدند واژگونند» قرآن- در اينجا سخن از كفر پس از ايمان است و نه كفر جاهلانه!

۲۷۶- روح همان روح اسماءالله است و لذا در اطاعت از امرش بتدريج اين اسماء در نفس ناطقه خلّاق و گويا مي شوند و اينست ذكر!

۲۷۷- مگر نه اينست كه عالم هستي لامتناهي چيزي جز ظهور و تجسم و حضور خلاقه اسماي الهي در بي نهايت درجه و تجلي نيست. پس علم وجود كه حاصل ذكر است جز علم اسماءالله و علم خدا نيست!

۲۷۸- حال بهتر در مي يابيم كه چرا خاتم انبياء و اكمل اولياي الهي محمد مصطفي ص را عقل كل جهان هستي و شهر علم خدا ناميده اند زيرا او مهبط نزول ذكر اعظم الهي و جامع كلماتش يعني قرآن است. پس محمد ص شهر وجود نيز هست چون شهر رحمت خدا بر عالميان است و جز اين نيست!

۲۷۹- چرا خداوند خطاب به خاتم انبيايش مي فرمايد كه :«تو را جز براي رحمت بر عالميان نفرستاده ام»؟ اين انحصار ويژه به چه معنائي است. اين انحصار رحماني شامل هيچيك از انبياي بزرگ قبل از او نيست زيرا حامل غضب و عذاب بر قوم خود هم بودند.

۲۸۰- مي دانيم كه طبق كلام خدا دين محمد براي كل مردمان و جهانيان است هرچند كه دين مسيح هم اينگونه است ولي اين فقط به دليل خلقت ويژه اوست كه چون حضرت آدم بي پدر است و لذا خود چون حضرت آدم بر كل بشريت تعلق يافته است و نه قوم خاصّي. ولي جهاني بودن دين محمّد كه همان معناي تماماً رحماني بودن است و رحمت محض است بدليل ديدارش با جمال انساني پروردگارش در معراج مي باشد. پس همه انسانها را الهي ديده است و از آنجا كه چنين ديداري براي او به معناي كمال رحمت مطلقه و عشق پروردگارش با او مي باشد پس محمّد جمال رحمت مطلقه و عشق پروردگارش نسبت به بشر را ديدار كرد و اينست راز خاتميّت و نيز رحمت محض بودنش براي همه مردمان جهان، نه فقط در عصر او كه همه انسانهاي قبل از او و بعد از او تا پايان جهان. پس محمّد جمال عشق پروردگارش را براي بشريت به ارمغان آورد و اين عشق را در آل خودش بر روي زمين به ارث نهاد تا نور اين جمال را بر هر كه طالبش باشد بتابانند و اينست كه مؤمنان امتش در آخرالزمان از انبياء سلف در نزد خدا مقرّب ترند كه در اين باب در كتاب مذهب اصالت عشق به تفصيل سخن نموده ايم. پس در يك كلام بايد گفت هر موجودي كه جمال بشري دارد مشمول رحمت محمّدي است و از امّت اوست، از آدم ع تا پايان جهان.

۲۸۱- اينست كه ذكر در دين محمّد سراسر جمالي است و مؤمن امّت او كسي است كه به نيّت ديدار با پروردگارش اقامه صلوة مي كند كه اگر داراي امام زنده اي از آل محمّد باشد اين ديدار حاصل مي شود و اينكه تنها ديني است كه پروردگارش به بندگانش تلقين ذكر مي كند كه از خدا بخواهند تا آنان را در جرگه امامان قرار دهد (قرآن)- كه اين نيز جلوه اي از رحمت محمّدي بر عالميان است كه حتي امامت امتش را در خاندان خود محدود نكرده است.

۲۸۲- بند ۲۸۰ و ۲۸۱ ذكري بود كه اگر آن را در انديشه ات بپروراني دلت را به رحمت محمّدي زنده مي سازد و بر خلق جديد داخل مي شوي از رحماني ترين درب قرآن كه حقيقت محمدي است. و هر كه بر اين حقيقت ورود كند (صلوات) خداوند را در همه مخلوقات طبيعي درك و ديدار مي كند. و نخستين كسي كه به تمام و كمال بر اين حقيقت وارد شد علي ع بود كه درب اين شهر شد و وارد كننده طالبان رحمت بر شهر محمد ص كه شهر علم خداست. اين حكمت به مثابه قلب رحمت محمدي است پس در آن بمان جاودان!

۲۸۳- اكثر مردمان بر اين پندارند كه اگر هر چيزي را نشناسند رحمت را مي شناسند و خواهانش هستند. و اين پنداري خطاست. آنچه را كه اكثر ما رحمت مي خوانيم رخوت و تنبلي و فسق و پائين تنه پرستي و بازيگري و شرايط ستمگري و سلطه بر مردم است كه جمله به تباهي و هلاك خود ما منتهي مي شود.

۲۸۴- رحمت، آسانترين و لذت بخش ترين و سريعترين راه رسيدن به كمال وجود را گويند كه همان خداوند عالميان است. و رحمت محمدي كه كمال رحمت خداست، مذهب اصالت عشق جمالي است. يعني انسان از طريق عشق به جمال هر يك از آيات الهي و خاصه جمال انسان كه بزرگترين آيات خداست به خدا مي رسد با رعايت حقوق اين عشق كه شريعت محمدي است. آيا راهي لذيذتر و عزيزتر و كوتاهتر و مهيّاتر و طبيعي تر و غريزي تر از اين ممكن است؟

۲۸۵- از درب عشق و صلوات بر محمد و آل محمد، همه صور موجودات عالم، تجليات صورت حق است. «هرچيزي را صورتي است كه او مولاي آن است» قرآن- كه «او» همان امامان محمدي هستند كه دربهاي صلوة بر صور عالم وجودند! با چنين واقعه اي است كه امام صادق ع فرموده است كه صورت انسان عصاره ام الكتاب و لوح محفوظ و جمله علوم و معارف الهي است. يعني اين عشق جمالي ورود بر شهر علم محمدي است كه عقل كل كائنات است. فقط در دين محمد است كه علم و عشق واقعه اي واحد است و اين واقعه ظهور انسان كامل و حيات جاويد و بهشت خداست و سعادت ابدي!

۲۸۶- يعني چون يك نفر (محمد ص) صورت انساني خدا يا صورت خدائي انسان را ديدار كرد زان پس همه صور بشري، الهي هستند از چشم محمدي! و صلوة و صلوات بر محمد ص يعني به نورگاه محمدي دست يافتن كه همان دو قرّه (دو نور) قرآن است. و قرآن دو نور چشمان محمد است در لغت و معنا! كه اين دو نور در حسن ع و حسين ع متجلي شدند كه با همه امامان امّت محمد زيست مي كنند كه بنده اين همزيستي را در همه عمر درك و تجربه كرده ام. ابن عربي هم به اين امر اذعان دارد در فتوحات مكيه! «پروردگارا ما را نور چشمان عطا فرما و از امامان متقين قرار ده» قرآن كريم-

۲۸۷- اين حكمتِ رحمت محمدي كه مغز خاتميت و آخرالزمان است به مثابه اذكرالذاكرين دين محمد و اسرار قرآن مي باشد پس آنرا درياب و با آن بمان تا در جانت ماندگار شود و از ذاكران شوي حتّي اگر از رحمت جز راحتي دنيا و معيشت و غرايز را نمي خواهي زيرا آنكه اهل ذكر شد از نزد خداوند رزق مي خورد و از دنيا و اهلش بي نياز مي شود خاصه در آخرالزمان كه رزق طيب و حلالي يافت نمي شود كه گلوگير و رنجور كننده و آتش زا نباشد.

۲۸۸- محمد ص با خاتميّتش نبوتش را عامّه كرد كه كمال اين نبوت لقاءالله بود و نيز با غيبت امام دوازدهمش كه از سلاله خود او بود امامتش را نيز از محدوده نژادش بيرون برد و عمومي ساخت كه اين مقامي برتر از لقاءالله بود و بلكه مقام بقاءالله (بقيةالله) بود. يعني تحت الشعاع رحمت محمّدي هر كسي مي تواند هم به ديدار با پروردگارش نائل آيد و هم خليفه خدا شود يعني محل حضور و ظهور حق گردد. آيا رحمتي بزرگتر و برتر از اين ممكن است! و اينك اين آيه را بهتر در مي يابيم كه «ما تو را نفرستاديم مگر اينكه رحمتي بر جهانيان باشي». كه در اين آيه منظور از عالمين يعني همه انسانهاي مقيم در دنيا و آخرت است كه شامل كل بشريت است از آغاز تا پايان جهان. و حال بهتر در مي يابيم سرّ بيعتي را كه خداوند از همه پيامبرانش براي محمّد و آل محمّد گرفته است تا همه امتها محمّدي شده و مشمول رحمت مطلقه خداوند گردند. پس اين رحماني ترين و محمّدي ترين ذكرها را درياب كه قلب همه اذكار است و بدان كه اين ذكر تا قبل از اين هرگز اينچنين كامل و عريان و عاميانه بيان نشده بوده است كه ذكر ويژه دين محمد و اسلام و قرآن است كه بدون آن هرچه باشيم مسلمان محمدي نيستيم!

۲۸۹- پس بدان كه هر ذكري حامل علم و عرفاني است كه بخشي از آن به همراه شروع ذكر و بخش ديگرش حاصل تخلّق ذكر در جان ذاكر است در غير اينصورت ورد است كه فقط موجب ثقل دل و چه بسا جن زدگي مي شود. آيا نديده اي برخي از اهل ورد را كه اسوه هاي ترشروئي و شقاوت و استكبارند و از رحمت بهره اي ندارند. حال آنكه ذاكران دين محمد، جمله اسوه هاي رحمت هستند!

۲۹۰- اين از رحمت محمدي است كه هر آنچه كه در جهان است متحصن و متمركز و متوسل به وجود امامان امّت اويند (قرآن) و اين توسل و تحصّن كه همان صلوة و صلوات فطري برخاسته از ذات موجودات است يك رحمت نازل شده بر عالميان است: تو را نفرستاديم مگر اينكه رحمتي بر عالميان باشي! ولي آن صلوة و صلواتي كه با آگاهي و معرفت باشد موجب خلق جديد و حيات طيبه عرفاني از حيات دنيا مي شود و تبديل به علم مي گردد و وجود الهي را براي بشر مهيا مي سازد. از اين منظر بهتر مي توان درك نمود كه چرا صلوات بر محمد و آل او از واجبات اجابت دعاست چرا كه هر دعائي طلب رحمتي است. و همه دربهاي رحمت از حقيقت محمدي گشوده مي گردد.

۲۹۱- پس اگر بسياري از بينات و حجت ها و ذكرهائي كه بر قلب محمد مصطفي نازل شد بر دل حقيري چون بنده هم در درجه اي نازلتر فرود آمد جز رحمت محمّدي چه نام دارد آنهم رحمتي در حد عشق غير مشروط! پروردگارا حبيب خود محمد را هر چقدر دوست ميداري بازهم دوست تَرش دار و بر سلام و صلوات و نور خودت به او و آلش دائماً بيفزا كه رحمت تو را غايتي نيست اي ارحم الراحمين! آمين! تو خود فرموده اي كه از تو چنين بخواهيم وگرنه ما را چنين جسارتي نمي بود!

۲۹۲- در حقيقت با امر به صلوات بر محمد و آلش، خداوند ما را دعوت مي كند تا محمد و آل او را دوست بداريم همانطور كه او براي ما كل رحمت را خواست ما هم براي او رحمت برتري را از خدايش بخواهيم و با محمد و آلش دوستي كنيم و از آل او شويم! اين نيز رحمتي برتر است بر ما!

۲۹۳- ساعاتي پس از نزول اين ذكر اعظم الهي درباره سرّ رحمت محمّدي كه شرحش گذشت يكي از نزديكان كه شاهد اين حكمت رحماني حق بود در رويايي ديد كه حضرت ميكائيل فرود آمده و مسرور است. اين شهود بدان معناست كه اين نزول ذكري ميكائيلي بوده است.

۲۹۴- در همان صدر اسلام با حضور پيامبر و ائمه اطهار شاهديم كه چه بسا غلامان غير عرب به چه مقامات عظيم الهي رسيده بودند كه گاه همطراز امامان بودند كه اين مسئله نژادپرستي عرب را سخت خدشه دار مي كرد و براي همين به قتل عامشان پرداختند اين بدان معناست كه رحمت محمدي در همان عصر حيات دنيوي امامان از قلمرو عرب خارج شده بود تا جايي كه رسول اكرم فرموده بود علمي كه در ثريا (خوشه پروين) هست از آن ايرانيان است كه به آن دست مي يابند. همچنين در مدرسه امام صادق ع صدها تن غير عرب به مقامات معنوي حيرت آوري رسيده بودند تا آن حد كه اعراب جاهل آنان را جادوگر مي خواندند و به همين دليل هفتاد تن از اين شاگردان نخبه كه عارفان و حكيماني طراز اول بودند در يك روز به امر خليفه عباسي در مسجد قتل عام شدند كه اكثرشان غير عرب بودند و مي دانيم امام صادق بسياري از شاگردان غير عرب و حتي غير مسلمانش را به طور كامل بورسيه كرده بودند و كل هزينه زندگيشان را تأمين مي كردند. اين مسئله در هيچ جاي جهان و در هيچ مكتب و مذهبي مشابه ندارد و اين صورتي از رحمت محمدي است. كه البته رحمت و محبت پيامبر و ائمه اطهار به ايرانيان امري ويژه و قابل تأمل است كه بازتاب اين محبت در قلوب ايرانيان در قبال واقعه كربلا اثبات كننده اين حقيقت است. زيرا مي دانيم كه هزاران تن از ايرانيان كه به ياري امام حسين ع در كربلا در راه بودند و دير رسيدند پس از شنيدن آن فاجعه خود زني كردند كه اين واقعه در طول تاريخ در سنت قمه زني باقي مانده است و اگر عشق حسني و حسيني در ميان شيعيان ايراني گاه جنون آميز به نظر مي رسد واكنش عشقي است كه از جان محمّد به علي نسبت به ايرانيان مي جوشد و مهمتر از آن اينكه حسن و حسين با همه شيعيان ذاكر و خالص همزيستي مي كنند و اين يك گزارش شهودي است.

۲۹۵- پس بدان كه در آخرالزمان كه قلمرو دين محمّد است حكمتي جز حكمت محمّدي و رحمتش نيست و علم و عرفاني نيز جز شناخت رحمت محمّدي و آل او نيست و مابقي يا حاشيه است و يا جهل. و مپندار كه امروزه عارف و ذاكري بر حق هست كه از دين محمّد و اخلاق محمّدي خارج باشد، دانسته يا نادانسته.

۲۹۶- اگر در مدارس علوم ديني ما رحمت محمدي تعليم داده نشود خروجي اين مدارس فقه و اجتهاد و كلام محمدي نخواهد بود و چه بسا شقاوت در لباس فقاهت و كلام توليد مي گردد.

۲۹۷- ذکر در همه طيف هايش آنگونه که شرحش رفت بايستي اساس نظام تعليم و تربيت و آموزش و پرورش باشد خاصه از دو وجه معرفت نفس و رحمت شناسي. به ياد دارم که سالها پيش از اين در ستادي که در آموزش و پرورش جهت احياي نظام آموزش و پرورش اسلامي پديد آمده بود دعوت شده بودم که مقاله اي عرضه کردم. که آموزش و پرورش مبتني بر ذکر و معرفت نفس را ارائه کرده بود که در همان نخستين جلسه متهم به «گرايشات عرفاني» شدم و اين کار سر از جاي ديگري در آورد جهت پاسخگوئي؟!

۲۹۸- تعليم و تربيت و آموزش و پرورشي که متکي بر ذکر به معنائي که شرحش رفت نباشد خروجي اش اسلامي نخواهد بود حتّي اگر همه فارغ التحصيلان حافظان قرآن باشند. تجربه جامعه ما از اين بابت دال بر حقانيت اين امر است.

۲۹۹- متأسفانه بايد اعتراف کنيم که پيامبرمان و امامان خود را تقريباً نمي شناسيم و آنچه هم که از حکمت و علم و عرفان لدنّي پيامبر و امامان معصوم بيان شده اکثراً و بلکه جملگي از جانب عرفاي اهل سنت بوده است و اگر شيعه اي از اين باب سخن کند متهم به غاليه گري و انحراف مي شود. و اين جاي بس حيرت و حسرت است.

۳۰۰- بدان که ذکر شناسي، قلب شناخت شناسي قرآني و اسلامي است و تنها قلمرو وحي شناسي، روح شناسي، دل شناسي، انسان شناسي، امام شناسي و پيغمبر شناسي و خدا شناسي است. اين ادعا در جاي جاي قرآن فرياد مي زند که: اينان عقل ندارند چون اهل ذکر نيستند، ايمان نمي آورند چون اهل ذکر نيستند، فاسقند چون اهل ذکر نيستند، ظالمند چون اهل ذکر نيستند، هدايت نمي شوند چون اهل ذکر نيستند، دل ندارند و کرند و کورند چون اهل ذکر نيستند و...

۳۰۱- ذکر که ترجمه عقلانيش همان معرفت نفس است همان رحمت محمدي بر عالميان است که اهلش را به حقايق دين محمد ميرساند همانطور که خود فرموده اند: «هر که در اين انديشه باشد که کيست و از کجاست و به کجا ميرود بر رحمت من است. و زين پس فقط رهروان معرفت نفس به حقايق دين من ميرسند» و بدان که «شهيد» در معناي خاص قرآنيش اهل ذکر را گويند و نه لزوماً کساني را که در راه خدا کشته شده اند زيرا خداوند در کتابش مي فرمايد «کساني که در راه خدا کشته مي شوند زنده اند و در نزد خدا روزي مي خورند» ولي آنان را شهيد نخوانده است هرچند که مي توانند اهل ذکر يعني شهيد هم باشند. بدان که اين دو امري جداست. همانطور که رسول خدا عاشقِ عصمت پيشه را شهيد خوانده است و شهيد از اسماي خداست در حاليکه خدا کشته نشده است. شهيد ذاکري را گويَند که حضور خداوند را در موجودات عالم در مي يابد يعني بر شهادت خدا، شهادت ميدهد: و خدا بر هر چيزي شهيد است. و شهيد غير شاهد است. شهيد يعني مورد شهود قرار گرفتن! و عاشق اهل عصمت و فراق به اين دليل شهيد است که از صورت يارش، تجلياتي از جمال حق را شهود مي کند!

۳۰۲- پس اگر تعليم و تربيت و پرورش سراسر بر رحمت است و به رحمت مي رساند معناي عقلاني و علمي اين رحمت جز معرفت نفس يعني ذکر نيست همانطور که رسول خدا بيان فرموده و قرآن هم مکرراً در اين معنا سخن گفته است که کاملترين بيانش اينست: و آن در خود شماست پس چرا نگاه نمي کنيد! يعني در جستجوي هر گمشده و آرماني هستيد در معرفت نفس حاصل مي گردد که همان ذکر است. آيا خدا و رسولش واضح تر از اين مي توانند سخن گويند! يعني درب ورود به رحمت خدا که رحمت محمدي است همان ذکر و خودشناسي عرفاني است.

۳۰۳- مگر نه اينکه نظام حاکم بر تعليم و تربيت در سراسر جهان مدرن کارگاه توليد اشد شقاوت و توحش و فساد و ستم و جنايت شده است! مگر نه اينکه قرار بوده که اين نظام کارگاه اشاعه رحمت و محبت و صلح و صفا و وفا باشد. پس چه شده است و راه نجات چيست؟ پس واي بر ما که به ظاهر محمدي هستيم و به راه و روش غير محمديان مي رويم و چه بسا در حال سبقت از آنان هم هستيم!

۳۰۴- چون در آخرالزمان همه آحاد بشري از امت محمد هستند پس هر که بخود رجوع کند و خود را به ياد آورد رحمت محمدي را در خود مي يابد و مشمول آن مي گردد. زيرا نور محمدي بر همه بشريت تابيده و روح محمدي در همه جانها جاريست! مگر دربدر به جستجوي رحمت و محبت نيستيم؟ پس فقط کافيست که به خود بازگرديم! من خود چنين کردم و غرق در رحمتش شدم! «آن در خود شماست پس چرا در خود نمي نگريد» قرآن- «آن» چيست؟ گمشده شما!

۳۰۵- پس بدان كه امروزه آنكس كه نماز بخواند و روزه بگيرد و شعائر اسلامي را بجا آورد لزوماً محمدي نيست زيرا امويان و عباسيان و مسعوديان هم چنين مي كنند و ضد محمدند. امروزه كسي محمدي است به لحاظ وجودي، كه از خود بپرسد كه: «من كيستم و از كجا و چگونه به اينجا رسيده و به كدام جهنمي سرنگون مي شوم» و بر اين درد بايستد و نگريزد تا انوار رحمت محمدي از همه سو از درون و برون در آغوشش گيرد. «و ما نشانه هاي خود را در درون و برون بر شما آشكار مي كنيم تا بدانيد كه او حق است ولي مسئله اينست كه در ديدار با پروردگارتان شك داريد»- و كسي كه به لقاءالله در حيات دنيا شك كند نمي تواند محمدي باشد و از رحمت محمدي برخوردار شود زيرا رحمت محمدي فقط و فقط و فقط حاصل لقاءالله است كه آنرا براي كل بشريت به وديعه نهاده است در جمال انساني! «اي انسان تو در نزد خداوند چيزي نداري كه مطالبه كني مگر جمال اعلاي پروردگارت را كه چون دريابي خوشبخت شوي» قرآن- اين را محمد است كه در نزد آحاد بشري به وديعه نهاده است از نزد خدايش در معراجش! بدان كه اين آيات، محمدي ترين آيات قرآن است يعني مطلق رحمت خداست كه به آحاد بشري توصيه شده است كه طالب ديدار با خداوند باشد! اين ذكر را نيز اگر در انديشه ات بپروراني قلبت به رحمت محمدي زنده و بينا شود انشاءالله! «هر كه بر اين انديشه باشد كه كيست و چيست و از كجا آمده و به كجا ميرود بر رحمت من است» رسول خدا! پس رحمت محمدي جز معرفت نفس (ذكر) نيست!

۳۰۶- نماز و روزه و حج و شريعتي كه به ذكر (معرفت نفس- درد وجود) نرساند بي شك به شيطان مي رساند. «اگر نماز موجب تقرب الي الله نشود موجب نزديكي به شيطان مي شود» رسول خدا- حال بهتر اين سخن علي ع را در مي يابيم كه: ساعتي تفكر در خويشتن از عمري عبادت برتر است. معرفت نفس برترين عبادت است و...

۳۰۷- اينك بهتر در مي يابيم كه چرا اسلامي كه با معرفت نفس (عرفان نفس) مخالف است قرين شقاوت شده و از رحمت حق دور مي گردد و مي دانيم كه در طول تاريخ فقهائي كه ضد عارفان بوده و به محاكمه آنها پرداخته اند اسوه هاي شقاوت بشري بوده اند مثل خواجه نظام الملك! زيرا معرفت نفس تنها درب ورود به رحمت محمدي است. در اين معنا بمان!

۳۰۸- پس بدان كه عرفان ستيزان، دشمنان رحمت خدا هستند! و البته حساب عرفانهاي دجالي را روشن كرده ايم و گمان ندارم جز آثار ما به ماهيت باطني اين عرفانهاي دجالي پرداخته شده باشد و ريشه هاي وجودشان را كشف كرده و رسوايشان نموده باشد!

۳۰۹- «اي اهل ايمان نماز را به پا داريد تا به ذكر برسيد... بدانيد كه ذكر خدا برتر از نماز است» قرآن- اين كلام خدا ابطال آشكار مذهب اصالت نماز است يعني مذهب نماز براي نماز!

۳۱۰- و اتفاقاً فرق بين عرفان دجالي و عرفان حق همان ذكر و ورد است. ذكري كه معرفت نفس است و وردي كه نسيان و هذيان و جنون نفس مي آورد. ذكري كه موجب نزول ملائك و ارواح طيبه مي شود و وردي كه موجب رسوخ اجنه و شياطين در نفس مي شوند: ذكري كه نفس را به قرآن، ناطق مي سازد. و وردي كه نفس را مترجم نجواهاي شيطاني ميكند. ذكري كه نهايتاً عصمت و شرف مي آورد و وردي كه زنا و فسق و تبهكاري را توجيه مي كند.

۳۱۱- بنگريد كه همه اين فرقه هاي تكفيري و تروريست و آدمخوار در جهان اسلام خصم قسم خورده رحمت و عرفان هستند تحت عنوان دفاع از «اسلام ناب»! و عجبا كه در شقاوت و پليدي حتّي صهيونيزم را هم روسفيد كرده اند و لذا فقط هم صهيونيزم از آنها دفاع مي كند تحت عنوان اسلام حقيقي!؟ اينان محبت شيعه را نسبت به اهل بيت رسول خدا، شرك مي خوانند و به دوستي با آمريكا و اسرائيل افتخار مي كنند و با صداي بلند از آنان براي كشتار شيعيان، سلاح صدقه اي مي خواهند. و اين غايت اسلام ضد عرفان و ضد عشق و رحمت محمدي است كه در آخرالزمان قيامتش برپا شده است. اينان قسم خورده ترين دشمان ديدار با پروردگارند و مصداق آن گروهي هستند كه در قيامت در قبال پروردگارشان هم سجده نمي كنند و مي گويند ما همه عمر با شرك جنگيديم حالا هم نمي خواهيم مشرك باشيم. (حديث نبوي)

۳۱۲- اهل ذكر كه در جريان خلق جديد انساني زيست مي كند اهل قرآن است به اين معنا كه همه مسائل و فعل و انفعالات و حوادث نيك و بد زندگي پنهان و آشكار خود را در قرآن بازخواني و معنا مي كند و قرآن را كتاب راهنماي خلق جديد خود مي يابد. و اينست اهل رحمت محمدي شدن و خلقت رحماني: «خداي رحمان تعليم داد قرآن را و آفريد انسان را و آموخت بيان را و ماه و خورشيد در اين كار دخيل هستند و ستارگان و درختان هم سجده مي كنند انسان را» سوره رحمٰن- و اينها اركان خلق جديد انسان در قلمرو رحمت محمدي بدست خداي رحمان است كه نهايتاً

اين انسان را با جمال انساني پروردگارش در هر شيئي روبرو مي سازد و به او ثابت مي كند كه جز جمال خدا نابود است: «پس بدان هر چيزي كه در جهان است نابود است مگر صورت پروردگارت كه صاحب تجليات و كرامات است. پس كداميك از نعمات پروردگار را انكار مي كنيد» سوره رحمٰن- و آدمي تا در واقعه معرفت نفس، عدميت خود را در نيابد و تصديق نكند و طالب وجود نشود مستحق خلق جديد نمي شود و رحمت محمدي را نمي يابد.

۳۱۳- وقتي مي فرمايد كه «همه چيز نابود است مگر وجه پروردگار» مي آموزد كه انسان بايستي وجه الله خود را جستجو كند تا وجود يابد و اين وجه الله در فطرت آدمي حضور دارد زيرا فرموده: «خداوند مردم را از فطرت خودش آفريده است» و جمال فطرت خودش را به انسان بخشيده است و انسان بايستي اين جمال را از خدايش بخواهد. «هيچكس در نزد خداوند چيزي ندارد مگر جمال اعلاي پروردگارش را...» قرآن- پس وجه الهي در نزد انسان است كه بايد آنرا در خود بجويد. «پس انسان بايد بر خود نظر كند كه از چه آفريده شده است» قرآن- و فقط جستجوگران اين فطرت و وجه الله در خويشتن مشمول رحمت محمدي مي شوند. زيرا محمد نخستين انساني بود كه اين وجه را يافت و راه دريافت وجه الله براي بشريت شد براي كساني كه بر او صلوة ميكنند كه اين صلوة، در معنا همان جستجوي وجه اعلاي رب در خويشتن است. زيرا قلوب آحاد بشري در آخرالزمان تحت الشعاع نور رحمت محمدي قرار دارد «تو را نفرستاديم مگر اينكه رحمتي بر عالميان باشي» قرآن- اينست كه رجوع بخود و خودشناسي عرفاني عين رجوع به رحمت محمدي و صلوة بر اوست. همانطور كه در اقامه صلوة هم بدون داشتن جمال امامي زنده و صاحب روح و رحمت محمدي كه حامل وجهي از پروردگارست، صلوة اقامه نشده است. به مصداق اين سخن رسول كه: خداي را چنان عبادت كن گوئي كه او را مي بيني! زيرا صورت اولياي الهي و ذاكران محمدي، همان صورت رحماني حق و جمال رحمت محمدي است كه عصاره امّ الكتاب (قرآن) مي باشد. در اين معنا بسيار تفكر نما! اين اومانيزم الهي از رحمت محمدي و لقاي الهي اوست.

۳۱۴- هر كه تو را به ياد خدا آورد حامل وجهي از وجه الله و روحي از رحمت محمدي است و ولايت او بر تو عين ولايت خداست. «هر كه را ولي خود قرار دهيد خداوند حاكم و شاهد بر شماست اگر صادق باشيد و خداوند مكر و بازيهاي شما را مي بيند» قرآن-

۳۱۵- اگر آخرالزمان را عصر غوغاي عشق جمالي مي يابيم دال بر اين حقيقت است كه همه صور بشري مشمول رحمت محمدي است و تحت الشعاع وجه اعلاي پروردگار قرار دارد طبق كلام خدا كه ذكرش رفت. كه اگر حقوق اين عشق ادا شود دلها زنده و چشمها به شهود الهي مي رسند و عاشقان، ذاكران حق مي شوند. «اهل ذكر كساني هستند كه با دل مي شنوند و شهود مي كنند» قرآن- چه رحمتي برتر از اين بر عالميان مسلمان و غير مسلمان!

۳۱۶- يكي از عذابهاي الهي بر كساني كه در عشق جمالي، مكر و بازي و فساد ميكنند اينست كه بطرزي جنون آميز از جمال خود بيزار شده و آنرا تبديل مي كنند. اين سرّ جراحيهاي پلاستيك در عصر ماست كه به دست خود وجه اعلاي پروردگارشان را در خود تخريب و تبديل مي كنند يعني خود را از رحمت محمدي محروم مي سازند و عذابي مهلكتر از اين نيست! «امانتها را حراست كنيد و در آن خيانت مكنيد» قرآن- و امانتي مقدس تر از صورت الهي در بشر نيست كه زمين و آسمانها از پذيرش آن سر باز زدند. «پس عهد خود با خدا را مفروشيد كه كافر مي شويد» قرآن- يعني جمال الهي خود را به بازار نبريد!

۳۱۷- پس بدان كه همه عشق هاي راستين جمالي و پاك، محمدي هستند. پس بر حذر باش از خيانت كردن در حق چنين عشقي كه هولناكترين خيانت بخويشتن است. «خيانت نمي كنند الا بخودشان» قرآن-

۳۱۸- پس اگر عاشق شدي بدان كه محمدي شده اي و اگر معشوق شدي بدان كه محل ظهور وجهي از وجوه الهي شده اي كه جاودانه است. پس به رحمت حق و جاودانگي خود خيانت و بازي مكن و حقوق محمدي را رعايت كن كه تقوا و عصمت و عدالت است.

۳۱۹- پس هر جمال بشري بر روي زمين در آخرالزمان كه قلمرو رحمت محمدي است يك آيه و بينه و ذكر الهي است يعني وجهي از وجوه پروردگار است كه تحت الشعاع رحمت محمدي، متجلي شده و صاحب كرامت گرديده است كه اين كرامت بصورت عشق به فعل مي آيد. «همه چيز نابود است جز جمال پروردگار كه داراي تجليات و كرامات است» قرآن- و چه كرامتي برتر از عشق است كه از جمال كسي رخ مي نمايد. پس واي بر كساني كه اين كرامات را به بازار فساد و سلطه و تجارت مي برند! اين نيز يك ذكر ميكائيلي بود كه چون دريابي بر درياي رحمت محمدي وارد شده اي!

۳۲۰- فقط در عشق است كه آدمي قدر و منزلت و عزّت و شرف و الوهيت وجود را درك و تجربه ميكند و خود را الهي و جهانيان را قدسي مي بيند. و اينست رحمت محمدي بر عالميان و كرامتي كه از تجلّي حق از انسان بر مي خيزد و نابودي را به جاودانگي تبديل مي كند. پس واي بر خيانتكاران در عشق كه به تسخير شيطان در آمده و بدست خود نابود مي شوند!

۳۲۱- هر چيزي كه انسان را به ياد خدا اندازد بي ترديد او را به شوق ديدارش هم مي اندازد و به جستجوي ديدارش. و اين امري طبيعي و منطقي است. بنگر كه خداوند چه مي فرمايد: «آيا در خود تفكر نمي كنيد كه خداوند زمين و آسمانها و موجوداتش را جز به حق نيافريده است! ولي مسئله اينست كه اكثر مردمان ديدار با پروردگار را منكرند» روم ۷ - آيا حق هر موجودي در عالم چيست؟ هر موجود يك نشانه از وجود و حضور خداست كه بايد انسان را به ياد او اندازد. پس هر چه كه آدمي را به ياد او اندازد داراي حضور حق است و حق با آن چيز و محيط بر آن چيز است پس بايستي خداوند از هرچيزي ديدار شود. چرا چنين نمي شود؟ زيرا اكثراً ميل و باوري به ديدارش ندارند! يعني هر موجودي يك منشأ نزول ذكر و مذكّر است كه اين ذكر براي باوردارندگان لقاي الهي موجب لقاي الهي مي شود. «كسي كه اميدوار به ديدار با خدا باشد وقتش ميرسد» عنكبوت۴- يعني منشأ ذكر و رحمت محمدي و نجات و خلق جديد در آخرالزمان چيزي جز باور به ديدار با خدا در حيات دنيا نيست! «هر كه مشتاق لقاي الهي نيست رستگار نمي شود» قرآن- هر كه داراي اين باور و شوق باشد با هر چيزي و هر كاري و هر لحظه اي در ذكر است و ذكري جز اين ممكن نيست. و مجموعه آثار ما جز اين باور و شوق، مقصودي ندارد پس ذكرِ ذكر است و گشاده ترين درب ورود به شهر محمدي و رحمت مطلقه خداست.

۳۲۲- در كل قرآن كريم فقط يك آيه داريم كه اجابت بي قيد و شرط دعا را تضمين مي كند و آن طلب لقاي الهي است: مرا بخواهيد تا شما را اجابت كنم! خدا را خواستن جز ديدارش چه معنائي دارد. مرا بخواهيد نه از من چيزي بخواهيد! و اين آيه نيز از كمال رحمت محمدي است.

۳۲۳- «هر كه به خداوند بد گمان باشد البته هلاك شود» قرآن- بجاي خدا خواهي، خواستن چيزي از خدا خاصه در قلمرو معيشت و رزق دنيوي عين بدگماني و سوءظن بخداست كه اين بدگماني بالاخره به كفر مي انجامد زيرا اين نوع دعاها اجابت نمي شود زيرا «اين خداست كه هركه را بخواهد رزقش را قبض يا بسط مي نمايد» و اينكه «رزق شما در آسمان است و از سوئي مي آيد كه نمي دانيد» قرآن- در حقيقت هر دعائي بدرگاه خدا غير لقاي الهي، شرك محسوب شده و محكوم به ابطال است.

۳۲۴- وقتي در قرآن كريم مي خوانيم كه «اين كتاب ذكري براي عالميان است و هدايتي براي كل مردمان» اين ذكر و هدايت براي توده هاي عامي چگونه ممكن مي شود كه حتّي عربي نمي دانند تا چه رسد به علم كلام و تفسير و تأويل و صرف و نحو و شأن نزول و غيره! همانطور كه هرگز نيامده كه قرآن موجب ذكر و هدايت دانشمندان است. و اين از اسرار قرآن است كه هرگز به آن پرداخته نشده است.

۳۲۵- پس حداقل چيزي كه مي توان فهميد اينست كه آن نوري از قرآن كه ذكر و هدايت براي عالميان است ناشي از خواندن و تفسير قرآن عربي نيست كه جنبه هائي از اين نور و ذكر و هدايت را تاكنون در رساله حاضر نشان داده ايم. زندگي معنوي خود بنده و جريان نزول ذكر و روح و خلق جديدم حجتي بر اين ادعاست زيرا بنده پس از وقوع و نزول اين حقايق غيبي بود كه بتدريج در طي بيست سال با قرآن عربي آشنا شدم و ديدم آنچه كه بر من رخ نموده و زندگيم را كن فيكون ساخته همه در قرآن عربي آمده است و در واقع جمله وقايع قرآني بوده است بي آنكه بدانم. به همين دليل هم در قرآن عربي هركجا كه سخن از ذكر و هدايت خلق بواسطه قرآن است به ضمير دور و غايب بيان شده است: «<u>آن كتابي</u> است كه...» كه سخن بر سر آن قرآن ام الكتاب است كه در نزد خداست و نه اين كتابي كه در نزد مسلمانان است كه البته <u>اين</u> كتاب جلوه اي از نزول <u>آن</u> كتاب مي باشد كه مختص هدايت اعراب است. همانطور كه فرموده «اگر اين كتاب به زبان غير عربي نازل مي شد كسي ايمان نمي آورد»

۳۲۶- اين آيه كه در قرآن مكرر است و در ادعيه امامان ما به وفور ديده مي شود نيز بيان ديگري از ذكر و هدايت و رحمت محمدي بر خلق است: «اي آنكه رحمت تو هر چيزي را فراگرفته و توسعه بخشيده است...» مؤمن۷- از همين منظر است كه علي ع مي فرمايد كه «به هر چه مي نگرم نخست خداوند را مي بينم» اين از رحمت محمدي است كه هر چيزي را در برگرفته است همان رحمتي كه در لقاي الهي حاصل شده است كه همان تجلّي جمال پروردگار است. زيرا كسي كه پروردگارش را ديدار كند ديگر جز پروردگارش را نمي بيند. «هرچيزي نابود است جز جمال پروردگار كه جاويد است» قرآن- اين رحمتي كه هر چيزي را در برگرفته تحت الشعاع نگاه محمدي پس از لقاءالله است كه موجب برپائي آخرالزمان و قيامت است كه غايت توسعه جهان و انسان مي باشد!

۳۲۷- در آيه مذكور بوضوح تعريف خداوند از امر توسعه هم تبيين شده است و آن اينكه فقط تحت الشعاع رحمت محمدي است كه هر چيزي توسعه و رشد مي يابد بخصوص آدمي! و نگاه محمدي، نگاه لقاءاللهي است. پس هر انديشه اي كه حقيقت محمدي را درك و باور كند بر عرصه توسعه و كمال وارد شده و هر دلي هم كه تحت الشعاع اين نگاه قرار گيرد موجب برپائي خلق جديد در انسان است.

۳۲۸- محصل علوم ديني و فلسفه و عرفان نظري اگر با حقيقت محمدي و رحمتش جداً به لحاظ عقلي و علمي آشنا نباشد يعني علم رحمت را نشناسد يا شقي مي شود و يا ماليخوليائي! پديده اختلالات رواني حاد در ميان محصلين اين رشته ها اخطاري در اين باب است و نيز دعوي مهدويت كه به وفور در اين جماعت گزارش مي شود. كسي كه علم رحمت را نداند با معارف توحيدي و عرفاني مبتلاي به اشد استكبار و انانيّت و خودبيني تا سر حد جنون و ماليخوليا مي شود.

۳۲۹- خداي را سپاس كه شعاعي از نور علم رحمتش را بر اين بنده حقير تاباند و مرا توفيق اشاعه اين علمش را اعطا فرمود تا در اين قحطي رحمت و محبت آخرالزماني، اميد و بشارتي براي دلهاي مستضعفين و طالبان هدايت باشد.

۳۳۰- «سوگند به قرآن صاحب ذكر...» قرآن- از اين آيه در مي يابيم كه قرآن همان ذكر نيست بلكه باطن آن ذكر است كه اين باطن بقول رسول اكرم، به حدّ و مطلع قرآني چون رسد شهود الهي ميسر گردد كه غايت ذكر است و ظهور نور رحمت محمدي از قلب قرآن! اينست كه جز اهل ذكر به باطن و حدّ و مطلع قرآني دست نمي يابند. كه چهار فرشته مقرب حامل عرش، نازل كننده و گشاينده اين چهار وجه قرآن در قلوب اهل ذكر مي باشند يعني جبرائيل، عزرائيل، اسرافيل و ميكائيل! زيرا فرمود: قرآن را چهار وجه است: ظاهر، باطن، حدّ و مطلع!

۳۳۱- پيامبر اسلام ص مي فرمايد: «من مبعوث شدم تا مكارم اخلاق را به كمال برسانم» مكارم اخلاق يا اخلاق كريم همان خلق جديد انسان در قرآن است كه كمال اين خلقت و كرامت رسيدن به قلمرو ذوالجلال و الاكرام است. زيرا كمال كرامت انساني در ديدار تجليات الهي از عالم خلق است كه جز وجه الله را نابوده مي يابد: رسد آدمي به جائي كه بجز خدا نبيند!

۳۳۲- اين بدان كه جمله شطحيات عرفا و اولياي حق نيز حاصل طوفانهاي ذكر و در هم شكستن حدود وجود و فناي در ذات حق است و اين همان قلمروهائي است كه خود خداوند در كتابش اظهار بركت مي كند و مي فرمايد كه: «خداوند فزوني يافت». اين فزوني خداوند همان قلمرو پيدايش الله اكبر است. زيرا انسانهاي كامل در قلمرو خلق جديد هستند كه اثبات كننده الله اكبر مي باشند يعني: ما خدا نيستيم بلكه خدا برتر است! اين برتري و تنزيه خداوند از اسماء و صفات است زيرا انسانهاي كامل مظهر اسماء و صفات الهي هستند ولي الله نيستند و الله برتر است.

۳۳۳- همانطور كه معشوق ادعاي برتري نسبت به عاشق خود مي كند و مي گويد كه: چون تو عاشق بر مني پس برتر از تو هستم! برخي از اولياي الهي چنان در رحمت و محبت او غرق مي شوند كه اناالحق گفته و گاه خود را از خدا هم برتر مي خوانند. و اين همه از عشق و توحيد و فناست و نرد عشق باختن با حضرت حق است. و اينجاست كه خداوند هم مي فرمايد: من هم افزون شدم از انساني كه آفريدم: فتبارك الله احسن الخالقين! و اين باطن قرآن است كه همه ذكر است و رحمت و محبت حق به خلق!

۳۳۴- از همسر محبوب پيامبر پرسيدند كه: شوهرت چگونه مردي بود؟ با تأملي پاسخ گفت: او قرآني بود! و در اينجا اين كلام قرآن تداعي مي شود كه: همانا كه او رسولي كريم است و او قرآن است.

۳۳۵- قرآن چندين نام و صفت دارد كه جملگي از اسماي الهي است: كريم، حكيم، عظيم، مجيد، علي و غيره! و اينها جمله مقامات انسانهاي قرآني است كه مظاهر اسماء الهي شده اند و مصداق قرآن ناطق و زنده! «و براستي كه او قرآن است» قرآن- و اين از اعجاز و جادوي ذكر است. «آيا كسي هست كه ذاكر شود» قرآن-

۳۳۶- ذكر چون بر فطرت نشيند و فطرت را برپا كند جمال انساني- الهي قرآن رخ نمايد كه اين جلوه اي از مطلع قرآن است. روايتي از رسول اكرم نيز اين معنا را تصديق مي كند. و خود اينجانب نيز با چنين جمالي در دو تجلي روبرو شدم كه چهل شب تا به سحر در مقابل رويم نشسته بود. كه در اين باب دچار حيرتي شديد شده بودم كه مدّتي

بعد با ديدن روايتي نبوي آرام گرفتم و به يقين رسيدم. و تعيّن اين آيه كه: براستي كه او فرستاده اي كريم است و همو قرآن است!

۳۳۷- مگر نه اينكه صورت انساني عصاره امّ الكتاب و برترين حجت خدا بر كائنات است. پس همه مفاهيم قدسي در كمال به جمال انساني رخ مي نمايند كه وجهي از وجوه پروردگار در نزد انسان است.

۳۳۸- بدان كه ذكر غايت و مقصود ذاتي شريعت و احكام شرع است و آن دستيابي به نوافل است كه در محورش شب زنده داري عارفانه قرار دارد چرا كه بقول قرآن كريم در شبها قلوب، كلام الهي را شديدتر مي شنود پس شب زنده داري عبادي براي احياي مستمر دل است تا دل از دنيا منزه و پاك گردد و در احاطه حق قرار گيرد تا بقول حديث قدسي «خداوند چشم و گوش و دست و پاي مؤمن مي شود» يعني مؤمن با چشم خدا ببيند و با گوش او بشنود و با دستان او معامله كند و با پاهاي او قدم بردارد. و اين غايت ذكر است و مقام مذكوريت و مخلوقيت محض!

۳۳۹- رسيدن به ذكر رسيدن به خدا در خويشتن است و لذا ياد او دمادم با فرد اهل ذكر است زيرا خداوند همنشين با ذاكر خويش است تا آنجا كه جانشين او مي شود يعني چشم و گوش و دست و پاي او مي شود. و اين مقام خلافت اللهي انسان است تا آنجا كه فرد مجراي ذوالجلال و الاكرام مي شود و جهان هستي را عين حق مي بيند يعني هر چيزي را سكّاني از عرش و كرسي پروردگارش مي يابد.

۳۴۰- وقتي كه دل جايگاه او و ياد او شود ذهن هم قلمرو قلم حق شده و جهان هستي و بشريت را مظهر اسماءالله مي يابد و اين همان فكر است در فرهنگ قرآن: ذكر را بهمراه بينات و كتابها بر تو نازل كرديم تا تو هم بيان كني براي مردمان آنچه را كه بر آنان نازل شده است تا شايد تفكر كنند. قرآن- زيرا آنچه كه بر مردم نازل مي شود چيزي جز اراده حق و افعال و صفات اسماي او نيست كه در مردم جاري مي شود. «و اين سنت خدا در خلق است كه تغيير نمي پذيرد» قرآن-

۳۴۱- انسان تا مخلوقيت همه عمرش را سال به سال و ماه به ماه و روز به روز و لحظه به لحظه در دستان خدا نبيند ذاكر كامل نشده است.

۳۴۲- و امّا اين سؤال كه: اگر انسان و جمله اعمالش آفريده شده است پس چرا مسئول اعمال و سرنوشت خويشتن است؟ كسي كه براستي خود و همه اعمال و سرنوشت دنيوي خود را مخلوقيت و مفعوليت خود بدست و اراده حق ببيند و بر آن شهادت دهد تسليم رضاي اوست و چنين كسي مسئول اعمال خويش نيست همانطور كه درباره عباد الله المخلصين چنين آياتي در قرآن مكرراً به چشم مي خورد. ولي كسي كه همه اموراتش را مني مي كند طبعاً مسئول آنهم جز خودش نمي تواند باشد. هر كه اوست پس اوست و هر كه من است پس خودش است، به همين سادگي! و امّا تفاوت در چيست؟ تفاوت جز در نوع نگاه و معرفت در حق خويشتن و اعمال و سرنوشت خود نيست: آنكه خود را خدا مي بيند و آنكه خدا را خود مي سازد و مي گويد اين منم! و خدا هم مي گويد: خودت باشد به مسئوليت خودت! اين فرق بين ذاكر و كذاب است. كسي كه همه خير و شر زندگيش را از حق مي بيند و كسي كه خيرات خود را از خود و شرارتهايش را به ديگران و گاه خدا نسبت ميدهد! اين فرق آدم خودشناس و خودگريز است. كه اولي غرق در رحمت اوست و دوّمي مجبور و مفلوك و مغضوب است در حاليكه تظاهر به اختيار مي كند.

۳۴۳- و امّا انسان مخلص و مذكور حق كه كل وجودش را با خدا معامله كرده است مسئول بيداري و ارشاد و هدايت مردم است. يعني از بار عدميت خود وارهيده و بار عظيم خلافت خلق را به دوش مي كشد!

۳۴۴- ولي كسي كه به بهانه و سوء استفاده از اين معارف عرفاني از زير بار مسئوليت خودش گريخته و حتي مسئوليت خانواده اش را هم نمي پذيرد بازيچه شيطان شده است مثل كسي كه با توسل به اين سخن كه روزي از خداست كار و فعاليتهاي معيشتي و اجتماعيش را رها كرده و با توسل به اين سخن كه همسر و فرزندان دشمنان و فتنه دين هستند خانواده اش را نيز رها كرده و دست آخر سر از تيمارستان در مي آورد و پاي منقل! مثل بسياري از پيروان فرقه هاي درويشي! اينان يادشان ميرود كه علي ع كه رزق از دست خدا مي خورد روزي هجده ساعت بيل و كلنگ مي زد و نخل مي كاشت و چاه احياء مي نمود و وقف مردم مي ساخت و يا بدهيهاي رسول خدا را صاف مي كرد.

۳۴۵- انسان مؤمن تا كار نكند نمي بيند كه رزقش از آسمان مي آيد. تا نماز نخواند نمي بيند كه نمازگزار اصلي اوست. تا مسئوليت خانواده اش را عهده دار نشود نمي بيند كه خود نيست كه رزاق و حافظ خانواده است. انسان در فعاليتها و مسئوليتهاي خويش است كه خود را مخلوق مي يابد. فرق انسان از حيوان و گياه همين است. زيرا همه چيز براي انسان است و انسان از براي خداست.

۳۴۶- انسان تا من خود را در انواع فعاليتها و مسئوليتهايش نيازمايد و عدميت و بي ارادگيش را در نيابد با خدايش روبرو نمي شود و روي به وجود نمي كند و بلكه منِ عدمي خود را وجود و خدا مي پندارد و اينست راز واژگوني بشر تا آنجا كه فرد در سيطره شيطان كوس اناالحق زده و خود را منجي بشريت مي پندارد. امروزه در همه جا با گروه كثيري از اين نوع آدمهاي شيطان زده روبرو هستيم. كه اين به دليل تقريب عوالم و ظهور غيب است كه همه اذكار الهي و ابليسي در دسترس بشر قرار گرفته است كه نفوس بي تقوا مشمول القائات و نجواهاي شيطاني مي شوند. كه اگر علماي ربّاني مردمان را از اين واقعه آخرالزماني با خبر نكنند و هشدار ندهند روز به روز به تعداد قربانيان شيطان افزوده مي شود.

۳۴۷- بدان كه ظهور جهاني امام زمان، عين ظهور وجه اعلاي پروردگار و مقدمه قيامت كبراست و هر چه كه به اين ظهور نزديكتر مي شويم عوالم غيب به عين مي آيند و بر آسمان دنيا وارد مي شوند بهمراه ورود جمال اعلاي حق! پس قدرت اذكار غيبي در قلوب بشريت هم شديدتر مي شود كه يا الهي و يا شيطاني است. از آنجا كه اين عوالم نيز مستمراً به يكديگر نزديكتر مي شوند تشخيص حق و ناحق بودن اين اذكار دقيقتر و سخت تر شده و جز كساني كه داراي اماماني عارف و باطن بين هستند مابقي مردم فريب ميخورند و جذب دجالان مي شوند زيرا وعده هاي دنيوي ميدهند و مطابق نفس اماره مردمند!

۳۴۸- امروزه جنگ بين فرقه ها و اقوام و گروههاي بشري در سراسر جهان كه روز افزون است حاصل نبرد بين پيروان اين اذكار است. كه در نخستين مرحله جنگ بين كفار و منافقين است كه به پيروزي كفر به نفاق منتهي مي شود و مرحله دوم جنگ بين كفار و مؤمنين است كه به ياري امام زمان به پيروزي مؤمنين مي رسد.

۳۴۹- «و نفرستاديم پيش از تو مگر رجالي را كه به آنان وحي كرديم بگو اين حقيقت را از اهل ذكر بپرسند اگر نمي دانند» انبياء۷- زيرا اهل ذكر در دلهايشان با انبياي سلف محشورند. پس اهل ذكر حامل وحي همه پيامبران سابق مي باشند پس بنگر كه مقام ذكر تا چه حد است. اينجانب حقيقت اين آيه را در همان نخستين واقعه نزول ذكر در حشر همه انبياء و اولياي الهي با خود دريافتم هر چند كه خود اين آيه را سالها بعد ديدم.

۳۵۰- «هيچ ذكر جديدي از سوي پروردگارشان بر آنان نيامد مگر آنكه آنرا به بازيچه گي شنيدند زيرا دلهايشان بازيگر است و اينكه اسرار ظالمان را پنهان مي دارند و نجواكنان با خود مي گويند اين هم بشريست كه جادو مي كند و خوابهاي خود را ذكر مي نامد. بدانيد كه به راستي به سوي شما كتابي نازل كرديم كه در آن ذكر شماست كه شما را با خودتان روبرو مي كند. آيا تعقل نمي كنيد» انبياء۱۰-۲ از اين مجموعه آيات نتايج بزرگي درباره راز ذكر پذيري دلها وجود دارد از آن جمله اينكه انسانهايي كه با ستمگران دوستي و رازداري مي كنند دلهايشان بازيچه است و داراي اراده تصديق حقايقي كه مي يابد نيست و ديگر اينكه ديننداري آنها نيز اسير سنتهاي جاهلي كهن است كه به ارث رسيده است و بارها تبديل و تحريف گشته است و لذا هيچ ذكر جديدي از جانب خدا را بر نمي تابند و آنرا يا انكار مي كنند و يا جادو مي نامند و نكته ديگر اينكه هر ذكر حقي مخاطبانش را با تماميت خودشان روبرو مي سازد و در واقع ياد خدا مترادف با ياد خودشان مي شود. ولي اساس كفرشان اينست كه اصلاً حق الهي بشر را منكرند كه بازيگري قلوبشان عين خودمسخرگيشان مي باشد كه هيچ عزت و شرفي براي خود قائل نيستند و لذا با كساني دوستي مي كنند كه آنها را تحقير كند و از اين تحقير لذت مي برند براي همين هم اسرار ظالمان را پنهان مي دارند. پس بدان كه ياد خدا همواره مترادف با ياد هويت اعلائي خويشتن است كه از دست رفته و بايد دوباره بازگردد. اينست كه خداوند به كساني كه ذكري را يافته و ايمان آورده اند مي فرمايد: شما برتريد پس خود را در قبال كافران تحقير مكنيد و تحقير مپذيريد.

۳۵۱- بدان كه هرگاه ذكر جديدي به سوي مردم مي آيد خداوند بينات و حجتهاي محكم و مكرري را در خواب و بيداري در درون و برونشان به آنان مي نمايانَد تا بدانند كه او حق است براي همين است كه همانطور كه قرآن مي فرمايد دلهايشان يقين دارد ولي زبانهايشان انكار مي ورزند و علت اصلي هم همانگونه كه قرآن مي فرمايد اينست كه ديدار پروردگارشان را باور ندارند زيرا بشري مثل آنهاست. زيرا در آخرالزمان ذكر اعظم الهي كه درب رحمت محمدي است ظهور حق از انسان است و كسي كه اين را باور دارد به قول قرآن همواره به جستجوي جمال رب است در صور بشري و اين مصداق آشكار اين آيه است كه: همه صورتها (وجه) صورت خداست. و اين قلب ذكر

مهدوي از رحمت محمدي است. و مصداق اين آيه نيز كه در قرآن تكرار شده است كه: «هر چيز و هر كسي بر صورت خود عمل ميكند» زيرا مگر نه اينست كه همه اعمال بشر مخلوق خداست و مفعول اراده اوست و چون جمال بشري در آخرالزمان از رحمت محمدي جملگي وجه الله شده است پس جمال هركسي كه به قول امام صادق ع عصاره ام الكتاب و امر خداست فرمانده كل قواي وجود اوست يعني جمال هركسي سازنده سرنوشت اوست و آنكسي كه اين حقايق را باور كند و كل موجوديت و جمالش را به زير سؤال ببرد كه «من كيستم» بر عرصه خلق جديد رحماني وارد شده است و لذا قرآنيت وجودش ساري مي گردد كه: رحمٰن تعليم داد قرآن را و آفريد انسان را. اين ذكر را نيز درياب كه جامع همه اذكار اين كتاب است.

۳۵۲- پس به يقين دان كه رحماني ترين و فراوان ترين و عريانترين اذكار در آخرالزمان جمال انسانهاست. پس آيا رحمتي برتر از اين ممكن است. فقط كافيست كه اينهمه بينات و آيات و روايات قدسي و حكمتهاي محسوس را باور كني و يك بار دگر به چشم اين باور خودت را در آئينه بنگري كه: آيا من اوست؟ آري، تو خودت نيستي بلكه اويي و نه اينكه او تو باشي. و هركه فرق اين دو معنا را يافت علم فرقان آخرالزماني را يافته است و نيز فرق بين توحيد محمدي و توحيد ابليسي را. «فقط آنانكه در جستجوي ديدار رب خويشند بر هدايتند و هر آنچه كه نماز بر پا مي دارند و صدقه و انفاق مي كنند و صبر پيشه مي كنند به همين نيت است و اينست صبر جميل.» قرآن-

۳۵۳- پس ذكري داريم كه از زبان فراتر نمي رود و آن ورد است. ذكري داريم كه به دل مي رسد و دل را خاشع و مست مي سازد و حال را منقلب نموده و گاه ايجاد موت مي كند و در آن موت لقاي رب حاصل مي شود. ذكري داريم كه در ذهن تبديل به تفكر در باب اسماء و صفات الهي در خلق مي شود. و ذكري داريم كه روح را به معراج مي برد و سير آسمانها مي كند. و ذكري داريم كه ذاكر را مظهر جلال و جمال حق مي سازد در وجه هريك از اسماي الهي. و ذكري داريم كه ذكر ذكر است و مولد عرفان و حكمت حق است. و ذكري داريم كه دل آدمي مذكور حق است و او شنواي كلام خداست. «آنرا كه دلي است كه با آن مي شنود و مي بيند» قرآن- بدان كه فقط امام مطلق است كه پروردگارش را بي واسطه مي شنود و مي بيند و مابقي ذاكران ملائك و ارواح طيبه انبياء و اولياي الهي را مي شنوند و مي بينند. و ذكري داريم كه تعين و هو علي كل شي شهيد است يعني خداوند از هريك از موجوداتش درك و شهود مي شود و اين ذكر عرش است.

۳۵۴- در جامعه ايكه حاكميت ديني و اسلامي دارد يكي از مهمترين مسئوليت حكومت اينست كه ذاكران الهي در جامعه را به مردم بشناساند تا مردم جذب اولياي شيطان و مترجمين نجواي ابليس نشوند و هلاك نگردند و بلكه از بركات حيات بخش ذكر خدا بر زمين برخوردار شوند تا از سيطره شياطين آريل (شياطين رسانه اي و ماهواره اي) مصون باشند.

۳۵۵- و اما موانع رسيدن ذكر حق به قلوب مردمان چيستند؟ در اين باب به دو رساله «قيامت نامه» و «از خود تا خودآ» از اينجانب رجوع شود.

۳۵۶- ولي بدان كه كتابهاي ذكر و خاصه قرآن كريم سرچشمه جاودان جوشش اذكار الهي به صورت نور در قلوب اهلش مي باشند. و اما برخوردار شدن از اذكار قرآني و انوار الهي آن مستلزم طهارت دل است «به آن دست نمي يابند الا پاك شدگان» قرآن- و اما پاك شدگان چه كساني هستند؟ طهارت دل نيز درجات دارد و حداقلش اينست كه دل آدمي لااقل يك بار به نور ذكر يكي از مردان حق، لرزيده و بيدار شده باشد تا بتواند غير حق را از دل براند و مراقبه بر دل داشته باشد. زيرا نور ذكر است كه دل را بيدار و زنده ساخته و به خود مي آورد و پاسبان حريم حق در جان مي سازد.

۳۵۷- بدان كه كلام مردان حق حامل درجاتي از نور ذكر براي مردمان است كه قلوب مؤمنان را جذب و نرم مي كند و خاشع و متجلي مي سازد ولي قلوب كافران را شقي تر نموده و دفع مي كند. و اين راز جاذبه و دافعه وجود مردان خداست. زيرا چون قلوب كافران در مقابل ذكر مقاومت مي كند تا آنرا نپذيرد خودبخود در خودش ثقيل و سخت و شقي مي شود. «اين خود شمائيد كه به خود ستم مي كنيد و خدا به كسي ستم نمي كند» قرآن- قطبي شدن جامعه بشري در عرصه ظهور هم حاصل چنين واقعه اي است.

۳۵۸- اين بدان كه كمترين و حداقل ذكر اينست كه آدمي با زبانش كلمات توحيدي را مكرراً بر ذهن و دلش تلقين كند كه چه بسا به ناگاه دل زنده و ذاكر شود. به شرط آنكه اين نوع ورد به قصد ذكر و با معرفت باشد نه براي ثوابهاي دنيوي و يا حتي اخروي!

۳۵۹- نيت ذكر در ورد و نماز و دعا اينست كه فرد به قصد ذاكر ساختن دلش و زنده و شنوا و بينا نمودن دل جهت شنيدن و ديدن پروردگارش كلام الهي را بر زبان جاري سازد كه متأسفانه به ندرت چنين است.

۳۶۰- از آنجا كه فطرت بشري فطرت الله است پس خودبخود حامل همه اسماء و صفات خداست كه هركسي لااقل يكي از اين صفات را در خود فعال و جاري دارد ولي متأسفانه اكثر آدمها با اين امانت الهي تجارت و خيانت مي كنند. يعني به جاي آنكه آن اسم و صفت الهي را به صورت ذكر در خود جاري كنند آنرا پنهان داشته و در خود سركوب مي كنند و اين ايجاد شقاوت مي كند.

۳۶۱- مثلاً زنان مظهر آشكار و جاري شده رحمت و انس و لطف پروردگارند. ولي متأسفانه اكثر زنان با آن تجارت و سلطه مي كنند يعني آنرا جاري نمي كنند و اين شقاوت محض است كه به صورت مكر و ناز و ريا خودنمائي مي كند. اين ذكريست كه آنرا جاري نمي كنند و بخل مي ورزند. «بخل نمي ورزند الا بخودشان» قرآن-

۳۶۲- هركسي لااقل داراي يك استعداد ويژه و منحصر به فرد خويش است كه آن اسمي از خداست كه به صورت صفت در او جاري و فعال است و اين ذكري از جانب خداست تا در او جاري شود تا ديگران از آن برخوردار شوند. ولي بسياري اين نعمت الهي را تبديل به تجارت و مكر و سلطه مي كنند و لذا به تدريج آن را از دست مي دهند. در حاليكه با جاري نمودن آن به تدريج به سائر اذكار و اسماء الله در خود ميرسند. اين همان انفاق در راه خداست و جاري كردن شراب از رحيق مختوم! مطففين۲۸-۲۵

۳۶۳- بدان كه هر ذكر در آدمي به صورت نوعي استعداد و رحمت و كرامت ويژه، همچون شرابي حيات بخش و بشارت دهنده و اميدوار كننده به رحمت و هدايت الهي است. پس هركسي كه آن را داراست بايد كه آنرا براي همگان يا طالبانش جاري سازد و اين تلاش انسان براي رسيدن به سرمنشأ ذكر و آن صفت الهي است كه او را به خدا ميرساند: اي انسان كه به سوي پروردگارت تلاش مي كني او را خواهي ديد. سوره انشقاق-۶ - اين رحيق مختوم (كوزه شراب مهر شده) جان آدمي جز براي ديگران قابل گشايش و جاري شدن و نوشيدن نيست. «و آنانكه اين شراب مهر شده را براي نزديكان خود جاري مي سازند» مطففين۲۸- آدمي تا اذكار و نعمات الهي خود را به ديگران انفاق نكند دست خودش هم به آن نمي رسد و در وي تبديل به سنگ و شقاوت مي شود و استكبار! «پس از نعمات پروردگارت سخن بگوي» الضحي ۱۱-

۳۶۴- پس بدان كه هيچ كس فطرتاً فاقد ذكري زنده و جاري در خود نيست كه اسمي از صفات حق است نهاده در خلقتش در ازل! كه بايستي حقوقش را ادا كند و آن را تجارت نكند و به باد ندهد بلكه انفاق نمايد و سخيانه در مردم جاري سازد. «امانات الهي را رعايت كنيد و به دست اهلش برسانيد» قرآن –

۳۶۵- و برحذر باش از القائات شيطاني و اذكار جنّي موجود در اين عرفانهاي بازاري از نوع درويشي و هندي و انگليسي كه عقل و ايمان و وجدان را در شما زائل مي سازد. امروزه هزاران نفر بدين طريق تباه شده و چه بسا ديوانه گشته و مادام العمر مبتلا به داروهاي روان گردان شده اند.

۳۶۶- برحذر باشيد از اين دكانهاي عرفان فروشي و روح فروشي و ذكر فروشي و انرژي فروشي و فرشته و اجنه فروشي كه جز شياطين را به جان شما نمي اندازند و خود اولياي شيطانند. بنده بسياري از اين قربانيان را ديده ام كه از شر اجنه و شياطين رهائي ندارند و گاه كارشان به خودكشي و ديوانه خانه مي رسد.

۳۶۷- شايد تنها ارزش الهي سواد و نوشتن و خواندن يعني قلم اكتسابي اين باشد كه آدمي همواره زندگي پشت سرش را به ياد آورد و صادقانه بنويسد كه اين امر به تنهائي شاهراه معرفت نفس و مكاشفه اذكار الهي در فطرت خويش است كه بسيار بندرت اهل سواد چنين بهره اي از قلم خود مي برند. اين وجهي از همان «نون و القلم» است كه آدمي را از جنون و نسيان و ماليخوليا مصون مي دارد. «سوگند به قلم و آنچه مي نويسند كه شما مجنون نيستي» قلم ۲-۱ اين «شما» فقط رسول خدا نيست بلكه آن فرشته اي است كه با اهل صدق و ايمان در وادي نوشتن اسرار و اذكار زندگيشان همراهي و مصاحبت مي كند. زيرا همه اهل ذكر با ملائك ويژه خود محشورند همانطور كه مثلاً بر سر نماز هم ملائك، اهل ايمان را همراهي و مصاحبت مي كنند. بخشي از سلامي كه در پايان نماز عرضه مي كنيم اين ملائك را مخاطب مي سازد.

۳۶۸- يكي از ذاكرانه ترين و لذا ماندگارترين آثار قلمي در تاريخ همين اتوبيوگرافي (زندگينامه خود را نوشتن) مى باشد. از آثار هومر و هسيود در روم باستان و ضيافت افلاطون در يونان تا اوپانيشادها در هند باستان كه جمله

انواع زندگينامه نويسي معنوي و فكري است تا اناجيل چهارگانه هم كه دقيقاً همينطورند و متون عهد عتيق. و ارداويرافنامه كه مشهور به كهن ترين اثر ادبي- روحاني در ايران باستان است. احاديث قدسي جهان اسلام نيز از همين سبك نگارش به شمار مي آيند كه پس از قرآن، مقدس ترين متون اسلامي ما هستند. و قرآن را نمي گويم كه اصلاً چيزي جز ذكر روح محمدي نيست و دقيقاً كتاب وجود روحاني پيامبر است كه از خزانه وحي الهي استخراج شده است به مدت حدود بيست سال كه قدسي ترين و كاملترين و دقيق ترين زندگينامه يك انسان است و زندگينامه هر انسان كاملي هم جز اين نمي تواند باشد زيرا قرآن همان بازخواني لوح محفوظ وجود محمدي است كه بزرگترين جلوه از رحمت محمدي بر عالميان است زيرا كتاب وجود كمال انسان و انسان كامل است.«پس اينك بخوان كتاب وجودت را كه خود براي خواندن آن كافي هستي» قرآن- براي همين است كه رسول خدا مي فرمايد «زين پس فقط رهروان معرفت نفس به حقايق دين من نائل مي آيند» و بدان كه دقيق ترين و سريعترين روش معرفت نفس همان قلم زندگينامه نويسي است.

۳۶۹- مجموعه دائرة المعارف عرفاني شيخ اكبر محي الدين ابن عربي كه بالغ بر پانصد رساله است و حتي به اعتراف غربيان، بزرگترين نابغه قلمرو معرفت ديني در كل تاريخ بشر است چيزي جز زندگينامه نويسي خود او نيست يعني به ياد آوردن گذشته اش! و خود او بارها در آثارش اذعان دارد كه فرشته اي به او املاء مي كند و جمله اين رسالات الهامات غيبي هستند. هر كه قلم معرفت نفس خود را بردارد و بنويسد ياري الهي و الهامات غيبي را با خود كشف مي كند. «سوگند به قلم و آنچه كه مي نويسند كه مصاحب تو ديوانه نيست!» اين قلم الهي، جز قلم معرفت نفس نيست و خواندن كتاب وجود! به شرط رعايت صدق و عدل كلمات! پس اين قلمي ذوالفقاري است كه انسان خود را كالبد شكافي مي كند و هزاران لاي نفس خود را برش مي دهد و مي بيند و مي خواند و مي نويسد. اينست جهاد اكبر! و اين قلم، برترين رحمت محمدي در نزد اهل ذكر است. و بدان كه اگر صادقانه و عادلانه و دليرانه بنويسي و قيامت خود را بدست خود براي خود برپا كني بي ترديد به قرآن مي رسي و قرآني مي شوي: تا بخوانم عين قرآنت كنم- مولوي

۳۷۰- شاهديم كه در پايان سوره قلم، كافران اهل ذكر را ديوانه مي خوانند. و خداوند مي فرمايد كه اين ذكري براي همه جهانيان است يعني همه را به ياد خودشان مي اندازد و با خودشان روبرو مي كند و قيامتشان را بر پا مي سازد كه اين آستانه لقاءالله و خلق جديد است. «كافران نزديك بود كه با نگاهشان تو را بكشند چون ذكر را شنيدند و مي گويند او ديوانه است. و نيست مگر ذكري براي جهانيان» قلم ۵۲-۵۱

۳۷۱- و نيز شاهديم كه خداوند از قلم خود و اهل قلم ذكر چه دفاعي مي نمايد و چه غيرتي نشان مي دهد كه چنين غيرت و دفاعي در هيچ كجاي قرآن در قبال هيچ پيامبري ديده نمي شود . منكران ذكر و قلم ذاكرانه را به همه رذالتهاي ممكنه متهم مي نمايد: پس هرگز اطاعت مكن از اين سوگند خواران كذاب و بي ارزش و عيب جويان جاسوس و دشمنان نيكي و تجاوزگران گناهكار و ترشرويان حرامزاده... كه چون ذكر بر آنان خوانده شود گويند كه اينها قصه هاي قديمي است. قلم ۱۴-۱۰

۳۷۲- پس بدان كه قلم عرفاني در نزد خداوند چه قداست و شرفي دارد كه مشابه آنرا در قرآن كريم درباره هيچ امر ديگري نمي توان يافت. و بدان كه «ن و القلم» همان قلم ذاكران است كه مسئول تبيين ذكر براي مردمان هستند. «ذكر را به همراه بينات (مكاشفات غيبي) و كتابها بر تو نازل كرديم تا بيان كني براي مردمان آنچه را كه بر آنان نازل شده است تا تفكر كنند» نحل ۴۴- اين اهميت حيرت آور قلم در نزد خدا به دليل آن است كه جايگزين نبوت در آخرالزمان است بخصوص در عرصه غيبت امام. بدان كه قلم در آغاز زمان خلقت در دست خدا بود كه بواسطه اش جهان و انسان را آفريد. و اينك يك بار دگر در آخرالزمان به ميان آمده است ولي در دست انسان است يعني ذاكران كه بواسطه اش خلقت جديد انسان را برپا مي كنند كه پيام آور اين خلقت محمد ص است و شأن نزول آن هم علي ع!

۳۷۳- ظاهر قرآن، خلقت قديم است ولي باطن قرآن، خلقت جديد است و به باطنش جز به نور ذكر راه نمي توان يافت.

۳۷۴- هر كه به نور ذكر وارد خلق جديد شد به تدريج درمي يابد كه اين قرآن است كه او را آفريده است يعني قلم حق! و نيز مي بيند كه خلقش سراسر قرآني است اگر بتواند قرآن عربي را بخواند و فهم نمايد. و نيز اينكه قرآن يعني همين قرآن عربي تماماً كلام الله است و نه ترجمه پيامبر از ام الكتاب به زبان عربي، آنگونه كه برخي از علما مي پندارند كه ظاهراً ابن عربي هم در فتوحات مكيه بر چنين باوري است كه به نظر ما اين بند از كتابش نيز در جرگه دخل و تصرف منافقان قرار دارد وگرنه محال است يك چنين عالم و عارفي كه ظاهر و باطن قرآن را حامل

است اين آيات را نديده باشد كه خداوند چگونه به رسولش مي فرمايد كه: در تكرار وحي شتاب مكن از ترس آنكه از ياد ببري بلكه ما خود آن را برايت جمع مي كنيم و به يادت مي آوريم!

۳۷۵- پس بدان كه امروزه بر روي زمين تنها كتاب آسماني كه عين كلام الله مي باشد قرآن است و لاغير! هرچند كه ممكن است به باور بسياري از علماي سني و شيعه، برخي از آيات جابجا شده باشند و يا حتي حذف گرديده باشند و داراي ترتيب نزول نباشند ولي هر آنچه كه هست يكايك آياتش كلام خداي رحمان است بي ترديد! اين حقيقتي است كه خود اينجانب به تازگي درباره اش يقين يافته ام در جريان ذكري كه از سوي خود قرآن حاصل آمد.

۳۷۶- و اين را نيز بدان كه هيچكس بواسطه قرآن عربي به ذكر نرسيده است بلكه بواسطه ذكر به قرآن عربي و اسرار و حقايقش رسيده است يعني از طريق معرفت نفس عرفاني آنگونه كه خود رسول خدا فرموده كه: زين پس فقط رهروان معرفت نفس به حقايق دين من (قرآن) نائل مي آيند! و اين نشان دهنده رحمت جهاني محمد ص است بر جهانيان كه دين و كتابش فراقومي و فرازباني است. اگر قرار بود كه زبان عربي درب ورود به قرآن و كتاب خدا باشد مي بايستي ابوجهل از نخستين مؤمنان و ذاكران باشد چون تنها استاد مسلم ادبيات عرب و يك فيلسوف بود كه نظيرش در شبه جزيره عرب آن روزگار نبود. در حاليكه پس از محمد و علي، يك عجم به ذكر قرآن رسيد و عين قرآن شد و آن سلمان فارسي بود و سپس عمار و بلال حبشيِ برده و بيسواد و امثالهم بودند.

۳۷۷- و بدان كه ذكر الهي وقت نيمه شب، آنگاه كه نفوس مردمان در خواب است عميق تر بر دل مي نشيند زيرا بزرگترين حجاب دل آدمي مردم هستند و نزديكترين مردم يعني خاندان و نژاد كه كمال قلبي شدن ذكر به وقت صبح سحر است كه آن را فجر نامند كه چه بسا چشم دل را مي گشايد و مشاهده حق حاصل مي گردد. «بدان كه قرآن به وقت فجر مشهود مي آيد و باشد كه به مقام محمود در نزد پروردگارت نائل آيي» سوره اسراء۸۱-۸۰ و بدان كه مقام محمود همان مقام محمدي است كه مقام لقاء الله مي باشد و از اين روست كه خداوند در كتابش رسول و مؤمنانش را مكرراً دعوت به شب زنده داري ذاكرانه فرموده است. و اتفاقاً براي اين بنده نيز شهود محمدي، در يك صبح سحري رخ نمود كه آسمان شكافته شد و وعده الهي محقق گرديد. «سوگند به آسمان چون شكافته شود و آنكه براي پروردگارش شايسته گردد... و آن انساني كه به سوي پروردگارش تلاش كرده است بالاخره ديدارش كند». انشقاق ۶-۱. كه اين شهود با حضور و شهادت رسول خدا در كنارم بود كه ممكن شد. «ترا نفرستاديم مگر اينكه شاهد باشي و اميد بخش و هشدار دهنده» قرآن- و بدان كه اين سه وجه و سه ماهيت كلي از نزول ذكر محمدي بر مؤمنان امت است يعني شهادت، بشارت و نذارت (هشدار).

۳۷۸- «و خداوند از ورايشان بر آنان محيط است و بلكه او قرآن مجيد است در لوح محفوظ» بروج۲۲-۲۰ و نيز در همين سوره چند آيه قبل از اين مي فرمايد: «و او صاحب عرش مجيد است كه از آنجا داراي اراده اي مطلق است». از اين آيات به وضوح بر مي آيد كه عرش مجيد خداوند و قدرت اراده مطلقش و احاطه اش بر خلق همان قرآن است كه در مقامي مجيد است بر عرش مجيد و در مقامي ديگر كريم است همچون قرآن كريم و بر عرش كريم و در مقامي دگر حكيم و عظيم است در قرآن حكيم و عظيم و از عرش مشابه اش. در اينجا قدرت مطلقه پروردگار و عرشهايش و قرآنش اموري مترادف و يگانه اند. فقط به نور ذكر است كه مي توان اين مفاهيم حيرت آور را دريافت. آري، خداوند همان قرآن است. قرآني كه به نور ذكر همان نور علم و حكمت و عرفان است و خداوند اين نور است. زيرا وقتي كه مي فرمايد من با ذاكرانم هستم پس گوئي ياد او خود اوست و اين ياد جز از قرآنش نيست. و حتي ديدار خدا نيز همان ياد اوست. كافيست كه جداً به ياد داشته باشي كه اوست در دل و باطن تو و اوست ظاهر و صورت تو و نيز هر آنچه كه تو را احاطه كرده است. باور اين معنا منشأ ديدار اوست و همه اينها قرآن است كه مجيد و كريم و حكيم و عظيم است و اينها همه اسماء خود اوست. پس بدان كه قرآن چه معجزه جادوئي و حيرت آوريست كه عقول در فهم عظمتش سرگردانند.

۳۷۹- پس مپندار كه خداوند از يادش جداست و يادش از جنس تخيّل و تصور است يعني ذكر عين حضور و وجود حق است. «و بدين گونه قرآن را رازگشايي كرديم آيا هيچ اهل ذكري هست» قرآن-

۳۸۰- انسان فقط به اين دليل است كه مي تواند خدا را ياد كند كه خداوند در همه حال و در همه جا و از همه سمت از درون و برون و از هر شيء و نگاهي با اوست و در حقيقت خود خود اوست و تصور غير خدا از خود جز عدم نيست پس به ياد آوردن خدا جز به ياد آوردن خود نيست. «و تا خدا نخواهد كسي او را به ياد نياورد» قرآن- و كسي كه او را به ياد نمي آورد وجود ندارد و هركه او را به ياد آورد خلقتش آغاز مي شود آنهم با قرآن و تبيين قرآني آن: «خداي رحمان تعليم داد قرآن را و آفريد انسان را و آموختش بيان را» سوره رحمن-

۳۸۱- پس بنگر که یادش خود اوست و او خودش را در عدمیت بشر به یاد مي آورد به یاد عدم و این نطفه خلق جدید است. و بدان که حقیقت ذکر هرگز تا این حد عیان و بیان نشده بوده است. یعني که خدا همان قرآن است و نور ذکر. در این معنا بمان!

۳۸۲- به همین دلیل است که ذکرش و قرآنش به وقت سحر منجر به شهودش مي شود. این شهود نیز هم اکنون به وقت صبح سحر رخ نمود. صدق الله العلي العظیم.

۳۸۳- بدین ترتیب هر گاه که یادش مي کني بدان که تو را مي نگرد از همه سو در درون و برونت و از ذرات جانت و اصلاً تو دیگر او نیستي بلکه همه اوست. چون این راز را در هر یادي به یاد آوري ممکن نیست که مشهود نیاید و این ذکر ذکر است.

۳۸۴- پس بدان که ذکر و ذاکر و مذکور همه اوست. و تو از آنجا که مجراي این واقعه هستي، وجود مي یابي وجودي الهي و جانشین اوئي! این نیز وجهي دیگر از رحمت مطلقه اوست از وجود حبیب و رسولش محمد مصطفي[ص] بر بشریت!

۳۸۵- آن دین و تقوا و شرع و عبادات و فلسفه و عرفان نظري و دریائي مجاهدت اگر به ذکر قلبي یعني به یاد قلبي خداوند منجر نشود داراي هیچ تضمین و استقراري در جان نیست و به بادي بر باد شده و به اندك امتحان و بلائي از دست میرود.

۳۸۶- و اما کساني که در ارتباط با انسان اهل ذکري زیست مي کنند تحت الشعاع رحمت الهي و شفاعت محمدي زندگي مي کنند پس باید که تقوا و اطاعتي شدید پیشه کنند وگرنه مبتلاي به اشد انانیت و اجنه و شیاطین گشته و هلاك مي گردند و مصداق آن گروهي مي شوند که به کرامت پروردگار خود غره شده و کافر گشتند و در درك اسفل ساقط گردیدند.

۳۸۷- در روایت است که در شهر یا محله اي که یك انسان مؤمن ذاکر باشد همه اهالي آن در حریم امن و رحمت الهي زندگي مي کنند. پس بر مردم است که ذاکران جامعه خود را کشف و درك و اطاعت کنند تا از این رحمت دچار نخوت و شیطنت نفس نشوند و هلاك نگردند. کم نبوده اند جوامعي که سالها در رحمت و عزت زیسته و به ناگاه دچار عذابها و فلاکتهاي عظیم شده اند.

۳۸۸- در اصول کافي آمده چون آخرین امام و انسان ذاکر بر روي زمین بمیرد، قیامت کبرا برپا مي شود و نسل بشر به انقراض مي رود. زیرا انسان ذاکر کانون جذب و اشاعه رحمت حق بر مردم است.

۳۸۹- بدان هر کجا که ذکر الهي حضور دارد فرشتگان رحمت و مغفرت هم حضور دارند و اصلاً نزول ذکر بهمراه نزول ملائك است همانطور که در قرآن کریم مذکور است زیرا نزول ذکر همان نزول روح است که آن روح قرآن است.

۳۹۰- بدان که فرهنگ در هر فرد، گروه یا جامعه اي، سایه روح و نماد فعل و انفعالات و تعامل بین انسان و ملائك است که موتور محرکه اش ذکر مي باشد. پس اگر فرهنگ در جائي روي به انحطاط و قساوت است بدان معناست که کانونهاي ذکر و روح یا به خاموشي رفته اند و یا فراموشي! و در عوض نفوس مردم تحت ظلمت حضور شیاطین و تعاملات شیطاني قرار گرفته است که در این عصر کانونهاي انتشار این شیاطین، رسانه ها اعم از تلویزیون و اینترنت و تلفن و ماهواره است.

۳۹۱- فرهنگ که در لغت فارسي مرکب از فرّ و هنگ است فرّ به معناي فرّ ایزدي است که مترادف رحمت و کرامت و عزت حق است و هنگ هم به معناي گروه و جامعه است پس فرهنگ یعني تبلور و تجلي رحمت و کرامت و عزت حق در خلق است. و این همان معناي مکارم اخلاقي و کرامت بني آدم است که در اسلام حاصل خلق جدید روحاني است زیرا اخلاق همان خلقت است و خلق جدید بدون روح و ذکر الهي آغاز نمي شود که در قلمرو تفکر اجتماعي همان معرفت نفس و عرفان حق در خلق مي باشد. و این بستر اجتماعي فرهنگ است. و امروزه به میزاني که شاهدیم که در جوامع اسلامي، عرفان محمدي و علوي، بي رمق و محکوم و مطرود است نجواهاي شیطاني بر

نفوس مسلمانان سيطره اي فزاينده يافته است كه يك سرش اسلامهاي تكفيري و طالباني است و سر ديگرش درويشي گري و عرفانهاي جني مثل عرفان حلقه و امثالهم قرار دارد.

۳۹۲- اين بدان كه عرفان الهي و عرفان اسلامي دقيقاً همان حقايق و وقايعي است كه در جاي جاي قرآن كريم مذكور است. قرآن آئينه تمام نماي يك حيات طيبه و عرفاني است براي اهل ذكرش! كه مجموعه آثار ما اين حقيقت را عينيت بخشيده است كه انسان اهل هدايت و ذكر و سير و سلوك روحي و عارف همان انسان قرآني است در صورت و معنا كه در سنت محمدي به تمام و كمال رخ نموده است و براي هر مؤمن امتش هم به درجه اي رخ خواهد نمود. پس انسان عارف، انسان محمدي است در درجات!

۳۹۳- انسان با فرهنگ انسان صاحب فرّ را گويند يعني انسان صاحب كرامت! و كرامتي جز دريافت روح و ذكر الهي نيست. يعني انساني كه خداي را در خود و زندگيش درك و احساس نكرده است هنوز يك حيوان دوپا و شرور و بيمار است و ديوانه اي كه به زنجير جبرها بسته شده است و لذا تمام همّ و غمش آزادي خواهي است كه آنهم آزادي عربده و فسق و تجاوز است.

۳۹۴- فقط ياد خداست كه نفس آدمي را به روح خدا مي پيوندد و از اسارت تن و جبرها رها مي سازد و به هستي لامتناهي وصل مي كند و اينست رستگاري!

۳۹۵- ولي كل مسئله اينست كه چگونه مي توان خداوند را در دل خود به ياد آورد! هم اينك برخيزيد و دو ركعت نماز به همين نيت اقامه كنيد و يا روي به قبله خداي را بهر لفظي كه دوست داريد بارها صدا كنيد. بي ترديد قلبتان منجلي خواهد شد! و دلي كه يك بار به يادش منقلب و منجلي شده باشد ياد اين ياد هرگاه كه بخواهيد آسان خواهد بود كه ياد اين ياد قلمرو معرفت نفس و هدايت خواهد بود.

۳۹۶- ماه رمضاني كه در آن به سر مي بريم ماه نزول ذكر و روح بر عامه مسلمين است كه اوجش شبهاي قدرش مي باشد. ولي فقط قلوبي اين نور را در مي يابند كه براستي طالب آن باشند يعني طالب ذكر حق و روح خدا جهت لقاي پروردگار باشند. چرا رمضان داراي چنين خير و بركت و استحقاقي در روزه داران مي شود؟ زيرا امر به روزه گرفتن برخاسته از نور صمداني خداوند است كه آدمي را شبيه او مي كند يعني بي نياز از خوردن! و اين صفت است كه به دل ظرفيت و لياقت دريافت روحش را مي بخشد به شرط آنكه آدمي بداند كه چه مي كند و چه مي خواهد. متأسفانه قدر عبادات در نزد مردمان عموماً بسيار حقير و جاهلانه است وگرنه براي رسيدن به ذكر و روح الهي دو ركعت نماز و يك روز روزه داري كفايت مي كند. اينست كه مي فرمايد شرط اجابت دعا دوتاست: معرفت و اخلاص! معرفت درباره اينكه داري چه مي كني و چه مي خواهي و سپس يقين و اخلاص در اين خواهش كه آنهم حاصل معرفت است. پس عبادت جز معرفت هيچ كمبود ديگري ندارد و بلكه هدف از عبادت هم معرفت حق است، نه عبادت براي عبادت! اين امر تا آنجاست كه عارف بغايت متشرعي چون ابن عربي به نقل از يك حديث نبوي مي فرمايد كه: چون اكثر مردمان از معرفت بيزارند امر به عبادت شده اند!

۳۹۷- پس بدان كه نور ذكر و روح الهي و قرآن فقط در جستجوي دلهاي عارف است تا در آنجا فرود آيد. و بدان كه دل عارف دلي است كه غير خدا را نمي شناسد. «آنچه كه از غير خدا برگزيديد در خلقت زمين و آسمانها و خلقت خودتان هيچ نقش و حضوري ندارند» كهف ۵۱- حال آنكه مي دانيم كه در خلقت حيواني بشر همه موجودات عالم حضور و نقش دارند. پس در اينجا سخن از خلق نويني است. و نيز اين امر كه هر كه و هر چه به جاي خدا در دل پرستيده شود توهمي بيش نيست و اصلاً وجود ندارد و باطل است. اينست كه شرك ذاتاً باطل است يعني پرستش غير خدا در وجود محال است اينست كه پرستش غير خدا در دل منجر به آتش مي شود و نابود مي گردد. و اينكه خلق جديد انسان كه به همراه خلق جديد جهان است فقط حاصل ذكر و پرستش توحيدي و عاشقانه حق است كه در آنجا به قول ابراهيم ع جز خدا همه دشمن هستند!

۳۹۸- «جز خدا همه دشمن هستند» زيرا جز خدا وجود ندارد و توهمات شيطاني از موجودات است يعني عدمهاي وجود نمايند! پس مپندار كه مردمان همه دشمن وجود و هدايت تو هستند كه جمله بستر خلق جديد تو هستند به شرط آنكه آنها را دستان خدا ببيني پس خدمتشان كني بي مزد و منت! تا خدا را در خلق نبيني هنوز دچار پرستش ايده خدائي كه هواي نفس توست پس از مشركاني!

۳۹۹- عرفان ضد مردم، عرفان ابليس است كه دشمن آشكار انسان است.

۴۰۰- هرگاه درد آدم شدن در تو پيدا شد بدان كه نور عرفان و خلق جديد در تو درخشيدن گرفته است. سوداي عارف شدن و اولياء الله شدن و امام زمان شدن و... جمله القائات ابليس است كه تو را از عقل و وجدان ساقط مي كند و به تسخير شياطين درمي آورد. اين سوداها جمله استكبارات در لباس معنويات است يعني منافقانه ترين نوع استكبار است!

۴۰۱- براي استحقاق دل جهت دريافت ذكر يا روحش بايستي دل از غير او منزه باشد زيرا خود فرموده بر دلي كه اثري از غير اوست وارد نمي شود. و امّا جهت استحقاق آدمي براي دريافت هو كه ذات وحداني حق است بايستي به درجاتي از صفات هوئي حق رسيد كه اين صفات در سوره توحيد در چهار ركن آمده است كه عبارتند از: يگانگي و فردانيت باطني (احد) و بي نيازي از غير او كه ذات صمداني اوست و سوم پاك شدن از نژاد پس و پيش است و چهارم بي تايي است.

۴۰۲- آيا چرا نمي توانيم خداوند را كه از رگ گردن به ما نزديكتر و محاط و محيط بر ماست و عين ذات ماست را در خود بياد آوريم؟ زيرا بين من و او، عالم و آدميان مانع است. پس بميزاني كه طبق سوره توحيد غير او را از خود مي زدائيم او را در خود حيّ و حاضر مي يابيم. پس بلاوقفه با او و به ياد او هستيم. همه احكام شرع در خدمت همين غير زدائي است و اگر در هر حكم ديني بر اين حق آگاه نباشيم آن حكم را به فسق كشيده ايم و حداكثر اينكه عبادت پرست شده ايم و نه خدا پرست. مثلاً اقامه صلوة جهادي است براي يافتن راهي براي حضور او. پس ناچاريم كه هر چه غير او را از خود برانيم و اين تلاشي براي نزديك شدن به احديت ذات است و امّا روزه و شب زنده داري ذاكرانه نيز تلاشي براي نزديك شدن به ذات صمداني اوست كه بي نيازي است. زيرا آدمي در اين دو عمل شبيه خدا مي شود زيرا خدا نه مي خورد و نه مي خوابد و يا به طور مثال امر ازدواج كه يك حكم ديني است تلاشي براي دل كندن از نژاد پشت است و اطاعت از امام يا شوهر تلاشي براي به دام فرزند پرستي نيافتادن است و اين يعني لم يلد و لم يولد. و امّا ركن چهارم كه بي تائي است حاصل تقليد نكردن از اكثر مردمان است كه كافر يا مشركند و نيز از جبرهاي زمانه پيروري نكردن كه اين ركن چهارم بدون داشتن امامي حيّ ممكن نيست. پس مي بينيم كه اجراي شرعيات بدون معرفت توحيدي و عرفان نفس نه تنها انسان را به ذكر حق نمي رساند كه چه بسا خود اين احكام تبديل به حجاب هاي شيطاني مي شوند.

۴۰۳- «براستي كه اين ذكريست از براي كسي كه او را دلي باشد كه با آن بشنود و ببيند» سوره ق-۳۶ يعني كسي را كه دلي شنوا و بينا باشد اهل ذكر است و هر چيزي او را به ياد خدا مي آورد ولي دلها را چه شده است كه كور و كر است و گويي كه اصلاً نيست و آن محاصره و مصادره دل به واسطه وسواس ناس و خناس و اجنه و شياطين و اشياء و نژاد است. پس آدمي قبل از هر چيزي بايستي اين مصادره كنندگان و دزدان دلش را در خود ببيند و بشناسد و اين يعني معرفت نفس. پس بدون معرفت نفس كل دين هم خود حجابي بر دل است و فقط آدمي را خود پرست تر و مغرورتر مي سازد يعني شيطان زده تر. زيرا هدف از دين جز ذكر نيست كه كمالش لقاء رب است.

۴۰۴- «براستي كه دين هر آن واقعيت دارد» ذاريات -۶- و اين آيه اي مختص دين محمّد يعني دين آخرالزمان و قيامت است كه همه پديده هاي عالم غيب عينيت مي يابند از جمله خود خداوند كه غيب الغيوب است كه از همه مخلوقاتش متجّلي مي گردد. پس اگر آدمي نيز در عالم واقعيات حضور داشته باشد و حواسش زنده و بيدار باشد و در تسخير شياطين نباشد و در ظلمات توهمات خويش گم نشده باشد بهشت و دوزخ و برزخ و ملائك و شياطين و ارواح طيبه و نهايتاً وجوه الهي را درمي يابد ولي بزرگترين مشكل انسان مدرن اينست كه حواسش در سيطره شياطين آريل و تبليغات زمانه است و لذا با جهان اشباح و اوهام سر و كار دارد. پس عرفان آخرالزماني اتفاقاً مكتب رئاليزم محض است. بزرگترين دشمن اين واقعيت ارتباطات رسانه اي و تكنولوژيكي است و آموزه هاي ناشي از آن تحت لواي اين همه علوم و فنون. پس براي كسي كه دلي زنده و مجرد دارد ذكر عين واقعيت است و هر پديده اي يك ذكر و مُذكّر است. و اينست كه شاهديم كه بقول قرآن اهل كتاب و كتاب پرستان و پيروان مذهب مدرسه (اسكولاستيك) بزرگترين دشمنان ذكر و حقايق آخرالزماني هستند. يعني منكران واقعيات هستند و پرستنده آموزه ها و اخبار و اطلاعات آريلي و نظريه هاي شيطاني تحت عنوان علوم اجتماعي و انساني و سياسي و اقتصادي. همانطور كه امروزه اينهمه نشانه هاي آشكار ظهور و آخرالزمان كه داراي صدها آيه و روايت ديني در تورات و انجيل و قرآن است صرفاً به حساب پديده هاي زمين شناسي و نجومي و جوي و اقتصادي و سياسي و امثالهم تفسير مي شوند. يعني هيچ يك از اين نشانه ها براي آنان حامل ذكر نيست و خدا را به يادشان نمي آورد در حاليكه آيات بينات و ذكرهائي جمالي هستند!

۴۰۵- پس براستي بايستي علوم و آموزش هاي مدرن را علم بغي ناميد كه جز گمراهي بشر ماهيتي ندارند و ضد خدا و ضد بشرند زيرا بشر را چشم و گوش بسته به مسلخ مي برند.

۴۰۶- مدارس علوم ديني و علماي ما بايستي كشف و درك و تبيين اين اذكار جمالي و آيات و بيّنات محسوس را در رأس برنامه ها و اهداف خود قرار دهند تا مردم را اهل ذكر آخرالزمان سازند وگرنه از مهمترين رسالت قرآني خود يعني تبيين ذاكرانه آنچه كه بر مردمان نازل مي شود غفلت ورزيده اند.

۴۰۷- امروزه بسياري از اذكار تنذيري (اخطار دهنده) از قلمرو باطن و ذكر خفي به عرصه ظاهر و ذكر جلي آمده و آياتِ بينات گشته اند. پس انسان بايستي خيلي كور و كر باشد و دلش در مصادره شياطين قرار گرفته باشد كه نتواند اينها را به ياد آورد و خاشع گردد. و علمائي كه اين بينات را درك مي كنند و به ياد مردم نمي آورند در قيامت بايستي پاسخگو باشند. زيرا هيچ مصلحتي نمي تواند توجيه كننده اين سكوت و كتمان باشد.

۴۰۸- «آنگاه كه حق آمد و انكار كردند دچار پريشاني مي شوند» قرآن- بخش عظيمي از سرشكستگي ها و پريشانيها و تشنجات انسان مدرن حاصل انكار حقايقي است كه آشكار شده است و اذكاري كه تعين يافته اند!

۴۰۹- اينهمه كوري و كري و شقاوت انسان مدرن حاصل كتمان حقايقي است كه تعيّن يافته اند. زيرا درك و تصديق اذكار و آيات الهي است كه دل را زنده و شنوا و بينا مي سازد - قرآن-

۴۱۰- امروزه تقريباً همه پديده هاي طبيعي و اجتماعي و اقتصادي و علمي و فني و فرهنگي، به مثابه اذكار آشكار و جلي و آيات و بينات الهي هستند كه درك و تصديق آن از مهمترين وظايف مؤمنين و علماي دين است كه براي مردم بيان كنند. تبيين الهي آنچه كه رخ مي نمايد مهمترين وظيفه علماي ديني مي باشد كه فقدان اين رسالت عظيم محمدي در علماي امت، از مهمترين علل اينهمه پريشاني و تفرقه و غفلت و شقاوت و عداوت در ميان امت است و انزواي علماي ديني و مهجوريت قرآن! جهان اسلام جز تبيين ذكر هيچ كمبود ديگري ندارد و منابر بايستي بلند گوي اين تبيين باشند!

۴۱۱- امروزه فقط قرآن است كه جهان مدرن و مسائل فزاينده انسان آخرالزمان را تبيين نموده و راه نجات را مي گشايد. جهان امروز تماماً قرآني است فقط كافيست كه علماي دين كتاب خدا را در واقعيت بيروني، تبيين كنند زيرا: دين در همه حال واقع شده است. قرآن- و اين تبيين و احياي ذكر در قلوب مردم است كه نور نجات از ظلمات آخرالزمان مي باشد!

۴۱۲- متأسفانه شاهديم كه اين بيداري اسلامي كه محصول نزول روح و ذكر آخرالزمان است بدليل سكوت و غفلت علماي اسلامي در قبال آيات بينات الهي بر روي زمين چگونه به دستان شياطين انس و جن به يغما مي رود و ملعبه استكبار و نژادپرستان بني اسرائيلي و عربي و عجمي مي شود و متحداً بر عليه تشيّع بكار مي رود و جنگ بين خداپرستي و نژادپرستي را تبديل به جنگ شيعه و سني مي سازد.

۴۱۳- اين نزول روح و نور ذكر آخرالزماني كه در قلب جهان شيعه منفجر شد و حركت اوليه اش با انقلاب اسلامي ايران آغاز شده و اينك به كل جهان اسلام سرايت نموده و بلكه امواجش تا چين و آمريكا رسيده است از جانب علماي اسلامي شديداً مورد غفلت واقع شده و حقش تبيين نگشته است و فقط در محدوده حقير ارزشهاي تاريخي و نژادي و صور تزئينات شرعي محصور شده و محبوس گشته است. يعني قرآني و جهاني نشده است در قلمرو تبيين و ابلاغ اينهمه آيات بينات الهي! و اينست راز اينهمه سرگشتگي و پريشاني! «چون حق آمد و انكار شد سرگشته مي شوند» قرآن- اين سرگشتگي، فرهنگ حاكم بر كل مسلمانان جهان است كه زمينه فتنه شياطين است.

۴۱۴- «چون فتنه ها از همه سو هجوم آوردند به قرآن بازگرديد» رسول اكرم ص- گوئي اين سخن رسول ص فقط براي امروز ما بيان شده است چون با نگاهي اعتراف مي كنيم كه جهان اسلام از همه سو شبانه روز مورد تهاجم انواع فتنه هاست. كه همه اين فتنه ها فقط در بستر جهل مسلمين نسبت به اسرار زمانه شان كه ظهور آخرالزمان است امكان رسوخ و ويرانگري يافته است يعني فقدان فرهنگ ذكر آخرالزماني و عدم خودآگاهي قرآني!

۴۱۵- از آنجا كه ذكر آيات و بينات الهي عين ياد خداست پس انكار اين اذكار عين كفر و انكار خداست و هركه ياد خداي را انكار كرد از ياد خودش غافل مي شود و اينست علت سرگشتگي و پريشاني و بي هويتي و كوري و كري ناشي از انكار ذكر! و اين مصداق بي فرهنگي و انحطاط فرهنگي مي باشد! «هر كه خداي را از ياد ببرد از ياد خودش هم برود» قرآن- اين خود- فراموشي همان بي هويتي و پريشانيهاي عاطفي و عقيدتي و اخلاقي است كه زمينه انواع مفاسد مي شود و رخنه نجواي شيطان در نفوس! زيرا انساني كه خود را فراموش كند موجودي بي

صاحب و بي اراده مي شود پس شياطين انس و جن بر او سلطه مي يابند و تبليغات دشمنان دين مؤثر واقع مي شود.

۴۱۶- پس ذكر، خدا خدا گفتن نيست بلكه درك و تصديق نشانه هاي خدا و كتابش در زندگي و جهان پيرامون است. و در اينصورت است كه خدا خدا گفتن هم اثر قلبي و روحاني مي بخشد و موجب احياي فطرت الهي در جان آدمي مي شود زيرا خداوند را بدون نشانه هايش نمي توان شناخت و به او اتصال يافت الا اينكه خدائي ذهني باشد كه هواي نفس است. و راز اين كلامش از اين روست كه: «برحذر باشيد از خدا» آل عمران- اين حذر همان ابطالِ تلاش براي برقراري رابطه مستقيم با خود خداست بدون درك و تصديق نشانه ها و رسولان او و اطاعت از اوامرِ اولياء!

۴۱۷- چگونه مي شود كه آدمي نشانه هاي بيروني (آفاقي) خداوند را ببيند و انكار كند و آنگاه بتواند نشانه هاي نامرئي و روحاني او را در درون خود، درك و تصديق نمايد. هر نشانه اي از او در بيرون چون درك و تصديق شود و از حكمت آن پيروي گردد يكي از اسماء و نعمات باطني را احياء و خلاق مي سازد و بدين طريق يك ذكر آفاقي تبديل به ذكر قلبي مي شود و موجب حركت جوهري و خلق جديد مي گردد.

۴۱۸- و بزرگترين نعمات الهي در اين دوران ظهور محسوس و عيني بسياري از آيات الهي در قرآن است كه تبديل به مظاهر دائمي ذكر براي مؤمنان شده اند. زيرا امر هدايت جز بر نعمات نيست بشرط درك و تصديق اين نعمات كه ظاهري دنيا پرستانه ندارند «هر گاه كه نعمتي بسوي شما مي آيد اكثرتان روي ترش نموده و انكار مي كنيد» قرآن-

۴۱۹- پس همانطور كه آخرالزمان عرصه پيدايش انواع فتنه ها و دسيسه هاي شيطان است عرصه تجسم و تظاهر بسياري از نعمات هم هست. كه كافران به دنبال آن فتنه ها و القائات شيطاني مي روند و مؤمنان هم روي به اين نعمات مي كنند و بخدا پناه مي برند و ذاكر مي شوند.

۴۲۰- آنانكه نعمات و آيات بيروني و محسوس خدا را اكراه ميدارند در واقع رويكرد خدا را از وجه خلقش در بيرون انكار مي كنند و سپس به بهانه باطن گرائي روي به خيالبافي و رويا پردازي مي كنند تا از خدا براي خود يك ايده مريد نفس خود بپرورند كه اين عين خودپرستي مشركانه- منافقانه است كه نامش هم ارتباط مستقيم با خداست!؟ كه همه عرفانهاي دجالي عصر جديد بر اين اساس عمل و تبليغ مي كنند!

۴۲۱- معرفت نفس كه شاه كليد ذكر و عرفان و هدايت است هيچ ربطي به روانكاوي و رويا پردازي و تفسير سمبوليك رفتارها ندارد بلكه كشف حقيقت باطني و شخصي وقايع و پديده هاي بيروني است يعني كشف آفاق در انفس! كشف ظاهر در باطن، كشف جهان در جان! و اينست عرفان اسلامي و علوي و راز انسان كبير و جهان صغير! و اينست راه توحيد و وحدت انسان و جهان و صدق ظاهر و باطن!

۴۲۲- اين نوع باطن گرائي رويا پردازانه و خيالي و فلسفي و شاعرانه، در شاخه اي از تشيع در تاريخ موجب نابودي بخش مهمي از شيعه اسماعيليه شد و اين شاخه را از كالبد دين و اسلام جدا نموده و آشكارا ملحق به كفر و الحاد ساخت. و اين عبرت براي كل جهان اسلام و خاصه شيعه، كافيست!

۴۲۳- بدان كه شيعه اسماعيليه در دوره اي از تاريخ اسلام از قرن دوم تا ششم، نماينده خردمندانه ترين و انقلابي ترين جناح از شيعه و اسلام بود كه يك تنه بر عليه بني عباس و غزنويان و سلاجقه و تهاجم روميان جهادي علمي- انقلابي را پايه ريزي نمود و نوابغي بزرگ به جهان اسلام عرضه نمود ولي آنچه كه عمر تاريخي اسماعيليه را اينسان كوتاه و ابتر نمود كه امروزه چيزي از آن باقي نگذاشته است افراط در فلسفي گري و علم گرائي مستقل از شريعت و قرآن بود كه آنان را نهايتاً مفتون تمدن اروپا ساخت و منحل نمود. امروزه يكبار دگر آن خطر گريبانگير تشيع شده است هيهات!

۴۲۴- بدان كه باطن گرائي غير قرآني امروزه در دو صورت عارض شده است: نوع فلسفي- علمي و شاعرانه- رمانتيك! فلسفه هراسي و شعر هراسي و باطن هراسي در انديشه بسياري از مراجع ديني ريشه در خطرها و لطمات بزرگي دارد كه در تاريخ دامنگير اسلام شده است و هلاكتها ببار آورده است. وگرنه دانستن فلسفه و شعر و عرفان نظري براي تبيين ذكر و قرآن و معارف آخرالزمان بسيار مفيد است بشرط آنكه هدف قرباني وسيله نشود و فلسفه و شعر، شريك قرآن و حكمت قرآني نگردد.

۴۲۵- اگر قرار باشد که فلسفه و علوم و فنون و هنرهاي مدرن فرهنگ ما را بنا نهند و ساماندهي كنند و قرآن و شريعت هم فقط تزئين اين سفره باشند آنگاه بايستي در انتظار سرنوشت تاريخي اسماعيليه باشيم و براي فناي در تمدن مادي غرب فاتحه خود را پيشاپيش بخوانيم.

۴۲۶- اهل ذكر و قرآن ميداند كه عقل قرآني و علوم عقلي هيچ ربطي به فلسفه ندارد حتّي اگر سينائي و صدرائي باشد! زيرا قرآن مكرراً بما فهمانده است كه تعقل و تفكر و حكمت فقط مختص اهل ذكر و متقين است كه در نزد خدا تعليم داده مي شوند و نه در مدرسه هاي فلسفه چه ارسطوئي و كانتي و چه سينائي و صدرائي!

۴۲۷- بدان كه فلسفه از هر نوعش فن بيان اشرافيت يوناني است كه عقل يوناني را اظهار مي دارد. و اين عقل همانست كه در تمدن غرب به عرصه وجود رسيده است و آن عقل استكباري و استكبار علمي است كه قرآن كريم آنرا علم بغي خوانده است و لذا عقل بغي و حكمت بغي است. و لذا ما آنرا عقل و علم و فن ابليسي خوانده ايم! و اگر هم جهاني شده است بدليل حضور استكبار در نفوس كليه بشر است. و لذا هر انديشه مستكبري خواه و ناخواه و دير يا زود به سوي اين فلسفه و علم و عقل گرايش مي يابد. بنابراين فلسفه اسلامي و شيعي و ديني نداريم بلكه استكبار در لباس دين و اسلام و تشيع داريم كه عقلش هم فلسفي مي شود و علمش هم فني!

۴۲۸- اگر گاه از فلسفه اين پديده و آن پديده سخن مي گوئيم معناي لغوي فلسفه را در زبان يوناني مد نظر داريم كه عبارت است از عشق به فهميدن يا شوق حق شناسي بطور كلي!

۴۲۹- و اين را بدان كه آدمي تا قبل از دستيابي به عقل و حكمت توحيدي ناگزير از منطق قياس و عليّت است كه همان منطق فلسفي است چه الفاظ تخصصي آنرا بكار گيرد يا نگيرد.

۴۳۰- اگر امثال فارابي و بوعلي و ملاصدرا به جاي تبيين فلسفي آن ذكري كه خداوند در جانشان نهاده بود به تبيين قرآني آنچه كه بر خلق نازل مي شد مي پرداختند به حق آن نهاده و امانت الهي در خود ميرسيدند و از اولياء و خلفاي الهي مي شدند و نورشان مسلمين را از ظلمات عصرشان مي رهاند. آنان به تبيين مشركانه توحيد پرداختند و لذا مستكبرين دورانها را به حرص انداختند تا آنان و علمشان را به تصرف آورند و لذا عمري در اسارت شاهان بسر بردند و از آنها رهائي نداشتند از يكسو از آنان مي گريختند و از سوئي ديگر به همانها پناه مي بردند. آنان حدود و حقوق الهي ذكر خود را رعايت نكردند. «آنانكه به حدود الهي تجاوز كردند بخود ستم نمودند» قرآن- زيرا ذكري كه خداوند به آنان داده بود بس عظيم بود! سخن شيخ خرقاني (و به روايتي ديگر ابوسعيد ابوالخير) درباره ابن سينا اثبات كننده ادعاي ماست كه: آنچه را كه ما مي بينيم او مي داند! يعني ابن سينا آنهمه ذكر الهي در دل خويش را به بازي فلسفه گرفت و لذا به نور آن بينا و شنوا نشد. «آنان را كه ذكريست دلشان به آن شنوا و بيناست» قرآن- و آيا ستمي بزرگتر از اين مي توانست بخود بنمايد. «آيا كيست ظالمتر از آنكسي كه به خدا افترا مي زند در حاليكه او را بسوي اسلام هدايت مي كند» صف۷- اين عين افتراي به خداست كه نور ذكري را كه به تو داده، فلسفه اش خواني و براي تبيين ارسطوئي آن عمرت را هدر كني و براي كشف حقايقش بجاي رجوع به قرآن، عمري غرق در كتاب متافيزيك ارسطو باشي. زيرا كسي كه ذكري از خدا در دلش نشست بي ترديد در شوق و جستجوي لقاي پروردگارست آنهم در متافيزيك قرآن و نه ارسطو!

۴۳۱- بنظر بنده نوابغي چون فارابي و ابن سينا و ملاصدرا و سهروردي بزرگترين حيف هاي تاريخ ذكر الهي در اسلام هستند. فتنه و افسون فلسفه يوناني براي روشنفكران آن دوران از تاريخ اسلام همچون فتنه و افسون هنر و تكنولوژي غربي براي دوران ماست.

۴۳۲- حكمت الهي كه حاصل ذكر ذكر و تبيين نور ذكر است براي يابندگان و حاملانش سراسر خشوع و بندگي و خدمت بي مزد و منت خلق است در حاليكه فلاسفه و حتي محصلين فلسفه اسوه هاي استكبار و غرور و خود شيفتگي هستند و خيرشان به هيچكس حتّي خودشان هم نميرسد زيرا در آن جز غرور هيچ نيست در حاليكه بقول قرآن حكمت سراسر خير كثير است.

۴۳۳- «ربّنا اتِم لنا نورنا» تحريم۸- پروردگارا نورمان را برايمان تمام و كامل فرما! شايد دعائي نابتر از اين در قرآن نباشد كه خداوند به مؤمنانش تلقين فرموده است. آيا اين چه نوري است. اين همان نور ياد و حضور خدا در دلهاي مؤمنان است. و آيا اتمام و اكمال اين نور تا به كجاست و چه قدري دارد؟ همانطور كه رسول خدا خطاب به خداوند مي فرمايد: پروردگارا همه اعضاء و حواس مرا نور كن! و سپس مي فرمايد: خدايا مرا نور گردان! نور چيست و كيست؟ الله نور! پس خيلي خاشعانه و عابدانه، بنده از خدا مي خواهد كه چون او شود! خودش نيز مي

فرمايد كه هر كه مرا اطاعت كند و عاشق باشد مثل من مي شود! اين همان خلق جديد انسان است كه موجب فزوني پروردگار است زيرا خداوند از وجود چنين انساني است كه «اكبر» مي شود يعني از اللهيت خود نيز فرا ميرود چرا كه ديگر بنده اي بر جاي او نشسته است و شرك ممكن نيست! بنده الله شده و الله هم الله اكبر! و همه اينها از رشد و تعالي ذكر در انسان ذاكر است كه انسان در ياد خدايش، فنا مي شود و از او بقا مي يابد و اينست انسان كامل كه خالق جهاني بسيار برتر از خلق قديم است چون علي ع! و اينست كه امام و رهبر همه ذاكران و رهروان خلق جديد، كسي جز علي ع نيست!

۴۳۴- پس نور ذكر اسمي جز علي ندارد همانطور كه خود در خطبه بيان مي فرمايد كه: «من آن نوري هستم كه با همه انبياي الهي بوده ام و زين پس اين نور را بهركس كه بخواهم مي تابانم و از او بهر صورتي كه بخواهم رخ مي نمايم!» مظهر العجايب بودن او از همين روست: علّيين!

۴۳۵- و علي ع، يك فرد نيست بلكه نور وحدانيت حق است و خداوند با علي بود كه بر عرش يكسان شد با خلق! و اين يگانگيش همان علي است. علي ع نور وحدت وجود است. پس هر حكمتي توحيدي و هر نوري از عرفان حق به علي ميرسد زيرا از علي برخاسته است.

۴۳۶- اينجانب فقط بواسطه چند سخن قصار از علي ع بود كه از كودكي سالك نور او شدم و به او رسيدم: من خداي ناديده را هرگز نپرستيده ام. بزرگترين گناه ترس است. خدا نه چيزي است و نه غير هر چيزي و... هر سخني كه آدمي را به ياد خدا در خودش اندازد اگر ملكه ذهن شود انسان را بخدا مي رساند. و هر سخني از علي، يك ذكر جاويد است و براستي شعاعي از نور خود اوست كه نور خداست. علي، نور خدا در عالم ارض است. پس هيچ ذكري چون ياد علي و حبّ علي و لفظ يا علي، به صراط المستقيم هدايت نزديكتر نيست همانطور كه خود مي گويد كه: من صراط المستقيم هستم!

۴۳۷- يك يا علي گفتن از دل از هزاران يا الله گفتن از ظنّ، بخدا نزديكتر است.

۴۳۸- «و نيست امر ما الّا به نظري و آني. آيا به ياد نمياوريد» قمر۵۱-۵۰ و نيز مي فرمايد كه كل جهان را به نظري آفريده ايم آيا به ياد نمي آوريد. اين از معجزات ذكر است كه آدمي را از سيطره زمان و مكان فرا مي برد و بهمراه پروردگارش شاهد بر اراده الهي مي سازد. انسان بايستي برجاي او قرار گرفته باشد تا اين حوادث ازلي را شهادت دهد.

۴۳۹- ما در جائي گفتيم كه خداوند، انسان را از خودش هم برتر و عزيزتر داشته است براي همين او را برجاي خودش نشانده است. و اين جز عشق خدا بر بشر نيست. پس چطور آدمي اين معنا را درمي يابد و زان پس مي تواند خدايش را لحظه اي از ياد ببرد. يعني خداي را اگر بواسطه رحمت و كرم مطلقه اش و بلكه عشقش بخودت نشناسي كجا مي تواني ذاكرش باشي. زيرا ذكر يعني ياد دل. و دل جز محبوبش را ياد نمي كند. پس رساله هاي مذهب اصالت عشق ذاكرانه ترين ادبيات اين دوران هستند. زيرا عشق، جهاني ترين گمشده بشر مدرن است. پس اين حقيقت كه خداوند، انسان را از خودش برتر قرار داده است، اذكرالذاكرين اين دوران و همه دورانهاست. و اين بدعت نيست بلكه معناي خلافت است كه علّت خلقت انسان است كه فرموده: همه چيز را براي تو قرار داده ام و تو اي انسان از براي مني! و اين اظهار عشق خدا به بنده است در حد تمام و كمالش!

۴۴۰- خداوند عشقش را به انسان در كتابش، شعار نداده و تعارف نكرده بلكه توصيف و اثبات نموده است. و كل قرآن جز اين نيست و اينست كه قرآن حامل برترين ذكر است يعني حامل نور عشق خدا به بشر است زيرا دل آدمي فقط به نور عشق است كه زنده شده و بلاوقفه محبوبش را ياد مي كند و به ياد او زندگي ميكند و جز ديدارش هم و غمي ندارد. پس ذكر جز نور عشق و ياد محبوب ازلي- ابدي نيست و در غير اينصورت يا ورد است و يا فكر است. و تازه فكر هم اگر توحيدي باشد وحدت وجودي است يعني فكري عاشقانه است.

۴۴۱- وقتي مي فرمايد كه «هركجا كه باشيد او با شماست» اين جز بيان عشق و دلداري و دلبري مي تواند بود؟ اگر همين يك آيه براستي تأمل و تدبير و باور شود براي ذاكر شدن يعني هدايت و رستگاري كافيست! و اينست راز «اين كتاب رحمتي براي كل مردمان است» قرآن-

۴۴۲- «براستي كه پاكان در بهشت، جاري هستند در منزلي راستين در نزد پروردگار توانا» قمر۵۵-۵۴. اين نهري كه در همه جاي قرآن با پاكان در بهشت جاريست همان حركت جوهري و جوشش جاودان و سير و سلوك

بلاوقفه است با خدايشان. زيرا «خداوند هر لحظه در شأني دگر است» قرآن- و اين همه از بركات ذكر است. زيرا ياد خداست كه دل را از ياد غير خدا پاك مي سازد و متقين و مخلصين يعني ذاكران حق و پاكاني كه اهل قرآن شده اند. «و به قرآن راه نمي يابند الا پاك شدگان» قرآن-

۴۴۳- يكي از خوانندگان ما كه بتازگي دلش به ذكر حق زنده شده بود براي ما نوشته بود كه «نمي دانم چه بلائي بر سرم آمده و چه اختلالي در مغزم رخ داده كه شبانه روز صداي نهر آب و امواج دريا مي شنوم و دارم از ترس ديوانه مي شوم». و اين واقعيت است زيرا خودم هم دوراني اين تجربه را داشتم و اين يك نشانه قرآني است.

۴۴۴- و آنگاه خطاب به متقين كه مقيم بهشت ذكر و معرفت حق شده و صاحب نهرهايند كه با آن در جريان حركت جوهري هستند مي فرمايد «و امّا آن ديگري كه به او عشق مي ورزيد به ياري خدا و گشايش بسيار نزديك است و مؤمنان را بشارت ده. پس اي كساني كه ايمان آورده ايد پس شما هم ياران خدا باشيد همچون حواريون مسيح...» صف ۱۴-۱۳ و در اينجا سخن بر سر امام حيّ است كه در دوره غيبت امام زمان، هويت مسيحائي و رحماني دارد كه مؤمنان امر به ياري او شده اند. در حاليكه امام زمان در ظهور جهانيش، قهار و جبّار است و صاحب انتقام!

۴۴۵- و مي دانيم كه امر خدا همان روح است و همان اراده او و علم او و امّ الكتاب اوست كه در يك نظر و به آني بر پيامبر القاء شده است و از اين منظر كل قرآن عربي در طي حدود بيست سال مشغول به ياد آوردن رسول خداست از منظر همان يك نگاه آني كه تازه آن قرآن فقط عصاره و برگي جادوئي از آن نگاه و نزول ذكر است كه تنزيل و تفصيلش بر مؤمنان امتش تا پايان جهان ادامه دارد و بلكه پس از قيامت كبريٰ نيز هر آنچه در طبقات بهشت و دوزخ رخ مي نمايد چيزي جز استمرار همان تنزيل و تفصيل و تأويل و شهادت بر حقانيّت آن نيست. همانطور كه مجموعه آثار ما نيز برگي از همين تنزيل و تفصيل است و اين نور و رحمت محمّدي است كه در حال جهان گستر شدن است و خداوند اراده كرده است كه آن را بر همه اديان مسلط سازد تا كمال حق دينش را آشكار كند هرچند كه مشركان را خوش نيايد - سوره صف آيه ۹ و ۸-

۴۴۶- برخي از ارزشها يا افراد بشري و يا عناوين و نمادها در ميان گروه يا ملتّي بطور خود بخود تبديل به ذكر مي شوند كه اين ذكرها يا الهي هستند و يا شيطاني! بهر حال قلوب را به تسخير خود مي آورند! اين نوع اذكار را هجير گويند كه اذكار خود بخودي هستند.

۴۴۷- اذكار هجيري اگر الهي باشند تبديل به هويت انساني مي شوند. همه اولياي الهي مراكز اذكار هجيري هستند كه اين اذكار همچون دم و بازدم در آنها جاريست. برخي هجير بسم الله الرحمن الرحيم هستند. و برخي هجير الحمد الله رب العالمين و برخي هجير لاحول و لاقوة الا بالله العلي العظيم و غيره. و بدان كه «هو» هجير طبيعي همه آحاد بشري است بي آنكه كمترين آگاهي و اشرافي بر آن داشته باشند! آن ذكر حيات است كه در هر دم و بازدمي توليد ميشود. آنكه بر همين يك هجير ذكر طبيعي خود معرفت يابد و زان پس با معرفت، نفس بكشد دچار انقلابي عظيم در هويت خود مي شود و صاحب هويت حق مي گردد.

۴۴۸- ولي هجيرهاي سهوي هم وجود دارد مثل نمازهائي كه بي كمترين حضوري بر زبان جاري مي شوند در حاليكه فرد در ذهن خود مشغول محاسبات دنيوي خويش است. اينها همان نمازهائي سهوي و ريائي هستند كه در قرآن كريم مذكور است كه از علائم كفر است و نه دين.

۴۴۹- و يا ذكر «يا علي» كه هجير اكثر دراويش است بي هيچ محتوا و حضوري!

۴۵۰- ولي اگر ذكري به راستي هجير قلبي و روحي شده باشد آن فرد محل ظهور صفات و افعال آن ذكر مي شود و اين مصداق دائم الصلوة بودن است و مصداق اين آيه كه: «مرداني هستند كه كار دنيا هرگز آنها را لحظه اي از ياد خدا بازنمي دارد»! اينان در ميان مردم، مصداق نورند. «مؤمناني كه خداوند به آنان نوري داده كه با آن نور در ميان مردم راه مي روند» قرآن- هرچند برخي آنان را مسخره مي كنند و آنان با سلامي از كافران مي گذرند. اگر آدمي به نور معرفت، به هجيرهاي ذكر خود آگاه شود به بيداري عظيم روح مي رسد.

۴۵۱- انسان ذاكر كسي است كه چون گذشته هايش را به ياد مي آورد جز خدا را نمي يابد و رحمتش را كه عمري در آن زيسته است در خوشي و ناخوشي! و هر چه جستجو مي كند هيچ نشاني از خودش نمي يابد زيرا وقتي خدا باشد ديگر تو بعنوان من ، وجود نداري.

۴۵۲- ياد گذشته براي اهل ذكر در هر بار كه رخ مي دهد گوئي حياتي جديد را كشف مي كند و اين مكاشفه لايه هاي بي پايان زندگي گذشته را پاياني نيست. ذكر، گذشته از دست رفته را هر دمي به نوعي احياء و مي آفريند و اين واقعه اي حيرت‌آور است.

۴۵۳- ذكر، مرده را زنده و گذشته را در حال احياء نموده و به رحمت حق، بازآفريني مي كند و اين عين خلقت جديد است كه خسران عصر را جبران مي نمايد. و اين در صورتي است كه آدمي مخلوقيت خود در دستان خدا را در كل گذشته دريابد و فهم كند كه اين حاصل توبه است از اعمال زشت. و پس از توبه، بناگاه خداي را مي بيني كه فاعل و خالق توست و تو مخلوق و مفعول اراده اش! و چون اين را ديدي دوباره از توبه ات توبه مي كني يعني از منيت خودت كه يك تلاش مذبوحانه و مشركانه و توهمي ظلماني بوده است. آنكه از خود توبه كند خدا هم به سويش توبه مي كند و باز مي گردد زيرا تواب حقيقي خداست. و چون اين حقيقت را ديدي از توبه ات توبه مي كني! و اينك جز او نمي بيني!

۴۵۴- تا زمانيكه خودت را من مي بيني هيچ خير و حقي از زندگيت نمي بيني. چون كذائي بودن من را ديدي و از آن توبه كردي كل گذشته ات را رحمت و مغفرت و هدايت حق مي بيني! و اين سير پيدايش ذكر است از قلمرو معرفت نفس!

۴۵۵- تلاش براي اثبات خود و منيت خود منشأ همه شركها و ظلمها و ابطالهاست و اين بخشي از زندگيست كه آدمي از به يادآوردنش بيزار است زيرا سراسر شكست و رسوائي و دروغ و ستم است. ولي چون از تماميت خودت توبه كردي خدا آشكار مي شود كه در همه حال مشغول خلق تو بوده است و تو مشغول جازدن خودت به جاي او آنهم به هر دروغ و ريائي! و اين عرصه زشتي ها و عذابهاست. اين معرفت نفس درباره گذشته زندگي قلمرو پيدايش ذكر است كه به اكنونيت مي رسد.

۴۵۶- حدود چهل سالم بود كه بالاخره با تمام وجودم ديدم و تصديق كردم كه من در كل زندگيم هيچ نبوده و نيستم جز يك دروغ بزرگ به نام من! و توبه كردم از اين دروغ بزرگ و پناه بردم به او و هجرت كردم از كل گذشته ام به سوي او و در همان نخستين روز اين واقعه مواجه با نزول روح و نور ذكر و ديدار با امام شدم و كل حيات و هستي ام كن فيكون شد و بالاخره تسليم او شدم چون ديدم كه براستي ارحم الراحمين است و از من به من نزديكتر و مهربانتر است و مابقي عمرم را تلاش كردم كه در همه حال خودم را در قبال امرش زير پا نهم و از شر خود وارهم و اجازه دهم كه كل دل و جان و تن و روانم را در برگيرد و مرا بيافريند آنگونه كه دوست مي دارد.

۴۵۷- آدمي در همه عمر جان مي كند تا ثابت كند آنچه را كه نيست. پس فقط نابودي خود را ثابت كرده است. و بعد ديوانه شده و مي گريزد تا در جائي گم و گور شود و خود را از ياد ببرد! ولي اي كاش باز ايستد و نابودي خود را به ياد آورد و تصديق كند و تسليم امرش گردد و از شر خود برهد تا خدا او را آدم كند! اين من، هندوانه اي است كه شيطان زير بغل آدم نهاده تا او را از آدميت بازدارد.

۴۵۸- پس بدان از تولد تا مرگت مستمراً در حال آفريده شدني. پس فقط بايستي شاهدي صادق و عادل بر خلقت خويش باشي و شاكر و مريد تا آفرينش تو دوزخي نشود تا بدون عذاب آدم شوي چون بالاخره مي شوي و چاره اي جز اين نداري! پس با زبان خوش و به رحمتش آدم شو! تا آدم نشده اي دم از آدميت نزن چون رسوا مي شوي! و چون آدم شدي مي بيني كه همه اوئي يعني خليفه اي!

۴۵۹- بدان كه آدم شدن جز الهي شدن و مظهر و مصدر اسماءالله و صفات و افعال او گشتن نيست و اين همان به وجود آمدن است و وجود جز او نيست و مابقي نابوده است و توهمات ظلماني توست! مگر اينكه مظهر جلال و اكرام او شوي يعني ذوالجلال و الاكرام باشي!

۴۶۰- و آنكه آدم و خليفه او شد تازه مي بيند كه او هم خودش نيست و در همه حال برتر خويش است. يعني وجود لامتناهي و مطلق است. پس دانستي كه خود شدن و من شدن همان از هستي ساقط شدن است.

۴۶۱- هر كه خداي را از ياد ببرد خدا هم او را از ياد خودش مي برد يعني دچار خود- فراموشي مي شود. و بعكس نيز! و يكي از علائم ذكر اينست كه آدمي هجيرهاي ذكرش را كشف مي كند و مي بيند كه براستي خداوند همواره با او بوده و از خودش به او نزديكتر بوده است. ذكرهاي هجيري واضح ترين نشان اين حقيقت هستند كه گفتيم اذكار ذات ازلي حق مثل هو، ها و هي از جمله هجيرهاي حياتي همه انسانهاست و انسان بدين طريق زنده است و نفس

مي كشد. حال اگر همين هجيرها را دريابد دائم الذكر است. و اين ذكري اسرافيلي است كه آن را در جان خويش درياب تا زنده به حق شوي! قدر اين نزول را بدان اگر طالب قدر وجود خويشي! آيا پنداري كه اسرافيل در صورش چه مي دمد كه مردگان را زنده مي سازد: هو، ها، هي و هح! پس خودت با اين صوري كه خدا در تو نهاده بر خودت بدم دم به دم تا زنده شوي و در محضر حق قرار گيري!

۴۶۲- بدان كه همه اين از خودبيگانگي ها و ديوانگي ها و جنون و جنايات و خودبراندازيها حاصل خدافراموشي بشر مدرن است كه خود را به كلي فراموش كرده است و به تسخير اجنه و شياطين انس و جن در آمده است كه با او هر چه مي خواهند بدست خودش انجام مي دهند. «مردگانند مپندار كه زندگانند» قرآن-

۴۶۳- بدان كه حتي سهوي ترين و غير عارفانه ترين نمازها به هر حال بهتر از خودفراموشي و نسيان و خودبراندازي است يعني بهتر از بي نمازي و خدافراموشي مطلق است. كسي كه حتي اسم خشك و خالي خدا را هم بر زبان نمي آورد محكوم به نابودي است. همه تباه شدگان جامعه از اين جماعت هستند كه از بر زبان بردن اسم خدا تكبر مي ورزند!

۴۶۴- خانمي درد دل مي كرد كه تا قبل از ازدواجش خيلي با نماز و مؤمن بوده است ولي حالا كه خوشبخت شده و به آرزويش رسيده و شوهر خوبي گيرش آمده به كلي كافر شده است و دست و دلش به نماز نمي رود. به اعتراف خودش قبلاً فقط براي رسيدن به شوهر مطلوب عبادت مي كرده است. به او گفتم اتفاقاً اينك نمازت خالصانه تر شده است و مي تواني خدا را شاكرانه عبادت كني نه چاكرانه! پس نماز شكر به جاي آر! او از اين پيشنهاد امتناع كرد و مدتي بعد باز به اعتراف خودش كه شوهرش بد از آب در آمد دوباره روي به نماز كرده است تا خدا شوهرش را اصلاح نموده و مهربان و عاشقش سازد ولي اين نماز ديگر افاقه نمي كند و حاصلي ندارد و شوهرش روز به روز بدتر هم مي شود. در واقع آنوقت كه خدا را نمي شناخت شانسي عبادت مي كرد تا شايد راست باشد و حالا كه اجابت شده و خداي را مي شناسد ديگر براي خودش وظيفه اي قائل نيست كه لااقل تشكر كند. اين مسئله اكثر آدمهاست كه تشكر از خدا براي خود قائل نيستند و مي گويند حال كه ما را آفريده بايد نيازهايمان را برآورده سازد. «شيطان همه را محاصره كرده و به جهنم مي برد زيرا اكثرشان شاكر نعمات خدا نيستند» قرآن- چرا كسي كه ليواني آب به ما دهد مورد تشكر و قدرداني ما قرار مي گيرد و خداوند كه به ما از عدم، هستي بخشيده، مورد شكر ما نيست و براي خود شكري قائل نيستيم. اين به چه معنائي است؟ هر چند كه اين شكر ما از خداوند عين شكر ما از خودمان است «شكر نمي كنيد الا خودتان را» قرآن-

۴۶۵- اين ناشكري و بد عهدي از اين روست كه آدمي حيات و هستي خود را يافته و با تمام وجودش جاودانگي آن را هم درك مي كند پس خود را تأمين شده و از نابودي رسته مي داند كه خداوند ديگر او را به عدمش بر نمي گرداند. اينست راز ناشكري آدميان كه همه را به جهنم مي برد. پس اين كفر و ناشكري و تكبر بشر نسبت به خداوند خالق برآمده از رحمت مطلقه و عشق لايزال خدا به بشر است كه آن را به صورت حيات و هستي ابدي در خود دمادم مي بيند. اين همان غرّه شدن به كرم خداست.

۴۶۶- و اما جهنم كجاست؟ عرصه تجربه لحظه به لحظه مرگ و نيستي است تا شاكر و قابل به حيات و هستي خود شود و آن را بپذيرد و مسئوليت آن را بر عهده گيرد تا آن را بازيچه شيطان نسازد و از آن مراقبه نمايد. همانطور فرزنداني كه مورد حمايت و رحمت بي قيد و شرط والدين خود هستند نه كمترين شكر و تعهدي به والدين دارند و نه كمترين مسئوليتي در قبال خود و سرنوشت خود دارند زيرا خيالشان از همه سو راحت است كه والدين در همه حال به دادشان مي رسند. و اينان تباه شدگانند و تبهكاران!

۴۶۷- اينست كه آدمي تنها مخلوق ناسپاس خداست زيرا حيات و هستي جاويد را در خود درمي يابد كه همان مقام خلافت اللهي اوست. ولي سائر مخلوقات بلاوقفه براي حفظ هستي خود مشغول ذكر و تسبيح و سجودند تا اتصالشان را به خالق حفظ كنند و نابود نشوند. پس كفر و غفلت و معصيت و بلكه عداوت و جنگ آدمي با خالقش به خاطر رحمت مطلقه و عشق خالق به آدم است كه همان مقام خلافت است كه انسان را بر جاي خدا نشانده است پس جاودانه و نابود ناشدني است پس اصلاً خود خداست پس چه نيازي دارد به ياد و شكر و پرستش و اطاعت از او ورسولانش! و اين غايت حماقت و شقاوت و قدرنشناسي و ظلم بشر است: «كشته باد انسان كه چه سان كافر و ناسپاس است» قرآن- و خداوند بسياري از اين كافران را با اين خطابش به راستي به قتل رسانيده و هلاك كرده است: مردگانند مپندار كه زندگانند! اين كافران اگر زنده مي بودند كه تاكنون نسل خود را به دست خود برانداخته بودند. پس اين هلاكت هم از رحمت خداست و جهنم هم رحمت قهار و برتر خدا نسبت به بشر است كه همه را در آن وارد كرده تا شايد به خود آيند و انسان شوند!

۴۶۸- پس انسان اگر به عشق الهي نسبت به خود، معرفت يابد بر ذات كفر خويش بيدار شده و ريشه كفرش را بر مي كند و اين اذكرالذاكرين وجود انسان است كه ذكر حق را در جانش كشت مي كند و دوباره زنده اش مي سازد و خلق جديدش را برپا مي كند كه خلقتي بر اساس پاسخگوئي انسان به عشق پروردگارش مي باشد. «بزودي گروهي پديد مي آورم كه دوستشان دارم و دوستم مي دارند» قرآن-

۴۶۹- و اما اين كفر و غرور و نسيان تا سر حد عداوت و جنگ با خدا در رابطه با يك امام حي كه صاحب روح و نور ذكر است در اوج خود بروز مي كند كه علي ع در يك روز چهارهزار نفر از اينان را از دم تيغ گذراند. و اين آخرين لطف و رحمي بود كه مي توانست در حقشان بجا آورد تا از نابوديشان برهاند!

۴۷۰- و مي دانيم كه در جهنم همه مومن و ذاكرند. در بهشت نيز! يكي به قدرت جبر و زجر و ديگري به نور اختيار و معرفت! يكي از فرط ذلّت و ديگري از فرط لذّت! پس جهان هستي و همه طبقاتش به ذكر حق برپاست خواه ناخواه، آگاه و ناآگاه- قرآن-

۴۷۱- در هر چيزي و كاري كه ياد خدا نيست آن فسق است. قرآن- و فسق به معناي ابطال آن چيز يا عمل است. در هر چيزي كه ياد خدا نيست آن چيز براي آدمي يك بودِ نبود است درست مثل خداوند كه با آدمي هست و آدمي با او نيست كه اين هم معنائي از بودِ نبود است. تا آدمي با خدايش همچون بودِ نبود است با خودش و با كل اعمال و ارزاق و زندگانيش نيز چنين است و اين معناي فسق بشر است.

۴۷۲- پس در هر آنچه كه ياد خدا نيست آن چيز هم براي انسان نيست و انسان هم با آن چيز نيست و با خودش هم نيست. «آنكه خدا را از ياد ببرد خدا هم او را از خودش فراموش كند» قرآن- آنكه با خدا نيست با خود هم نيست يعني اصلاً نيست. و اين بودِ نبود است كه در فلسفه، ديالكتيك نامند و آنرا عرش عقلانيت خوانند. (افلاطون)- در حاليكه اين درك اسفل السافلين عقل و ادراك است و محاق وجود است. ولي هركه بر اين تضاد و ديالكتيك وجودش بيدار شود و خروج كند از هلاكت و فسق رهيده است و راهي وادي توحيد و صدق شده است. «در آنروز صادقان را از صدقشان پرسند» قرآن-

۴۷۳- ذكر از ياد خدا در آفاق (جهان برون) شروع شده و به يادش در خويشتن مي رسد. و چون يادش در دل رخ نمايد با خدا همنشين و بلكه جانشين خدا شده است و با همه عرش نشينان محشور است از ملائك و ارواح طيبه و امامان تا امام زمان عج!

۴۷۴- پس بدان كه در عرصه معرفت و مذهب، امري مهمتر از ذكر نيست چرا كه ذكر هم روش خداشناسي و حق پرستي است و هم هدف آنست كه به لقاءالله و بقاي بالله مي رسد. كه از كلمات و اسماي الهي آغاز شده و به جلال و جمال حق مي انجامد. «و خداوند اراده فرموده كه كلماتش را محقق سازد» قرآن-

۴۷۵- آدمي تا عدميت خود را درك و تصديق نكند كه زماني نبوده و حال آفريده شده و هستي يافته است، كافر است هرچند كه نماز بخواند. «به ياد آوريد كه نبوديد و خدا شما را پديد آورد» قرآن- همين مسئله بسيار ابتدائي در اكثر مردمان تعطيل است. يعني اكثر بشري بر اين پندار است كه از ازل بوده است. كه اين احساس هم از رحمت مطلقه خدا و عشق او به بشر و خلافت ذاتي بشر بر جاي اوست. كه به بشر از صورت و روح خود هستي داده است پس احساس بشر به هستي خويش احساس ازلي است يعني احساس خدائي است. ولي واقعيت اينست كه بشر به تازگي پديد آمده و قبلاً نبوده است! ولي چند نفر اين واقعيت كاملاً عيني و مادي را به ياد مي آورند! «اكثراً به ياد نمي آورند» قرآن- چرا؟ هر كه اين ابتدائي ترين واقعيت زندگيش را به ياد آورد و بر اين ياد بماند خلق جديدش آغاز مي شود به دست خداي رحمان و بر آستانه الساعه و در زير نگاه خويشتن! در حاليكه حيات و هستي قديم او از كمر پدر و شكم مادر آغاز شده و به دست همانها روزي خورده و تا به اينجا آمده است. كه اين حياتي كاملاً نژادي، حيواني، غريزي و جبري و بي اراده است و اتفاقي كه از چه پدر و مادري و در چه جغرافيا و شرايط اقتصادي و فرهنگي به دنيا آمده باشد!

۴۷۶- آدم تا عدم خود را به ياد نياورد خدا را هم به ياد نمي آورد! نه فقط آن عدمي كه در قبل از تولدش در آن بوده بلكه عدميتي كه هم اكنون دارد زيرا هيچ چيزش از خودش نيست و وجودش جز كلمه «من» نيست كه كلمه اي توخالي و شيطاني است و يك دروغ است. آدمي تا به اين دروغ بزرگ نرسد با صدق روبرو نمي شود و صدق را نمي شناسد و طالب وجود نمي گردد يعني طالب خدا!

۴۷۷- آدمي تا عاريه اي بودن اين حيات و هستي و هويت خود را درك و تصديق نكند طالب حق نمي شود. و اين جز با معرفت نفس ممكن نمي شود.

۴۷۸- آدمي تا اين دروغ بزرگي را كه نامش «من» است و عاريه اي و فرضي و قرضي بودن هويت و حياتش را نبيند و تصديق نكند خداپرستي و دين و عبادات او هم سهوي و ريائي و عاريه اي و فرضي و بي بنياد است. «برحذر باشيد از اينكه ايمانتان عاريه اي باشد» علي ع.

۴۷۹- و تا قبل از كشف عدميت خود و توبه از آن، يعني توبه از عدم پرستي، در آدمي نه ذكري است نه فكري نه شكري و نه قدري و نه حقي و نه صدقي و نه عهدي و نه ايماني! زيرا وجودي نيست! او يك انسان تاريخي و مزمن كه مدهوش وراثت خويش است كه زماني چماق داشت و حالا تپانچه تا از موجوديت عدمي خود حراست كند! موجودي شديداً متناقض و سرگردان بين بود و نبود! بودي كه حاصل صورت الهي (آدمي) اوست و نبودي كه حاصل سيرت عدمي اوست: مغروري وحشت زده!

۴۸۰- ذكر يعني اينكه در همه حال نيك و بد خود را در دستان خداوند در حال آفرينش ببيني. و اين همان شهادت بر ربوبيت اوست.

۴۸۱- پس از اهل ذكر هرگز فعل فسقي صادر نمي شود كه اين حداقل خاصيت تطهيري ذكر است. و بلكه ذاكران كامل حتّي داراي خطورات و انديشه هاي ناحق هم نمي شوند و چه بسا خداوند بدليل سوءظن به پروردگارشان آنها را عذاب مي كند تا همواره پاك بمانند.

۴۸۲- ذكر، زنده كننده مردگان، جبران كننده هر خسران، احياءگر گذشته هاي بر باد رفته و تبديل كننده سيئات به حسنات است. پس بدان كه كيمياي سعادت كه سنگ را زنده مي كند و حيوان را انسان مي سازد همان ذكر حق است. بدان كه همه بينات و معجزات مردان خدا بقدرت ذكر بوده است.

۴۸۳- به ياد دارم كه در دوره نزول ذكر دو تا توله سگ اهلي در اطراف ما مي زيستند كه يكي از آنها در مقابل نگاهمان تبديل به شيركوهي شد و ديگري به چنان بصيرتي رسيده بود كه باطن آدمهائي را كه به آنجا رفت و آمد مي كردند مي شناخت و در مقابل منافقان و اشقياء واكنش خصمانه نشان ميداد و مؤمنان را براستي سجده مي كرد و چنان سلوكي حيرت آور داشت كه براستي يك معجزه بود و گوئي انساني خردمند و عاشق پيشه در او مي زيست. و حجتي بود بر حقانيت سگ اصحاب كهف! اين دو سگ در شب قدر دچار چنين تحول و رشدي معجزه آسا شده بودند. اين اعترافي بس تلخ و دردناك است اگر بگويم كه در كل زندگيم ياراني عاشق تر و باوفاتر از اين دو حيوان نديده ام و همواره آنها را در روياهايم ديدار مي كنم.

۴۸۴- اين را بدان كه هر انساني در هر كجاي جهان كه گروهي از مردمان به او ارادت و تعلق قلبي دارند يا منشأ روح و ذكري الهي است و يا محل نجوا و القائات شيطان است.

۴۸۵- اين را نيز بدان كه جز امام زمان و معصومين كسي بطور مستقيم ذاكر خداوند نيست و مابقي مؤمنان در درجات از طريق اين اولياء قادر به ذكر پروردگارند.

۴۸۶- دوست داشتن و محبّت مؤمنان و اولياي الهي صراط المستقيم ذكر حق است همانطور كه دوست داشتن كافران و شيطان صفتان هم دل آدمي را به اذكار و نجواهاي شيطاني متصل مي سازد. پس برحذر باش از دل دادن به نااهلان و فاسقان.

۴۸۷- هر سخن و عملي كه دل انسان را به ياد خدا اندازد ذكر است مثل سخن امامان و يا واقعه كربلا كه براي شيعيان ذكري حتي به مراتب برتر از نماز است.

۴۸۸- هر عملي كه خالصانه و براي رضاي خدا يا احقاق حقّي باشد تبديل به ذكري مادام العمر مي شود و چه بسا عبادتي كه سهوي و يا مشركانه باشد فاقد ذكر و بلكه ضد ذكر مي شود. بنابراين اعمالي همچون هجرت در راه خدا جهت مبارزه ظلم يك ذكر عظيم است. دفاع از حقوق مظلوم مولد ذكري مادام العمر است. صبر بر مصائب مولد ذكر است. گذشتن از حق شخصي جهت دفاع از حقوق ديگران تبديل به يك كارخانه عظيم ذكر مي شود. تقوا و خويشتن

داري در قبال وسوسه هاي نفس نيز مولد ذكر است. امر به معروف و نهي از منكر نيز بستر دائمي احياي ذكر است. تواضع در قبال زيردستان و تكبر در قبال ثروتمندان نوعي ذكر است و...

۴۸۹- اين را بدان كه يك انسان حقيقتاً محمدي محل نزول و دريافت همه اذكار و انواري است كه بر رسول خدا نازل شده است در درجات متفاوت نزول و ادراك و اين بزرگترين رحمت محمّدي بر بشريت است و بدان كه منظور از انسان محمّدي يك انسان عرب وار نيست بلكه انساني داراي خلق و خوي محمّدي است به هر درجه اي يعني انساني مهربان، سخاوتمند، عاشق مردمان، جوانمرد، حق پرست، پاك و امين.

۴۹۰- روح آدمي در خانه تن جز درد و رنج و مرگ و نيستي را تجربه نمي كند و اگر به ياد خداوند متصل نباشد در اين خانه بتدريج از درد و وحشت مي ميرد.

۴۹۱- بسياري محبت را شرك مي پندارند در حاليكه فقط در رابطه اي كه محبت قلبي هست (و نه مالكيت) شرك نيست. از محبت به بندگان تا محبت به اولياي الهي و محبت به خداوند! چرا كه شركها حاصل روابطي غير محبانه است و آنجا كه محبت نيست توقعات ناحق و مالكيت و تصرف و تجاوز پديد مي آيد كه همه شرك است. زيرا محبت امري واحد است و آن امر حق است همانطور كه در كتابش فرموده «اگر براستي كسي را عاشق باشيد خداي را عاشقتريد» و اين بدان معناست كه اگر در محبتي، خدا و حبّ الهي شديدتري نباشد محبتي هم به كسي نيست و آن مالكيت و عادت و نيازها و توقعات است. از اينجا نتيجه مي شود كه فقط دلهاي ذاكر حق مي توانند ديگران را هم دوست بدارند ولي نه دشمنان خدا و رسول را. زيرا دشمنان خدا و رسول در دل نمي گنجند مگر اينكه دل را به آتش مي كشند و چه بسا ايمان را نابود مي سازند. «اگر غير حق را به دل راه دهيد آتش جهنم را بر پا مي سازيد» قرآن-

۴۹۲- پس بدان كه ذكر تماماً از جنس حُبّ است.

۴۹۳- و چه بسا محبت يك انسان الهي، موجب ذاكر شدن دل بحق مي شود. خود اينجانب از محبت دكتر شريعتي بود كه به محبت علي ع و از آنجا به ذكر حق رسيدم.

۴۹۴- آنچه را كه ما معرفت نفس ناميده ايم در منطق قرآني همان ذكر است. پس ذكر متدولوژي دين و معرفت و قرآن است و شناخت شناسي در قلمرو دين روشي جز ذكر ندارد. منتهي روشي كه راه دين را هم آشكار مي سازد و مقصود آنرا معين مي كند. زيرا ذكر فقط ياد خدا نيست بلكه حضور خداست و لذا نور است.

۴۹۵- وقتي انسان، خداوند را ياد كند خداوند هم او را از همه سو و از جايگاه همه موجودات عالم از برون ياد مي كند. اينست كه انسان ذاكر چون در طبيعت حاضر مي شود كل طبيعت او را مخاطب قرار ميدهد و بينات و آياتي حيرت آور رخ مي نمايد. اين امر در جامعه نيز مصداق دارد ولي در طبيعت بكر، آشكارتر است زيرا مردمان عموماً داراي كفر و بخل و شرك هستند ولي طبيعت چنين نيست. خود اينجانب هر بار كه به سوي طبيعت بكر مي روم، بينات عظيمي رخ ميدهد. آخرين باري كه بسوي قله دماوند رفتم بناگاه شاهد گشوده شدن چشمي بزرگ از اين قلّه شدم كه عيناً چشم خودم بود. از اين بينه الهي عكس هائي هم گرفتيم كه براستي معجزه است. از اين واقعه اين آيه تداعي مي شود كه هر كس كه خداي را ياد كند خود را ياد كرده است.

۴۹۶- در دوره اي هم هر بار كه بسوي طبيعت ميرفتم بدون استثناء نزول باران شروع مي شد و پديد آمدن رنگين كمانهائي چند طبقه كه هرگز قبلاً نديده بودم. و بعد در روايتي از امام باقر ع خواندم كه رنگين كمان حضور خداوند است در دنيا!

۴۹۷- «ما نشانه هاي خود را در آفاق و انفس بر شما آشكار مي كنيم تا بدانند كه او حق است و خداوند هر چيزي را در برگرفته است. ولي مسئله اينست كه به ديدار با پروردگارشان ترديد دارند» - فصلت۵۴-۵۳ در اينجا اوئي كه حق است همان انسان ذاكر است كه با حضورش در جهان، نشانه هاي الهي از درون و برون شاهدان رخ مي نمايد تا بدانند كه او حق است ولي با اينحال اكثراً او را باور ندارند چرا كه ديدار با پروردگار را باور ندارند. زيرا انسانهاي ذاكر محل ديدار با پروردگارند زيرا ذاكران همنشينان با پروردگارند! روزي كسي از امام صادق پرسيد كه آيا خداوند قابل رؤيت است؟ فرمودند: مگر او را نمي بيني!

۴۹۸- بدان كه امام نور ذكر است يعني نور حضور خداست. و شيعه حقيقي هم كسي است كه شعاعي از اين نور را داراست.

۴۹۹- امام مظهر ياد خداست و شيعه هم مظهر ياد امام است و اين ياد جز از طريق سلسله مراتب ذكر و ولايت حاصل نمي آيد. يعني ما نمي توانيم مستقيماً و بطور آني ياد يكي از ائمه اطهار ع را در دل خود زنده كنيم مگر اينكه آنان را ديدار كرده باشيم و يا در ارادت و محبت قلبي با كسي باشيم كه حامل ذكر آنهاست و يكي از آنها را ديدار كرده است. اين سلسله مراتب ولايت است كه برخاسته از علم درجات و درجات حيات دل مي باشد پس يك قانون وجودي است و نه صرفاً قرار دادي! درست است كه خدا با همه هست ولي بين ما و او هزاران حجاب و شرك و مانع قرار دارد. آنهائي كه با تلاشهاي مذبوحانه خواستند كه با خداوند ارتباط مستقيم برقرار كنند عاقبت خودپرستاني مستكبر شده اند و خود را بجاي او پرستيده اند!

۵۰۰- چنين نيست كه اين معارف را تاكنون كسي جز من كشف نكرده باشد. بلكه بسياري براي خود رسالت ابلاغ قائل نبوده اند و برخي فقط به زبان رسمي و خواص ابلاغ كرده اند و برخي هم كه خواسته به زبان امّي و به روز تبيين كنند موفق نشده اند. و علاوه بر همه اينها، ذكر هر باري كه بر كسي نازل مي شود كاملاً بديع و بكر و بي سابقه است زيرا تجليات حق غير قابل تكرارند و لذا دين همواره جديد است و از اين رو دين زنده همواره متهم به بدعت است و مهجور مي ماند! ظهور خود امام زمان عج هم در ميان مسلمانان مواجه با همين مشكل مي شود طبق روايات! بسياري با مطالعه آثار ما و بخصوص آثاري كه ذاكرانه است احساس مي كنند كه گوئي همه اين اذكار و بيناتي كه بر ما نازل شده بر آنان هم نازل شده است و با آن حس همذات پنداري و سنخيت روحي دارند. اين احساس بر حق است و از معجزات و كرامات ذكر است كه چون هر دلي را زنده و منور سازد مشهودات و مذكوراتش را هم با خود داراست. همانطور كه خود بنده با دريافت ذكر و روحي از حق بسياري از نزولات غيبي و عروجي رسول خدا را در خود و زندگي خود ديده ام كه درك و باورش براي خود من سالها بطول انجاميده است. ولي چنين واقعه كريمانه اي داراي مخاطراتي هم هست اگر فرد دريافت كننده را دچار عجب و خودبيني و انانيّت معنوي كند و به دام شيطان اندازد. اين همان مني كردن ذكر و روح و بينات الهي است كه خطرش در «قيامت نامه» به تفصيل آمده است.
اين كتاب به مثابه ذكر ذكر مجموعه آثار ماست و به لحاظ عرفاني در برترين درجه نسبت به سائر آثارمان قرار دارد زيرا روش شناسي و شناخت شناسي كل راه است. انشاءالله كه خداوند از نزد خودش به مؤمنان ذكر و روحي اعطا فرمايد و به صراط المستقيمش هدايت نمايد. آمين!

علي اكبر خانجاني

رمضان ۱۳۹۲ شمسي